

مسافرت تفلیس

(۱۲۸۸ قمری)

گزارش سفر هیئت سیاسی ایران
به دربار امپراتور روسیه

نوشته

میرزا محمدتقی طبیب کاشانی

به کوشش

گنورگی سانیکیدزه
سید حسین رضوی برقی



۱۳۳۳

۱۰۰

५०

10

710

1036

52

Handwritten signature in Urdu script.

Handwritten text in Persian script, likely a signature or title, located in the upper right corner of the page.

寄

۱۰۰

...



پے



117



Q: what's the best? **DATA**

مہاجر تہذیب

میرزا محمد تقی طبیب کاشانی

۲۶۴۰
۱۹۱۰

پیشانی (دست)

تکمیل گردید

سید محمد تقی

۱۳۸۹/۴/۸



کتابخانه شخصی

مسافرت تفلیس

گزارش سفر هیئت سیاسی ایران به دربار امپراتور روسیه

(۱۲۸۸ قری)

نوشته

میرزا محمد تقی طبیب کاشانی

(پزشک، زیست‌شناس و زمین‌شناس در دارالفنون)

به کوشش

گئورگی سانیکیدزه

سید حسین رضوی برقی

کاشانی، محمدتقی بن محمد هاشم، ۱۲۵۶-۱۲۸۸ ق. (۹)

مسافرت تفلیس (۱۲۸۸ قمری): گزارش سفر هیئت سیاسی ایران به دربار امپراتور روسیه / نوشته میرزا محمدتقی طبیب کاشانی؛ به کوشش گنورگی سانیکیدزه، سید حسین رضوی برقی. - قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، ۱۴۳۱ ق. = ۲۰۱۰ م. = ۱۳۸۹ ش.

۱۹۲ ص. : مصور، عکس.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ص. ع. به انگلیسی:

ISBN: 978 - 964 - 8179 - 99 - 6

Mohammad Taqi Tabib Kashani.

Travel to Tbilisi.

کتابنامه: ص. [۱۶۷] - ۱۶۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. کاشانی، محمدتقی بن محمد هاشم، ۱۲۵۶-۱۲۸۸ ق. (۹) - سفرها - گرجستان ۲. گرجستان - سیر و سیاحت - قرن ۱۹ م. ۳. ایران - روابط خارجی - گرجستان - قرن ۱۳ ه. ۴. گرجستان - روابط خارجی - ایران - قرن ۱۹ م. ۵. سفرنامه‌ها. ۶. سفرنامه‌های ایرانی. الف. سانیکیدزه، گنورگی، مصحح. ب. رضوی برقی، سید حسین، ۱۳۴۳ ش. - ... - مصحح. ج. کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی. د. عنوان. ه. عنوان: گزارش سفر هیئت سیاسی ایران به دربار امپراتور روسیه.

۹۴۷/۵۸

م ۵ DK۱۷۴/۹/۵۲



مسافرت تفلیس

مؤلف: میرزا محمدتقی طبیب کاشانی

به کوشش: گنورگی سانیکیدزه؛ سید حسین رضوی برقی

ویراسته محمد مهدی معلمی

ناشر: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

- گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی - ایران - قم

نوبت چاپ: اول؛ ۱۳۸۹ ه. ش / ۱۴۳۱ ه. ق / ۲۰۱۰ م

شمارگان: ۱۰۰۰ عدد

لیتوگرافی: تیزهوش - قم

چاپ: ستاره - قم

ناظر چاپ: علی حاجی باقریان

ISBN: 978 - 964 - 8179 - 99 - 6

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۱۷۹ - ۹۹ - ۶

AYATOLLAH MAR'ASHI NAJAFI ST., Qom 37157, I.R.IRAN

TEL: + 98 251 7741970-78; FAX +98 251 7743637

[http:// www.marashilibrary.com](http://www.marashilibrary.com)

[http:// www.marashilibrary.net](http://www.marashilibrary.net)

[http:// www.marashilibrary.org](http://www.marashilibrary.org)

E_mail: info@marashilibrary.org

پیشکش به مردمانِ تفلیس

۱

۱۲

1

2

فهرست

۹	مقدمه کتابخانه مرعشی نجفی
۱۱	پیشگفتار دکتر گئورگی سانیکیدزه
۱۷	مقدمه مصحح
۱۸	تفلیس
۲۰	درباره این رساله
۲۴	تفلیس در شعر خاقانی شروانی
۲۵	شخصیت مؤلف
۳۰	معرفی نسخه
۳۵	کارنامه آثار محمد تقی طبیب کاشانی
۴۲	شیوه تصحیح
۴۷	مسافرت تفلیس
۵۰	راهنما
۵۰	ملاحظه جغرافیایی

- ۵۱ ملاحظه طبیّه
- ۵۲ راهنما
- ۵۲ ملاحظه زئولژیک
- ۵۵ ملاحظه جغرافیایی
- ۵۶ ملاحظه طبیّه
- ۵۸ راهنما
- ۵۸ ملاحظه جغرافیایی
- ۵۹ ملاحظه طبیّه
- ۶۰ ملاحظه زئولژیک
- ۶۱ مراکب بحرّیه انزلی
- ۶۲ راهنما
- ۶۳ ملاحظه جغرافیایی
- ۶۶ صاحب منصبان بیمارستان
- ۶۶ ملاحظه استعداد بحرّیه بادکوبه
- ۶۷ ملاحظات طبیّه
- ۶۸ راهنما
- ۷۲ ملاحظه طبیّه
- ۷۳ اسامی اجزاء سفارت کبری
- ۸۳ ترجمه سه روزنامه از روزنامه‌های قفقاز
- ۹۴ ایضاً صحیحۀ اسماعیل بن جابر
- ۹۴ ایضاً صحیحۀ محمد بن مسلم از ابا عبدالله

- ۹۵ ایضاً روایت زکریّا بن ابراهیم
- ۹۵ ایضاً صحیحۀ علی بن جعفر از برادرش موسی (ع)
- ۹۶ ایضاً موثقه عمار السّاباطی از ابی عبدالله (ع)
- ۹۷ راهنما
- ۱۰۰ ملاحظه طبّیه
- ۱۰۲ ملاحظه جغرافیایی
- ۱۰۵ ملاحظه سرحدّیه و لوازم آبادی بندر انزلی
- ۱۰۹ ملاحظه باستانهای انزلی
- ۱۱۰ باستان قازیان
- ۱۱۰ ملاحظه سربازخانه
- ۱۱۱ ملاحظه توپخانه مبارکه
- ۱۱۲ قورخانه مبارکه
- ۱۱۴ ملاحظه طبّیه
- ۱۱۷ پیوستها
- ۱۱۹ پیوست یکم
- ۱۳۹ پیوست دوم
- ۱۶۷ منابع
- ۱۷۱ نمایه ها

مقدمه کتابخانه مرعشی نجفی

در گنجینه جهانی نسخه‌های خطی کتابخانه پدرِ عزیزم، بزرگ فرهنگبان میراثِ اسلامی، مرجعِ فقیدِ شیعه، حضرت آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی - رحمه‌الله‌علیه - تا امروز، بیش از هفتاد و پنج هزار عنوان کتاب و رساله خطی نفیس - اعم از فارسی، عربی، ترکی، اردو و دیگر زبانها - گردآوری شده است. این مجموعه عظیم را که به لحاظ نسخه‌های خطی بسیار ارزشمند و کهن، نخستین کتابخانه در کشور و سومین کتابخانه اسلامی جهان، بعد از کتابخانه‌های سلیمانیّه در استانبول ترکیه و دارالکتب قاهره به شمار می‌آید، آن مرجع بزرگوار با مشقّات فراوان در همه عمر خود، گرد آورده و سرانجام آنها را در طبق اخلاص نهاده و به جامعه فرهنگی ایران ارائه داد، تا این نسل و نسلهای بعدی، از آن بهره‌مند شوند.

نسخ خطی موجود این مجموعه، تنها محدود به نسخه‌های مذهبی نیست، بلکه شامل کتابهای بسیاری در علوم مختلف از جمله: فیزیک، شیمی، اخترشناسی، ریاضی، پزشکی و جز آن است. یکی از واحدهای فعال این

کتابخانه، بخش انتشارات آن است که مربوط به تحقیق، تصحیح و نشر متون کهن اسلامی-ایرانی است که تاکنون بیش از سیصد عنوان کتاب را به زیور طبع آراسته است.

سفرنامه حاضر که به خط مؤلف است، از جمله کتابهایی است که در گنجینه این کتابخانه قرار دارد که دوست عزیزم، محقق سخت‌کوش آقای سید حسین رضوی برقی، تصحیح آن را به اینجانب پیشنهاد نمودند. گاهی در اینگونه رساله‌های کوتاه، نکات جالب و سودمندی از نظر جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی وجود دارد که ممکن است در کمتر کتابی به آن پرداخته شده باشد. این پیشنهاد، مورد قبول واقع شد و باعث خوشوقتی اینجانب است که این اثر نیز به چاپ سپرده شد.

امیدوارم این کتاب مورد استفاده علاقه‌مندان، به ویژه پژوهشگرانی که در منطقه قفقاز در حال تحقیق و پژوهشند، قرارگیرد. از جناب آقای دکتر گئورگی سانیکیدزه و دکتر سید حسین رضوی برقی که در تصحیح و انتشار این اثر، نقش اساسی داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزارم. والسلام.

سید محمود مرعشی

متولی و رئیس کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

و گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی

بیست و هشتم دی‌ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت

پیشگفتار دکتر گنورگی سانیکیدزه^۱

با وجود اینکه امروزه میان گرجستان و ایران، مرز مشترکی وجود ندارد، اما در گذشته، این دو کشور هم مرز بوده‌اند و در گذر تاریخ، میان آنها روابط تنگاتنگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برقرار بوده است.

در قرون وسطی، نفوذ ایران بر ساختار اجتماعی و سیاسی گرجستان، در غنی و بارورتر شدن فرهنگ و ادبیات این کشور، تأثیر بسزایی داشته است. از طرف دیگر، این روابط، یکسویه نبوده است و گرجیها نیز در اداره حکومت و مسائل فرهنگی ایران زمین، نقش چشمگیری ایفا کرده‌اند.

روابط میان ایران و گرجستان، منحصر به دوره پیش از اسلام نیست، بلکه روابط این دو کشور به دوره‌های پیش از ورود اسلام به ایران می‌رسد. بر پایه داده‌های مورخان عرب قرن نهم میلادی / چهارم هجری، پیش از برآمدن مسلمانان، ایرانیان در کرانه شرق رود گر، شهری احداث کردند که در مرزی آنها بود و بعدها به یکی از مناطق سه‌گانه تفلیس تبدیل شد. ایرانیان، در آنجا قومی سُغدی را مستقر کرده بودند که آن مناطق هم به نام «سُغدیل» معروف بوده است.

۱. ترجمه دکتر نیکولوز ناخوتسریشویلی.

در اوایل ظهور اسلام، تعدادی از مسلمانان، با شهرتِ تفلیسی در تفلیس یا نواحی مختلفِ خاورمیانهٔ امروز، زندگی می‌کردند. شماری از آنها مانند ابوالفضل تمیمی تفلیسی از پیروانِ امامانِ شیعی و شاگردانِ مکتبِ علمیِ جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی الرضا -علیهم‌السلام- بوده‌اند. در قرن نهم میلادی در تفلیس، شماری از بازماندگانِ مستقیمِ نسلِ امام حسن (ع) می‌زیستند که از جملهٔ آنها حمزه بن علی تفلیسی و فرزندش ابوجعفر محمد تفلیسی بوده‌اند. در قرن دهم و یازدهم میلادی، ابومحمد حسن بُندار تفلیسی در این شهر حضور داشت که از رجالِ شیعه بود. او که ادیب و نحوی نیز بود، قصایدی دربارهٔ تشیع و امامانِ شیعی سروده است.

بیرونی، از میان استادانِ خود، ابوسهل عبدالمنعم بن محمد تفلیسی را ذکر می‌کند که به او توصیه کرده بود تا پژوهشی دربارهٔ هندوستان انجام دهد. ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تفلیسی نیز دانشمند برجسته‌ای بود که به سال ۱۱۲۲م/۸۱۴ه‍.ق از تفلیس کوچیده و عمر خود را در دربار سلاطین سلاجقهٔ روم گذرانیده و آثار متعددی در زمینهٔ فقه‌اللغه، پزشکی، ستاره‌شناسی، احکام نجومی و دیگر رشته‌های علمی به زبان فارسی و عربی تألیف کرده است.

در قرن دوازدهم و سیزدهم که گرجستان کشور مستقلی بود، باز هم روابط تنگاتنگی با شرق اسلامی و به ویژه همسایه‌اش ایران، داشته و تأثیرات متقابل و بسیار نزدیکی بین آنها برقرار بوده است. گرجستان که گذرگاه مهمی به شمار می‌رفته، در زمینهٔ تجارت بین‌المللی نقشِ فعالی داشته، چندان‌که کالاهای ایران به وفور در آنجا یافت می‌شده است.

دربارهٔ دورهٔ صفوی، باید درازدامن‌تر سخن گفت. روابطِ شرقِ گرجستان با ایران، در اوایل پیدایش دولت صفوی، برقرار گردید. در این دولت، نقشِ گرجی‌تباران در زمینه‌های گوناگون، بسیار پُررنگ بود. برای نمونه می‌توان از

نقّاشی به نام سیاوش‌بیگ گرجی یاد کرد. این شخص، نخست غلام شاه‌طهاسب صفوی بوده، سپس در حکومت شاه‌اسماعیل دوم، در کتابخانه شاهنشاهی کار می‌کرده است. در دوران محمد خدابنده، وی و برادرش فرخ‌بیگ، از یاران وفادار حمزه‌میرزا بودند. در حکومت شاه‌عبّاس اول، الله‌وردی‌خان، دستیار وفادار او، در اصلاحات نظامی ارتش ایران نقش داشت و همکاران فتّی وی، برادران شری بودند. الله‌وردی‌خان، در منابع فارسی و گرجی و اروپایی به عنوان یک گرجی تبار معرفی شده است. پی‌ترو دلاواله، او را ارمنی مقیم گرجستان وصف کرده است. منابع گرجی با نام خانوادگی «اون‌دیلادزه» از او یاد کرده‌اند که اوّلین قوللرآقاسی و حاکم ولایت فارس در زمان شاه‌عبّاس بوده و در سال ۱۵۹۸م به سیمت سپهسالاری کشور ایران منصوب شد. وی و فرزندش امام‌قلی، یکی از ثروتمندترین مردمان روزگار خویش و صاحب بازارها، مهمانسراها و کاروانسراهای متعدد بوده‌اند و در تجارت بین‌المللی نیز نقش مهمی داشته‌اند. چون مهمترین مسیر تجاری که شرق و غرب را به هم متصل می‌کرد از اصفهان، شیراز و بوشهر می‌گذشته است. در زمینه ساختمان‌سازی نیز فعالیتهای بسیار زیادی انجام دادند و در نواحی جنوبی و مرکزی ایران، سدها، قنات‌ها، کاروانسراها و مدارس فراوانی ساختند.

سی و سه پل را در اصفهان، الله‌وردی‌خان و به روایتی به سرمایه خودش ساخته است که یکی از درخشان‌ترین آثار معماری به شمار می‌رود. با سرمایه‌گذاری همسر گرجی الله‌وردی‌خان در گذرگاه‌های صعب‌العبور مرکز ایران، جاده‌هایی ساخته شد. در نزدیکی اصفهان، به سرپرستی امام‌قلی‌خان تأسیسات آبیاری عظیم و پیشرفته‌ای بنیان نهاده شد. خاندان اون‌دیلادزه، حامی فرهنگ و هنر نیز بوده‌اند. الله‌وردی‌خان به مکتب فلسفی اصفهان کمکهای مالی می‌کرد. ملاصدرای شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ه) تا آخر عمر در

مدرسه‌ای که الله‌وردی‌خان ساخته بود، تدریس می‌کرد. در زمینه اقتصادی نیز گرجستان روابط نزدیکی با ایران داشت.

ادبیات گرجی نیز با ترجمه آثار فارسی و با تقلیدهایی از سبکهای ادبی‌اش، غنی‌تر و بارورتر شد. چنان‌که اکنون می‌دانیم گرجیان از نخستین مردمانی بوده‌اند که هم‌زمان، بسیاری از آثار مهم ادب فارسی همچون شاهنامه فردوسی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی را به گرجی ترجمه کرده بوده‌اند. در دوره صفویه، سیمت داروغگی اصفهان، ویژه غایندگان خاندان شاهی گرجی بود. این سیمت در شهرهای دیگری چون قزوین نیز در اختیار گرجی‌ها بود.

در قرن نوزدهم میلادی بعد از الحاق گرجستان به امپراتوری روسیه که ارتباط میان گرجستان و ایران کاهش یافت، باز هم گرجی‌تباران، در پیکره نظام ایران فعالانه شرکت می‌کردند.

در دوران فتحعلی‌شاه قاجار، سردار قشون عراق عجم، یک گرجی به نام یوسف‌خان بود. این قشون دوازده‌هزار نفری از سوی وی تدارک دیده شده بود، و این جانبازان، در اختیار شاه قرار داشتند و فقط احکام او را اجرا می‌کردند. آنها نه فقط در عراق عجم، بلکه در نواحی دیگر کشورها که شاه بدانجا می‌فرستاد، وارد عمل می‌شدند؛ مثلاً وقتی در سال ۱۸۱۲م که جنگ با روسیه در اوج خود بود، شاه برای یاری لشکر خود، شاهزاده علی‌میرزا را به همراهی سردار شجاعی چون یوسف‌خان گرجی که به سپهسالار عراق موسوم بود، به قره‌باغ فرستاد.

این مورد در خراسان نیز تکرار شد. تفلیس - پایتخت گرجستان - در روابط دو سویه ایران - گرجستان نقش ویژه‌ای داشته است. از قرن نوزدهم، ایرانیان بزرگترین جامعه مسلمانان را در

آنجا تشکیل می‌دادند.

شیعیان تفلیس مراسم عزاداری محرم را به شکل وسیعی اجرا می‌کردند. سرکنسولگری ایران در تفلیس در این دوران، فعالیت زیادی داشت و مراکز خیریه فرهنگی و آموزشی هم کماکان فعال بوده‌اند. در میان روشنفکران ایرانی که در تفلیس قرن نوزدهم فعالیت داشتند از فاضل خان گروسی می‌توان یاد کرد که به نامهای «راوی» و «شیدا» هم شناخته می‌شد. او سالهای آخر عمر خود را (۱۸۲۵-۱۸۳۸م) در آنجا گذراند و در اولین مدرسه به شکل امروزی که مسلمانان در آنجا تأسیس کرده بودند تدریس می‌کرد. دو سیاح ایرانی قرن نوزدهم، مجد السلطنه و یحیی دولت‌آبادی، تفلیس را قطب سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اواخر قرن نوزدهم و اوایل سده بیستم یاد کرده‌اند که در این زمان در اوج خود بوده است.

مجد السلطنه هنگام وصف تفلیس می‌نویسد که ایران در هیچ‌یک از کشورهای دیگر، کنسولگری مشابه تفلیس ندارد، چه از نظر معماری ساختمان و چه از دیدگاه ترئینات داخلی. کنسولگری تفلیس، برای اتباع ایرانی مقیم آنجا مایه افتخاری بود. از سوی دیگر یحیی دولت‌آبادی تأکید می‌کند که تفلیس به عنوان یک مرکز اجتماعی و سیاسی برای روشنفکران ایرانی، نقش مهمی ایفا می‌کرد.

در سده نوزدهم، به محلّ تجمّع جامعه ایرانیان مقیم تفلیس «سیدآباد» می‌گفتند که در آنجا سادات علوی از قرن هجدهم میلادی ساکن شده بودند. در ۱۸۲۱م یک نقّاش ایرانی به نام الله‌وردی به دستور نایب‌السلطنه عباس میرزا، روانه تفلیس شد تا هنر چاپ سنگی (lithography) را بیاموزد. او این فن را فراگرفت و آنگاه کتابهای چاپ شده به زبان فارسی، از تفلیس به تبریز فرستاده می‌شد. تفلیس آن زمان به یکی از بزرگترین مراکز چاپ کتابهای

فارسی تبدیل شد. در تفلیس دو چاپخانه به نام «غیرت» و «آپیگریفین» وجود داشت که کتابهای درسی و ادبیات و تاریخ را منتشر می‌کرد.

هم‌زمان، انجمن‌های خیریه‌ای همچون «انجمن خیریه زنان مسلمان قفقاز» و «انجمن خیریه ایرانی» فعالیت می‌کردند. به طور خلاصه، می‌توان گفت روابط دو کشور در اواخر قرن نوزدهم تا اوایل بیستم، فعّالانه ادامه داشت و زان پس، اندک اندک کاهش یافت.

کتابی که اکنون پیش روی خوانندگان قرار دارد، موسوم به «مسافرت تفلیس»، گزارش سفر سفیرکبیر ناصرالدین شاه به دربار تزار روسیه در تفلیس است. این اثر، حاوی نکات مهمی راجع به تاریخ روابط بین دو کشور و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران است. انتشار مجموعه آثار حبیش تفلیسی (م ۱۳۶۰هـ) نیز می‌تواند نمونه خوبی از روابط دیرینه فرهنگی دو کشور باشد. امید است که این روند، سرآغازی برای گسترش پژوهشهای علمی و فرهنگی میان ایران و گرجستان باشد.

مه ۲۰۰۹ تفلیس، گرجستان

پروفسور گئورگی سانیکیدزه

رئیس انستیتو شرق‌شناسی گرجستان

استاد دانشگاه دولتی تفلیس

مقدمه مصحح

خاقانی و خاقان و کنار گُر و تفلیس
جیحون شده آبِ گُر و تفلیس، سمرقند^۱

از نوجوانی با نام تفلیس، خاصه دانشمند معروف پارسی‌نویسش، حبیبش
تفلیسی آشنا شده بودم، به ویژه کامل‌التعبیر او را که به تصحیح محمدحسین
رکن‌زاده آدمیت به سال ۱۳۴۸ش چاپ شده بود، پیوسته کنار دستم داشتم.
سال ۱۳۷۴ش بود که با تصحیح بیان‌الطّب او، ویراستن متون کهن را آغاز
کردم که به تفلیس و تفلیسی‌پژوهی‌ام انجامید که تا امروز ادامه یافته است. در
گذرِ زمان، افزون بر نسخه‌هایی که در فهرستواره کتابهای فارسی یاد شده است،
نسخه‌هایی از آن کتاب یافتم که شناسایی نشده بود که این عامل، روند تحقیق و
تصحیح کتاب یاد شده را تا امروز به درازا کشانیده است. طی چهارده سال
گذشته، هر جا به نکته‌ای از تفلیس یا دانشمندی از آن دیار برمی‌خوردم،
یادداشت برمی‌داشتم و این همه، دستایه‌ای شد تا به دیگر آثار دانشمندان آن
دیار به ویژه حبیبش تفلیسی بپردازم.

آنچه در گذرِ زمان، مرا بیشتر به این زمینه علاقه‌مند کرد، دو ویژگی برجسته ساده‌نویسی و نظم هندسی ذهنِ کمال‌الدین حبیبش تفلیسی بود. هرچه بیشتر پیش آمدم، دریافتم نه تنها در تاریخ فرهنگ و ادبیات پارسی‌زبانان سرزمین گرجستان، بلکه در میان پارسی‌نویسان ایران نیز کم‌مانند است. با هم‌سنجی آثارش با معاصران و پسینیان ایران‌نشین او دریافتم که چندان روشنگرانه و استادانه می‌نویسد که گویا نه انگار که هشتصد و هفتاد سال از مرگش می‌گذرد؛ گویی همینک، قلم بر کاغذ برده و برای امروزیان نوشته است. از برکت همین پژوهشها بود که همنشینی با دانشوران ارجمندی چون شادروان دکتر محمدامین ریاحی (۱۳۰۲-۱۳۸۸ش)، روانشاد دکتر هوشنگ اعلم (۱۳۰۷-۱۳۸۶ش)، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و استادام کاظم برگ‌نسی فراهم آمد. بختِ آشنایی با پروفیسور گئورگی سانیکیدزه و دکتر نیکولوز ناخوتسریشویلی و دیگر گرجیان دست داد. مداخلِ آثار حبیبش تفلیسی را برای دانشنامه جهان اسلام نگاشتم. تصحیح شماری از نوشته‌هایش را که انجام داده‌ام، امیدوارم به زودی انتشار یابد. این رساله نیز یادگاری است از کنجکاوِ ذهنی برای یافتن آنچه به این زمینه تعلق دارد.

تفلیس

لِستَرَنج، تاریخچه تفلیس و نواحی اطراف آن را چنین یاد کرده است: «گرجستان - که ما آن را جورجیا می‌گوییم - و ابخاز - که ابخازیه نیز به آن گفته می‌شود - کشورهای بودند که فقط بعد از لشکرکشی‌های امپراتیمور به آن نواحی، در اواخر قرن هشتم هجری، دین اسلام را پذیرفتند. مع‌ذلک تفلیس - کرسی گرجستان - در ساحل علیای رود کُر نزد جغرافی‌نویسان قرن چهارم معروف بود. و ابن‌حوقل در وصف آن گوید: «این شهر دو بارو دارد و شهری

است سرسبز و حاصلخیز و مستحکم، دارای سه دروازه و حمامهایی که بدون آتش آبشان گرم است و رود کُر از میان شهر عبور می‌کند». مقدسی گوید: «پلی که از قایقها تعبیه گردیده، دو محله شهر را که در دو جانب رود واقع است به هم متصل می‌سازد». ولایت ابخاس یا ابخاز مجاور تفلیس، به قرار گفته مقدسی، جزء جبال قفق، یعنی جبال قفقاز بوده و قریه یونس که اهالی آنجا دین اسلام داشتند در اینجا قرار داشته و حول و حوش این قریه، طوائف کُرَج (= گرجی) و آلان و غیره مقیم بوده‌اند. به گفته مستوفی در اینجا چندین رودخانه از کوههای البرز سرازیر می‌گردد و هم او گوید: قارص (قرص) شهرکی است بر دو روزه تفلیس، و هوایی خوش دارد و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد».^۱

کُرَازی درباره گرجستان یادداشتی این چنین آورده است: «گرجستان در جهانشاهی هخامنشی، اشکانی و ساسانی بخشی از پهنه ایران زمین شمرده می‌شده است. نخست‌بار، در زمان پادشاهی شاپور نخستین، بزرگزاده‌ای ساسانی به نام میریان، به سال ۲۶۵ پس از زادن مسیح، فرمانروایی گرجستان را پی افکند که پایتخت آن مِشِخِتا بود، بر کناره رود کورا (= کُر). تنها به سال ۴۶۹ میلادی بود که یکی از شاهان گرجستان به نام واختانگ گور ارسلان که بخش نخستین نام وی در ریشه و ریخت، واژه‌ای پهلوی می‌نماید، پایتخت را به تفلیس آورد. بُگرات سوم، در سالهای فرجامین از سده نهم، پایتخت را از تفلیس به کوتایسی بُرد. بُگرات یا بغرات که به نادرست بقراط خوانده و نوشته شده است، نامی است ایرانی و به معنی «بخشیده بَغ یا خدا»... می‌انگارم که تفلیس ... نامی ایرانی است و ریختی از تبریز. بر پایه زبانشناسی ایرانی، تبریز و تفلیس را می‌توان نامی یگانه دانست... بی‌هیچ گمان و گزافه، گرجستان یکی از

۱. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۵.

پایگاههای فرهنگ درخشان و دیرمان و دامان گستر ایران... است... و ایران شناسان در پژوهشهای خویش، ناچارند... چونان آبشخوری ناگزیر یادآورند و بدان بپردازند».^۱

تفلیس، از نخستین مراکزی بوده است که ایرانیان در آنجا با اندیشه و فرهنگ اروپا آشنا می شده اند. فتحعلی آخوندزاده بیشتر و میرزا حسین خان سپهسالار در دوره کوتاه تر (۱۲۷۱-۱۲۷۵ هـ) در این شهر اقامت داشته اند که شخص اخیر به عنوان ژنرال کنسولگری - کارپردازی اوّل - مشغول به کار بوده است. هر دو تن، از پیشگامان روشنفکری پیش از مشروطیت بوده اند که بخشی از پژوهشهای شادروان فریدون آدمیت به این دو اختصاص داشته است.

درباره این رساله

این نسخه به خط مؤلف است و گزارش سفر سیاسی حشمت الدوله - سفیر کبیر دولت ایران در روزگار ناصرالدین شاه قاجار (حک ۱۲۶۴-۱۳۱۳ هـ) - به تفلیس است تا به حضور الکساندر دوّم، امپراتور روسیه شرفیاب شود. امپراتور روسیه در سال ۱۲۹۸ هـ گذشته می شود. در روزنامه شرف حادثه چنین آمده است: فی الجمله در سیزدهم ماه مارس ۱۸۸۱ مسیحی^۲ مطابق ۱۲۹۸ هـ حادثه قتل ملال انگیز و رحلت امپراتور مرحوم، الکساندر دوّم رخ نمود و اعلیحضرت معظم الکساندر سوّم بر سریر سلطنت موروث و امپراتوری کلّ ممالک روسیه جلوس فرمودند.^۳ تزار روسیه که در سال ۱۹۱۷ م همراه خانواده اش گشته شد، نواده الکساندر دوّم و فرزند الکساندر سوّم بوده است. این رساله، متنی خواندنی و البته غم انگیز است که می تواند آینه ای از

۲. در متن روزنامه، اشتهاها ۱۸۶۱ م آمده است.

۱. پلنگینه پوش، صص ۱۷ - ۱۸.

۳. روزنامه شرف، ش ۹، ص ۲.

انحطاط ایران در آن روزگار به دست دهد و به واقع می‌توان آن را رنج‌نامه مؤلف نامید. سال ۱۲۸۸ هجری که قحطی، سراسر ایران را فراگرفته است، به یکی از مهمترین بخشهای پژوهشی پژوهشگران روزگار ما بدل شده است. این تنگسالی، چندان شدت می‌گیرد که در شهرهای مختلف از جمله شهر قم، مردمان به زنده‌خواری و بیرون آوردن مُردگان از گورستانها و خوردن جانورانِ خانگی چونان گربه و سگ، رُوی می‌آورند. گزارش بخشی از این فاجعه انسانی، در تألیف میرزا علی اکبر فیض قی آمده است.^۱

اهمیت کتاب، آن است که نموداری مقایسه‌ای از وضع اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی ایران و روسیه را در میانه حکومت ناصرالدین شاه قاجار به دست می‌دهد. مسافرت تقلیدی، در سال ۱۲۸۸ هـ صورت گرفته است و به نظر می‌رسد پس از پایان سفر، متن به نحوی آماده شده که مخاطبش پادشاه ایران در روزگار مؤلف باشد، چون به ضعف مدیریتی سیاسی کشور اشاره داشته است.

یادآور می‌شود سفیر کبیر ایران در این سفر، حمزه میرزا (م ۱۲۹۷ هـ) پسر بیست و یکم عباس میرزای قاجار بوده که از سوی ناصرالدین شاه برای رسانیدن پیام تبریک پادشاه ایران به الکساندر دوم به تفلیس گسیل می‌شود. در این هیئت، برادرزاده او عبدالله میرزا نیز همراه آنان بوده است. لقب حشمت‌الدوله نخست از آن حمزه میرزا بود که پس از مرگش، به عبدالله میرزا اعطا شد. حمزه میرزا، همان کسی است که امیرکبیر به سال ۱۲۶۶ هـ او را مأموریت می‌دهد تا علی محمد باب را در تبریز اعدام نماید. برای آگاهی بیشتر خوانندگان، زندگی سیاسی حمزه میرزا و عبدالله میرزا در پیوست پایانی آمده است.

۱. قم در قحطی بزرگ (۱۲۸۸ قمری)، به کوشش جان گرنی و منصور صفت‌گل، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۳۸۷ ش.

لحن تقی طبیب، انتقادآمیز، اما با پیشنهادهای سازنده‌ای همراه است. اینکه چگونه می‌توان از زمینهای کشاورزی، معادن، دریا، ساختمانها و دیگر سرمایه‌های داخلی و استعدادهای درون کشور استفاده کرد. از بهبود وضع بهداشت ایران یاد می‌کند که با پیشگیری از بیماریها، می‌توان آسان‌تر و مؤثرتر به ارتقاء وضعیت سلامت پرداخت. از اختلاف‌زدایی شیعیان و پیروان اهل سنت یاد کرده و معتقد است در چهارچوبه اسلام، بهتر آنکه از برخی تعصبات نادرست دینی دست برداشته شود تا همه مردم در کنار هم، زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند.

پس از اعزام هیئت ایرانی، چند سال بعد در ۱۲۹۳ هـ / ۱۸۷۶ م، مادام کارلا سرنای فرانسوی با اجازه‌گیری از دوک میشل^۱ -برادر امپراتور روسیه- الکساندر دوم که نامش در مسافرت تفلیس نیز یاد شده، در قفقاز به سیر و سیاحت می‌پردازد. مجدداً در سال ۱۲۹۸ هـ / ۱۸۸۱ م به آن منطقه سفر می‌کند و در این دو سفر، اسباب عکاسی به همراه می‌برد و از مناظر مختلف این ناحیه عکسهایی برمی‌دارد. گزارش این دو سفر در چند شماره نشریه توردمند در فرانسه منتشر می‌شود. یادآور می‌گردد همین سیاح فرانسوی، در نوامبر سال ۱۸۷۷ م سفرش را به ایران آغاز می‌کند و سفرنامه‌ای مفصل‌تر از قفقاز و گرجستان تدوین می‌نماید که در سال ۱۸۸۳ م در پاریس به چاپ رسیده است.^۲

گویا ناصرالدین شاه، به شناخت منطقه‌ای که حدود هفده شهر قفقاز که چند دهه پیش، طی عهدنامه‌های ترکمانچای و گلستان جدا شده بود، علاقه‌مندی نشان می‌داده است. اندک زمانی پس از انتشار مثنای این دو سفر

1. Grand duc Michel.

۲. سفرنامه مادام کارلا سرنای در ایران، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران، زوار، ۱۳۶۲ ش.

کارلا سرنا در فرانسه، از سوی میرزا عیسی گروسی در سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۰هـ / ۱۸۸۲-۱۸۸۳م به فارسی بازگردانی می‌شود.

فرانسوی دیگری که در سال ۱۸۸۲م به قفقاز سفر کرده و بخشی از سفرنامه‌اش ویژه این ناحیه است، ارنست اورسل است که کتابش در سال ۱۸۸۵م از سوی کتابفروشی پلون در پاریس چاپ شده است. این کتاب به زبان فارسی نیز منتشر شده است.^۱

نکته درنگ‌پذیری که از نوشته اورسل دریافت می‌شود این است که گویا اروپاییان تا پایان سده نوزدهم، گرایش زیادی به مسافرت به منطقه قفقاز نداشته‌اند. در این باره می‌نویسد: «از سراسر مناطق آسیای خاوری، قفقاز تنها منطقه‌ای است که خیلی کم مورد بازدید اروپاییان قرار گرفته است. هر سال، سیل عظیم و روزافزونی از جهانگردان و سیاحان به سوی سوریه و فلسطین سرازیر می‌شود، اما به ندرت پنج یا شش اروپایی را سراغ داریم که برای رفتن به داغستان و ماورای قفقاز جانش را به خطر انداخته باشند. اگر حقیقت را بگویم، گناه آن به گردن الکساندر دوم است».^۲

درباره مهمان‌نوازی و برخورد محبت‌آمیز تفلیسیان، کارلا سرنا در سفر دوم خود به تفلیس در سال ۱۸۸۱م چنین می‌نویسد: «اهل قفقاز نیز چون سایر خاوریان، غریب‌نواز می‌باشند و به غریبا، مهربانی و تعارف می‌نمایند. وقتی که مهمانها می‌روند، بزرگ خانه و به اصطلاح میزبان به مشایعت آمده، از یکان یکانشان عذرخواهی می‌کند و اظهار امتنان می‌نماید. به قسمی، اظهار تشکر و امتنان می‌نماید که شخص را این به گمان می‌رسد که در این ملک، زحمت کشیده و خدمت دیده. باید ممنون نعمت دیده و مهربانی شنیده بشود. الحق از این رسم

۱. سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

فرهنگی، ۱۳۸۲ش. ۲. سفرنامه قفقاز و ایران، ص ۱.

و طریقه خوش آمدنی، خوشم آمد که در اظهار و تکرارش، اصرار کردم و مطالعه‌کنندگان روزنامه‌ام را به مطالعه آن وادار نمودم.^۱

تفلیس در شعر خاقانی شروانی

خاقانی، شاعر معاصر حبیش تفلیسی، غزلی دربارهٔ ابن‌خاز و تفلیس دارد که یادکرد آن تهی از لطف نیست و می‌تواند تصویری از جغرافیای آن دیار را به دست دهد. چنانکه از گفتهٔ او برمی‌آید، گویا پس از سی سال فاصلهٔ زمانی، موفق به دیدار دوبارهٔ این شهر شده است و از سر شوق آمیخته با اندوه عمر از دست رفته، چنین می‌سراید:

لطفِ ملک‌العرش به من سایه پرافکند
تا بر دلِ گم‌بوده، مرا کرد خداوند
دل گفت: لَهُ الْحَمْدُ که بگذشتم از آن خوف
جان گفت: لَهُ الْفَضْلُ که وارستم از آن بند
چون کارِ دلم ساخته شد، ساختم از خود
شیرینِ مثلی، بشنو و با عقل پیوند
مردی به لبِ بحر محیط از حدِ مغرب
سر شانه همی‌کرد، یکی موی بیفکند
برخاست از آنجا و سفر کرد به مشرق
باد آمد و باران زد و جایش بیراکند
مرد، از پسِ سی سال، گذر کرد بر آن جای
برداشت همان موی و بخندید بر آن، چند

۱. سفرنامهٔ مادام کارلا سرنو، ۱۱-۱۱ پ.

حالِ تنِ خاقانی و اندیشهٔ ابجاز
 این است و چنین به مثلی مردِ خردمند
 ابجاز حدِ مغرب و درگاهِ مُلکِ بحر
 مسکینِ تنِ نالانش به مویی شده مانند
 آخر، به کف آمد تنِ نالانش دگر بار
 گر خصم بر این نادره خندد، گو؛ خند
 اکنون، من و این تی که سرِ ناخنِ حور است
 کآن تی که بُنِ ناخنِ من داشت، جهان کُند
 واینک دهم، بر صفتِ گنبدهٔ گل
 این گنبدِ پیروژهٔ به یاقوت و زر آکند
 خرسند نگرده به همهٔ مُلکِ ری، اکنون
 آن دل که همی بود به خرسندی، خرسند
 خاقانی و خاقان و کنارِ کُر و تفلیس
 جیحون شده آبِ کُر و تفلیس سمرقند^۱

شخصیت مؤلف

از دریغ‌خواریه‌های مؤلف برای دیارِ خویش، نشانه‌های فراوانی می‌بینیم. گویا
 این رساله، خطاب به ناصرالدین شاه باشد و تا آنجا که امکان داشته، مشکلاتِ
 اجتماعیِ روزگارش را به پادشاه زمانه یادآور شده است. شاید بیش از آنکه به
 تفلیس پرداخته باشد، به افلاس ایرانیان پرداخته است. مؤلف که پزشک‌پیشه
 است، می‌کوشد همچون روندِ درمانِ یک بیماری، به سبب‌شناسی، نشانه‌شناسی،

۱. دیوان خاقانی، ۲ / ۸۸۸ - ۸۸۹.

تشخیص افتراقی و درمان ایرانی محتضر بکوشد.

در منابع دسترس‌پذیر، کمتر به زندگی و احوال شخصی نویسنده، اشاره شده است. فریدون آدمیت، قسمتی از کتاب اندیشه ترقی را به جانورنامه او اختصاص داده است و آن را در کنار کتابهای فلک السعادة اعتضاد السلطنة و ترجمه رساله معروف دکارت، از آثاری می‌داند که پیشگام نوشته‌های روشنفکرانه ایرانیان در دهه‌های پایانی سده سیزدهم هجری است.

مؤلف ناراحتی خود را از وضعیت اندوه‌بار کمبود بهداشت و فقر عمومی در آن سالها و در یوزگی ایرانیان از بریتانیاییان چنین آورده است: «برای ترخم بر فقرای این سلطنت، جناب وزیر مختار انگلیس موسیو الیسون، جماعتی را معین فرموده‌اند که برات به گرسنه‌های ایران می‌دهند و وجه آن بزوات را از خزانه لندن معین می‌نمایند».

در جایی دیگر به نقل از روزنامه‌های قفقاز از مدیریت ناخردورزانه و نادوراندیشانه حُکام زمانه در هنگام بروز بیماری‌های همه‌گیر که همگان به رنج دچارند، چنین یاد کرده است: «در حالتی که جماعت ترکمان تکه هجوم آورده و اطراف شهر نورانی مشهد امام رضا(ع) را غارت کرده و هر چه رعایای آن مملکت داشته‌اند، به تاراج برده‌اند و در حالتی که غارت کرده‌اند، اموال مرقد امام رضا نبیره محمد(ص) را از قبیل طلاآلات و نقره‌آلات و جواهر نفیسه او را، و اعلی حضرت اقدس پادشاه ایران، در همین اوقات با جمیع متعلقان و سرپرده‌گیان خود نقل مکان فرموده‌اند به جای مرتفعی که نزدیک دماوند است و در آنجا به عیش و نشاط خود مشغول می‌باشند و همه اوقات با کمال اطمینان، مشغول شکار آهو و بز کوهی و سایر اقسام طیور هستند».

اینکه رفتار دولت و ملت ایران، سبب شده، ایرانیان در بیرون از کشور، حتی از یک فروشنده جزء اهانت بشنوند، درنگ‌پذیر است: «به اتفاق میرزاهدی‌خان در ولادی قفقاز، به عزم گردش از منزل بیرون شدیم. اتفاقاً به دکان ساعت‌فروش یهودی رسیدیم. میرزاهدی‌خان خواست ساعتی از آنجا خریده باشد. در میان گفتگوی قیمت ساعت، آن شخص یهود در کمال طلاق لسان، از هنگامه کشته شدن یهودی‌مُازندران که دو سال پیش از این، اتفاق افتاده بود سؤال می‌نمود و در کمال جسارت، به نوع بازخواست و انتقام، گفتگو می‌کرد و مطالب دولتی به میان آورد. بالاخره از شدت جسارت او، حالت هر دو دگرگون شده، ترک ساعت خریدن نموده، از منزل او بیرون شدیم».

از انحطاط اخلاقی که دامان ایرانیان را گرفته و ذهن آنها را معطوف به چیزهای بسیار حقیر کرده، سخت اندوهگین است. روایت زیر، نمونه‌ای است که می‌توان با درنگ فراوان در تاریخ قاجاریه - و به درجاتی کمابیش، تا روزگار ما - نگریست و به حال زار ملت گریست: «میرزا ابراهیم - سرایدار عمارت دیوانی - به معمار می‌گوید: آهک زیاد در بنیان این عمارت باید به کار بُرد و گرنه عن‌قرب به این نوع که بنا می‌کنی، منهدم خواهد شد.

جواب می‌گوید: خواهرزن تو شوهر کرده است، باید یک دانه قند به من بدهی تا بنیان عمارت را با آهک زیاد و محکم بسازم و گرنه به همین روش که می‌سازم تغییر نخواهم داد.

هر قدر به او می‌گویند: آقای معمارباشی! محکم ساختن عمارت همایونی چه مدخلیتی به شوهر کردن فلان ضعیفه اجنبیه دارد که تو او را هیچ غی‌شناسی؟ می‌گوید: همین است که گفتم.

اجزای سفارت به او می‌گویند: چرا تنخواه دیوان را تلف می‌کنی؟ این

عبارت به زودی منهدم خواهد شد، خرج و رنج بیهوده خواهد بود. می‌گوید: دولت معجلاً خواسته است، باید به زودی به انجام رسد».

یادکردِ او از خرافات نادرست برخی دیندارانِ روزگارِ مؤلف، شایسته تأمل است. او دیدگاه مردم زمانه‌اش را چنین آورده است: «در تحقیق خشکی و بی‌بارانی ایران، معلوم شده است که چون ملت ایران ممانعت می‌کنند و اکراه دارند که در وقت آمدن باران، جماعت مسیحیان به واسطه نجاست به کوچه بیایند، لهذا بنابر آبروی مسیحیان، از آسمان هیچ رطوبتی به زمین نازل نمی‌شود که مبدا نجاست ایشان به اهل ایران سرایت کند».

جای جای متن، اشاره به نکاتی دارد که نشان می‌دهد او پزشکی بالینی بوده و به اطراف خودش نیک می‌نگریسته است. ضمن اینکه، این رساله، سندی است از اسنادی که می‌تواند در شمار مدارک تاریخ پزشکی ایران در روزگار قاجاریه دانسته شود. از جمله، در روزهای آغازین سفر که از قزوین و رشت می‌گذرد، ماوقع را چنین می‌نویسد: «بیست روز پیش از عید نوروز، مرض وبا در جمّجرد قاقازان طلوع نموده، پس از آن به سایر دهات و شهر قزوین سرایت نمود، چنانکه در کلیّه دهات، روزی دویست نفر به جهان دیگر می‌رفتند... چون بارندگی این شهر (=رشت)، بی‌نهایت و ابدی است، هوایش سنگین است به خصوص هنگام عصر که به واسطه اثر حرارت ضعیفه شمس، بخار آب به مقدار فراوان به هوا آمیخته می‌شود».

مؤلف به جز پزشکی، حتّی نگاه دامپزشک‌وار به پیرامونش داشته و بیماری جانوران را نیز پی می‌گرفته است. او هنگام اقامتش در قزوین، یادداشتی این

چنین نگاشته است: «در چاپارخانه‌های از تهران تا قزوین، هنگام عبور جان‌نثار، مُردنِ اسب شدّت داشت. علاماتی که پیش از مُردنِ آنها بروز می‌نمود از این قرار است: بیشتر از اسبانی که ناخوش می‌شدند همواره سرِ خود را بر زمین می‌زدند و از هر سو آمد و شد می‌کردند و با اضطراب زیاد می‌خفتند و برمی‌خاستند و نفَسِ آنها متواتر می‌شد تا آنکه می‌مُردند».

هنگام گذر از قزوین به سوی رشت، گزارشی به دست می‌دهد که نشان می‌دهد او علوم طبیعی به ویژه زمین‌شناسی را نیک آموخته بوده است. ضمن اینکه امروزه می‌دانیم که دست کم یک تألیف نسبتاً پر برگ‌شمار به نام تذکرة الارض از او بر جای مانده است: «از جانبِ راست، کوهی است که کریستو دیپر و سنگ چخماق در آنجا فراوانند و کریستلهای مذکور، مانند الماسهای برلیانت، مصفی و درخشنده‌اند. بیشتر از این کوه، آهکِ خاکِ رُستی (شوارزیلو) است و چون از این کوه، بیراهه به سوی رود شاه‌رود روند، در نزدیکی رود مذکور معدنِ مرمر سفید بسیار نیکویی است که رگه‌های معدنی آن از بُرون نمایان است. آهکِ خاکِ رستی در بیشتر مواضع این راه تا منجیل زیاد است و در این خاکها مقدار فراوانی از طلق (میکا) به رنگهای مختلفه آمیخته شده است، به خصوص در ابتدای راه خزران و انتهای آن در نزدیکی منجیل».

او به بهره‌وری بیشتر از معادنی که در ایران بلا استفاده مانده‌اند، اشاره می‌کند و از جمله درباره معدن زغال‌سنگ منجیل، با نگاهی کارشناسانه چنین می‌نویسد: «با محمدتقی خان مهندس که مشغول ساختن راه خزران بود گفتگو کردم. گفت: زغال این معدن را من سوزانیده‌ام، بسیار خوب بود. وجود معدن زغال‌سنگ، در این موضع، دلیل بر آن است که در زمان قدیم، جنگل اطراف

رشت تا همین موضع، متصل بوده است؛ زیرا که زغال سنگ نیست، مگر نباتات و درختهای جنگلهای انبوه که به واسطه پرتابهای طبیعی به زیر خاک مانده و تجزیه شده و فشار سخت دیده، به صورت زغالی مبدل شده‌اند».

معرفی نسخه

این رساله دارای پنجاه برگ دوازده سطری است که به شماره ۱۳۱۷۴ به ابعاد ۲۰/۵×۱۳/۵ سم در کتابخانه مرعشی نجفی قم نگه‌داری می‌شود. نسخه دوم آن در کتابخانه دانشگاه لنینگراد، به شماره ۱۱۲۰ گزارش شده که دانش‌پژوه آن را معرفی کرده است.^۱ متأسفانه دستیابی به نسخه اخیر میسر نشد. نسخه کنونی، به خط مؤلف است که با امضای او - تقی طبیب - در پایان نسخه مشخص شده است. سه تصویر و یک نقشه نیز در این کتاب وجود دارد که احتمالاً ترسیم خود مؤلف است. سه شکل نخست، در اوایل کتاب آمده و نشان‌دهنده وضعیت زمین‌شناختی مسیر قزوین - رشت است و نقشه رنگی پایانی، دریای خزر و شهرها و مناطق اطراف آن را نشان می‌دهد.

درباره مؤلف آگاهیهای ما محدود است و تا آنجا که آگاه شده‌ایم به همین رساله، کتاب امیرکبیر و دارالفنون، تألیفات برجای مانده او به ویژه در زمینه پزشکی و علوم طبیعی و نیز تحلیل فریدون آدمیت در کتاب اندیشه ترقی بسنده شده است. محمدتقی طبیب کاشانی، پزشکی‌ورز بوده و در ترجمه و تألیف درسنامه‌های پزشکی با استادان دارالفنون به ویژه یوهان شلیمر همکاری فعال داشته است.

حدس نگارنده آن است که سال ۱۲۵۶ ه که منزوی آن را سال تألیف پادزهرنامه گزین یاد کرده است، باید سال تولدش باشد. هو در همین کتاب، که

۱. نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۳۰۵/۸ - ۳۰۷.

نگارنده نسخه‌اش را رؤیت کرده، پیشه‌اش را چنین باز نموده است: «بعد چنین گوید... ابن محمد هاشم بن محمد حسین الانصاری، محمد تقی الطیب الکاشی، مترجم مجمع الصحه دارالخلافه تهران که دارالشوری حفظ الصحت مملکت ایران است، چون چندی گذشت که مشغول به تصنیف و تألیف کتاب پادزهرنامه مهین بودم و هر مرضی را که سبب بروز آن، یکی از اقسام شرنگها بود بر وجه اكمل در آنجا یاد کردم، شایسته چنان دیدم که مختصری از آن کتاب را برون آورده، رساله‌ای جداگانه شود که هر کس آن را تواند فهمید و همه مردمان از آن توانند بهره‌مند شد. ابتدا این مختصر رساله را مرتب نمودم».

در همسنجی با تألیفات علمی روزگارش، ویژگی فصیح‌نویسی وی درنگ‌پذیر است: در برخی آثارش چون تذکره‌الارض ناصری، آشکارا سره‌نویسی دیده می‌شود. ضمن اینکه در آغاز کارهای علمی‌اش به برابرگذاری معادله‌های اروپایی پرداخته که نمونه آن، در پادزهرنامه گزین و تذکره الارض ناصری دیده می‌شود. گویا اندک زمانی پس از مسافرت تفلیس که در ۱۲۸۸ هجری به پایان رسانده، در گذشته باشد. چون در تواریخ قاجار از او یادکرد دیگری نیست و تألیف تاریخ‌دار دیگری از او سراغ نداریم که در آغاز آثارش به آن اشاره کرده باشد. برای شناخت ارزشهای علمی میرزا تقی خان طیب، دیدگاه فریدون آدمیت و بخشی از جانورنامه آورده می‌شود:

جریان فکری دیگری که دید آدمی را نسبت به جهان هستی تغییر کلی داد، فلسفه تحول تکاملی بود که با داروین، مبنای علمی تحقیق یافت و در تفکر اجتماعی سده نوزدهم نیز تأثیری ژرف بخشید.

کتاب «اصل انواع بنابر انتخاب طبیعی» در ۱۸۵۹ م/ ۱۲۷۶ هجری منتشر گشت، یازده سال بعد، شمه‌ای از آن مقوله را میرزا تقی خان انصاری کاشانی طیب و معلّم دارالفنون به فارسی درآورد (۱۲۸۷). او مردی آگاه و روشن‌بین بود.

کتابهای سودمندی ترجمه و تألیف کرده است. نام این رساله را جانورنامه نهاد، اما موضوعش وسیع‌تر از جانورشناسی است. از آن نام‌گذاری و آنچه در مقدمه‌اش نگاشته، چنین برمی‌آید که نیت باطنی خود و موضوع اصلی کتاب را خواسته پوشیده بدارد، اما پوشیده نمانده، می‌گوید: همواره «در انتشار علوم و اشتها فنون، کوششهای بی‌پایان می‌نمود... که به دانشهای رنگین، مردمان را بهره‌مند کند». اکنون بر آن شده که «در جانوران کشور ایران، نامه‌ای نگارد و از جنبندگان زهرناک مملکت پارسیان، داستانی سُراید». البته برای خالی نبودن عریضه، چیزهایی در پایان رساله، راجع به خزندگان زهرناک، سر هم کرده، ولی موضوع کتاب، بحث منظمی است «در تبدل انواع». اینکه داروین آن همه غوغای کشیشان را برانگیخت که چرا گفته پدرجد «اشرف مخلوقات»، نسناس بوده است.

معلم دارالفنون، خیلی دلیر بوده که به نگارش آن کتاب همت گماشته است. گمان نداریم که او در پرداختن رساله خود به کتاب اصل انواع دسترسی داشته، بلکه مأخذش، تألیف ساده‌تری درباره تحقیقات و آرای داروین بوده است (البته اصل انسان اثر دیگر داروین اندکی بعد در ۱۸۷۱م^۱ منتشر گردید).

جانورنامه، کتابی است ارزنده و دلکش. نویسنده، گرایشی به ساده‌نویسی آمیخته با فارسی سره دارد. گاه تعبیرهای خوب می‌آورد و بیانش دقیق است. وجه نظرش، مادی و علمی محض است. در قانون علیت و تحلیل مادی پدیده طبیعی، سخنی نغز دارد:

«علوم طبیعیّه، برای آن طرز و رفتاری که مخصوص به آنهاست عقل را مأنوس می‌کند به اینکه هر اثر و نشانی را

۱. همان سال که میرزاتقی خان طبیب، مسافرت تفلیس را به پایان برده و کتابش را نوشته است.

بسته به یک سببی کند و همیشه نتایج پیدا شده را به برهان کارهای تازه، پیرو کارهای پیشین نماید. پس دانش علوم طبیعیّه، سبب می شود که هرگز اندیشه های دروغ آشکار نگردد، چه این علوم، همیشه دلیلهای مادّیه در کنار اندیشه ها و پندارها گذارند.»

رشته های دانش طبیعی را شمرده، تعریف علمی هر کدام را به دست می دهد. می رسد به پیدایش حیات. قانون تحوّل تکاملی داروین را مبنی بر اینکه حیات از مبدأ واحدی آغاز گشته و تکامل یافته است، به یاسای «یگانگی بنیاد» تعبیر می کند. «تغیّرنگ هستی» همین است که حیات از «خُرده»^۱ یا «ملکول» شروع شده و «قوّه زندگی» آن را به «پیکرهای زنده» بالا برده است. این سیر طبیعت «در تبدل انواع» یا دگرگونی «گونه ها» می باشد. از این کتاب که هر تحصیل کرده امروزی با موضوعش آشنایی دارد، چند مطلب عمده را می آوریم:

«یافتن و پیروی نظم های سرشتی (یعنی نظام خلقت)، یکی از خدمتهای بزرگی است که در داستان سرشتی، برای ترتب آفریدگان زنده پیدا شده است. پیروی یاساهای سرشتی، مایه تغییر وضع این دانش شده و سودهای شایسته در بُتائیک^۲ و زئولژی^۳ آشکار نموده است؛ چه پیش از این هنگام، دانشهای گفته شده، بسیار سست تر بودند.

۱. خرده: اتم.

۲. بتائیک: گیاه شناسی.

۳. زئولژی: جانور شناسی.

دانشمندان در کار پیدا کردنِ «نردبان» یا «زنجیر تکامل بنیاد» خیلی جستجو نموده‌اند و دریافته‌اند که زندگی جانوری از مرحله «اسفنج» یا «مُناد تا به گروه مردمان... در هم آمیختگی آنها پیوسته در فزونی است».

به عبارت دیگر، هر چه جانوران در مرتبه آفرینش برتری یافته و به انسان نزدیکتر شوند، دیده می‌شود که پاره‌های کالبد آنها زیاده‌تر و چگونگی افزارها در هم آمیخته‌تر می‌گردد.

همچنین «پایداری» بخشهای جانوری، دلیل بر «شایستگی هستی» آنهاست، یعنی «نشانه مهتری یا برتری و اشرافیّه» است، چنانکه «دگرگونی یا بهتر شدن» افزارهای کالبد، مایه «تکیل» آنها گردیده است. «برخی از طبیبین، گمان کرده‌اند که تغییرهای پی‌درپی افزارها همیشه در یک خطّ پدیدار شده است. اما این پندار سست است؛ زیرا که «زنجیر و رشته‌های جانوری، یکی نیست، بلکه چنان می‌نماید که جانوران را زنجیرهای بسیار باشد که گاهی متوازی با یکدیگر کشیده شده و گاهی متباین و متخالف و با اندازه متفاوت نیز بالا می‌روند».

ولی گذشته از «همسازی عمومی» میان آنها، جهان جانوری از «گونه مخصوص برگزیده» جانوران به وجود آمده است. جدولی هم از «گونه‌ها یا انواع» جانوران ترسیم کرده که دارای همه «شاخه‌ها و مرتبه‌ها»ی جانوری می‌باشد. شاخه

«پستانیان»^۱ شامل اینها می‌گردد: «بالن، اسب، سگ، بوزینه، انسان». وجه «جدایی مردمان از جانوران» در این است که جانور دوبا «هوشمند و با نَفْسِ مجرد و شایسته تصرف در مجرّادات» است. از جهات دیگر هسان سایر جانوران است. در ضمن، جانوران هم از چپتی هوشمندند، ولی شایستگی تصرف در مجرّادات را ندارند»^۲.

کارنامه آثار محمدتقی طبیب کاشانی

میرزا محمدتقی طبیب کاشانی علاوه بر مسافرت تفلیس، دستِ کم پانزده تألیف و ترجمه در رشته‌های پزشکی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و جانورشناسی داشته است. گویا جنبشی علمی که در ایران با تأسیس دارالفنون در تهران از سوی امیرکبیر آغاز شده و در گام بعد، علیقلی‌خان اعتضادالسلطنه آن را تداوم داده است، برانگیزاننده و الگوی شیوه زندگی و پژوهش و نگارش کسانی چون محمدتقی کاشی شده باشد. فلک السعاده تألیف اعتضادالسلطنه آغازگر تألیف این‌گونه آثار است و جلال‌الدین میرزای قاجار و نادر میرزای قاجار نیز در آثارشان همان راهی را پیموده‌اند که پیش از این، اعتضادالسلطنه آغاز کرده بود.

در آغاز، این روند، جنبشی بود که با خرافه‌ها و کژاندیشی‌ها بستیزد و دیگر بار بر پایه خردمندی، ایرانیان را به خردورزی و دانش‌دوستی بازگرداند تا اندکی از انحطاط علمی، اجتماعی و اخلاقی‌ای که دامن‌گیر جامعه آن روز ایران شده بود، جلوگیری کند.

اعتضادالسلطنه در آغاز کتاب خود، وضع مردمان روزگارش را چنین

۱. پستانیان: پستانداران.

۲. اندیشه ترقی، صص ۲۴-۲۶.

ترسیم کرده است: «و بیشتر از عوام و نسوان و سُفهاء، مایل و راغب به اخبارِ آتیه از قولِ منجمین و سایرین هستند؛ زیرا که ضعفِ عقل، بیشتر دارند. و طبقه دیگر از خواصّ که چون گرفتار بلیّه‌ای شوند یا از مناصب، معزول گردند، به مضمونِ العَرِيقُ يَتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ، از این اشخاص، استخلاص خود را از آن بلیّه و داهیه، سؤال کنند و از خبرِ نیک آنها تَفأل زنند. بسا هست که آن فالِ نیک، مطابق واقع شود. چه در تَفأل، اثری هست که بعد از این، مختصری از او نقل خواهد شد. استاد الحُکماء معلّم ثانی ابونصر فارابی در رساله‌ی اَلشُّكْتُ در رفع شبهه ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله بغدادی... می‌فرماید که ترجمه آن این است:

در امور عالم و احوالِ انسان، اختلاف زیاد است از خیر و شرّ، محبوب و مکروه، جمیل و قبیح، نافع و مضرّ. پس اگر وضعی وضع کند به إزای این افعال کثیره از امور عالم چیزهای بسیار مثل حرکاتِ بهائم یا اصواتِ طیور یا کلماتِ مسطوره یا انگشترهای معموله یا سهامِ منشوره یا اسامیِ مذکوره یا حرکاتِ نجوم و امثال اینها که بسیار می‌شوند، چون مقارن واقع شوند، این اعمال یکی از اشیاء مذکوره را، گاهی دریافت می‌شود مناسبتِ وقوع آن امر و گاهی اتفاق می‌افتد چیزهایی که سبب تعجّب ناظر می‌شود و مایه تأمل زیاد گشته. باید دانست که این، ضرورت و وجوب ندارد که همیشه واقع شود. شایسته و سزاوارِ مردِ عاقل نیست که اعتقاد و استناد به اینها نماید. و کسی که اعتقاد داشته باشد، البته در عقل او، ضعفی و خفّتی است ذاتی و یا عَرَضی»^۱.

مسافرت تفلیس، ظاهراً گزارش سیاسی سفری دیپلماتیک است که برای ناصرالدین شاه نوشته شده است. اساساً دیگر نوشته‌ها و ترجمه‌های طیب کاشانی، به دو دسته پزشکی و مباحث زیست‌شناسی - زمین‌شناسی رده‌بندی می‌شود. منزوی به جز مسافرت تفلیس یازده اثر را برای او برشمرده که

۱. فلك السعاده، صص ۵-۳.

نگارنده چهار اثر دیگر نیز از وی شناسایی کرده است:

۱. امراض جهاز تنفسی^۱

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب شلیمر فلمنکی که در پنج باب بوده و تنها از یک نسخه خطی آن در کتابخانه شاه چراغ شیراز گزارش شده است.

۲. امراض دَوَران خون^۲

این کتاب نیز ترجمه‌ای از تألیف شلیمر فلمنکی است که در پنج باب تدوین یافته است. این متن نیز یک نسخه خطی دارد که در کتابخانه شاه چراغ شیراز، وجود دارد.

۳. پادزهرگزین^۳

این تألیف به نوشته منزوی، در سال ۱۲۵۶ هـ به نام ناصرالدین شاه انجام شده است، اما درست آن است که احتمالاً این تاریخ، سال تولد محمدتقی طبیب کاشانی باشد. چنین نظریه‌ای به این سبب درست است که اگر حدس منزوی درست باشد، باید این تألیف در روزگار ولایتعهدی ناصرالدین شاه قاجار در تبریز انجام شده باشد که ناصرالدین شاه ده ساله بوده که خردمندانه و منطقی نیست. این کتاب در دو بخش است و منزوی از سه نسخه خطی آن در کتابخانه‌های مجلس، ملی تهران و نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گزارش داده است. نسخه کتابخانه ملی، هشتاد و دو برگ دارد و به نوشته انوار، این کتاب از

۱. فهرستواره کتابهای فارسی، ۳۲۹۴/۵. ۲. همان، ۳۲۹۵/۵.

۳. همان، ۳۳۲۸/۵.

پادزهرنامه مهین خلاصه شده است.^۱ نسخهٔ اخیر را دیدم که می‌تواند در زمان تألیفش، تحقیق برجسته به شمار رفته باشد. به گواهی مؤلف، این کتاب، خلاصه‌ای از کتاب در دست تألیف بزرگی به نام پادزهر مهین بوده است.

۴. ترجمهٔ طبّ ژوزف^۲

این اثر نیز ترجمهٔ یک متن طبّی از ژوزف فردریک است که از فرانسه و به دستور علی‌قلی میرزا برای ناصرالدین شاه انجام شده است. مغزوی معتقد است که شاید این اثر، دو بار ترجمه شده باشد. از سه نسخهٔ آن در سپهسالار، ملی و نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران گزارش شده است. به نوشتهٔ انوار، این رساله در ۱۲۸۱ هجری ترجمه شده و نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تاریخ شوال همین سال را دارد. به نوشتهٔ همو، این رساله تز دکترای ژوزف فردریک است و حاوی اطلاعات طبّی جدید است. مترجم می‌نویسد: مطالب نارسا و مبهم در حاشیه، شرح شده است... جدولهای این کتاب، بهترین راهنما و مشکل‌گشای خواننده است. نسخهٔ کتابخانهٔ ملی، چهل و هشت برگ چهارده سطری دارد.^۳

۵. تشریح^۴

این کتاب در بردارندهٔ قواعد کلی علم تشریح است که نگارنده از درسهای دکتر تولوزان اتریشی در مدرسهٔ نظامیهٔ تهران به سال ۱۲۷۹ هجری فراگرفته و به نام ناصرالدین شاه قاجار گزارش کرده است. یک نسخه از آن در کتابخانهٔ مرعشی نجفی قم معرفی شده است.

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۰۵/۲.

۲. فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۳۶۴/۵. ۳. فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ۶۷/۲.

۴. فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۳۷۲/۵.

۶. زینة الأبدان^۱

این کتاب نیز ترجمه‌ای از تألیف شلیمر فلمنکی است که در یک مقدمه و دو مقاله فراهم آورده و به سال ۱۲۷۹ هـ در دویست و پنج صفحه در تهران، چاپ سنگی شده است. منزوی، دست کم دو نسخه خطی آن را در ایران گزارش داده است.

۷. سِرُّ الحکمه^۲

این کتاب از دیگر آثار شلیمر فلمنکی است که استاد دارالفنون بوده و در یک مقدمه و چهار باب-اصح که به سال ۱۲۷۹ هـ در یکصد و شصت صفحه در تهران، چاپ سنگی شده است. در پایان نسخه، تاریخ ترجمه ۱۲۷۸ هـ یاد شده است. در مقدمه آمده است: تاکنون به زبان فارسی، چنین رساله‌ای نگاشته نشده و جمیع رسایل به زبان فرنگی آن و بر متعلمین، فهم او صعب و متعسر بود، لذا به دستیاری میرزا محمدتقی بن محمد هاشم کاشانی این رساله را مرتب و منظم نموده، مسمی نمودم به سِرُّ الحکمه.^۳ این کتاب در واقع همان چیزی است که امروزه در دامنه دروس زیست‌شیمی و بافت‌شناسی دانشجویان پزشکی امروزی می‌گنجد.

۸. کَحَالی^۴

این رساله از هو دانسته شده که چشم‌پزشکی نو را در یازده باب فراهم آورده و یک نسخه خطی از آن گزارش شده است.

۲. همان، ۳۵۰۴/۵.

۱. همان، ۳۵۰۰/۵.

۴. فهرستواره کتابهای فارسی، ۳۶۴۹/۵.

۳. سِرُّ الحکمه، ص ۴.

۹. مفتاحُ الخواصِّ ناصری^۱

منزوی می‌نویسد: شلیمر فلمنکی با کمک میرمحمدتقی کاشانی به سال ۱۲۷۷هـ، این کتاب را به نام ناصرالدین شاه در داروشناسی می‌نویسد که به نُه بیان رده‌بندی شده است. او دست کم، چهار نسخه خطی آن را یاد کرده است.

۱۰. تذکرَةُ الارضِ ناصری^۲

متن از مسیو فیکیه است که به نام ناصرالدین شاه به سال ۱۲۸۴هـ، فراهم آمده و به روایت منزوی از نخستین ترجمه‌های کتاب ژولوزی نوین به فارسی است. انوار می‌نویسد که مترجم کوشیده، در برابر واژه‌های بیگانه، واژه‌های فارسی بگذارد و آنجا که نتوانسته، واژه‌های فرنگی را به همان صورت به کار برده است. این کتاب نسخه‌ای خطی دارد که دویست و سی و نه برگ چهارده سطری داشته و در تاریخ یازدهم شعبان ۱۲۸۴هـ کتابت شده است.^۳ این کتاب، در کنار جانورنامه و حرارت غربی، نشان می‌دهد که محمدتقی طبیب کاشانی به سه دانش زمین‌شناسی، جانورشناسی و زیست‌شناسی علاقه‌مند بوده است. نشانه‌های این علاقه را می‌توان در رساله مسافرت تفلیس نیز مشاهده کرد.

۱۱. جانورنامه^۴

این اثر از تألیفات او شمرده می‌شود که به سال ۱۲۸۷ یک سال قبل از سفر تفلیس نوشته شده که یک مقدمه و سه بخش و چند درچه دارد. گویا تنها یک نسخه خطی از آن بر جای مانده باشد که از منابع مورد استفاده فریدون آدمیت

۱. همان، ۳۷۱۹/۵. ۲. همان، ۳۸۰۵/۵.

۳. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، ۲/۲۴۷.

۴. فهرستواره کتابهای فارسی، ۳۸۱۲/۵.

نیز بوده است.

۱۲. حرارت غریزی^۱

این رساله به سال ۱۲۷۸ هـ درباره حرارت غریزی، نوشته شده که بر پایه دانش زیست‌شناسی امروزی است و با توجه به پنج مبحثی که در آن بررسی شده، می‌توان آن را در زمره کتابهای طبیعی به شمار آورد، نه پزشکی که منزوی در فهرستواره آورده است. نسخه‌ای از آن به تاریخ رجب ۱۲۸۶ و احتمالاً برای ناصرالدین شاه نوشته شده که دویست و سه برگ دوازده سطری دارد.

۱۳. تربیت‌نامه اطفال^۲

به نوشته آدمیت، این کتاب ترجمه‌ای است از نویسنده‌ای به نام لرد برلی که کاشانی آن را پارسی‌گردان کرده است.

۱۴. هیئت جدید^۳

به نوشته آدمیت، کاشانی کتابی نیز در هیئت جدید نوشته است.

۱۵. پادزهرنامه مهین^۴

کتابی که در آغاز پادزهرنامه گزین از آن یاد کرده است: «چون چندی گذشت که مشغول به تصنیف و تألیف کتاب پادزهرنامه مهین بودم... شایسته چنان دیدم که مختصری از آن کتاب را برون آورده، رساله‌ای جداگانه شود».

۲. اندیشه ترقی، ص ۲۴.

۱. همان، ۳۴۱۲/۵.

۳. همان، ص ۲۴.

شیوه تصحیح

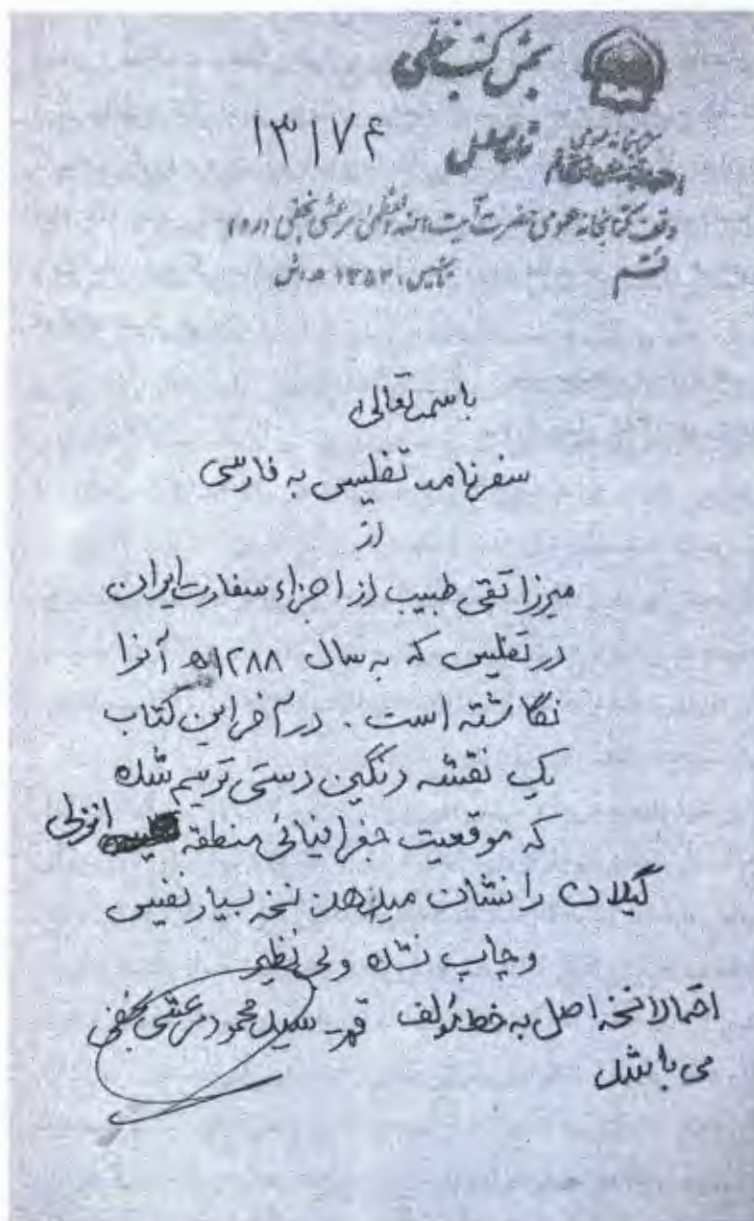
بر پایه نسخه مرعشی نجفی، کار ویراستنش آغاز شد. رسم الخط امروزی انجام شد و ضبط برخی واژه‌ها که منسوخ شده‌اند مانند طهران، امپراطور، نفط، غلطان و اطاق به شکل تهران، امپراتور، نفت، غلطان و اتاق آورده شد. تا آنجا که امکان داشت بر اساس منابع بر جای مانده و واکاویهای شفاهی، کوشیده شد تا ضبطهای دقیق به دست داده شود. برخی توضیحات که بایسته می‌نمود در پانویس آورده شد. نگارنده در پیوستهای پایانی، بخشی را به یادکرد تفلیس در کتابهای تاریخی و جغرافیایی کهن و معاصر و نمونه‌ای از یک سفرنامه فرانسوی اختصاص داده است. همچنین گزارش «سفرنامه مبارکه همایونی متعلق به تفلیس» که محمدحسن‌خان اعتقاد السلطنه آن را به نقل از سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار آورده، زندگی‌نامه حشمت‌الدوله حمزه‌میرزا و عبدالله میرزا - که در مسافرت تفلیس همراه هیئت سیاسی بوده - و گزارشهایی از فعالیتهای سیاسی ایران در دوره قاجار به نقل از روزنامه‌های شرف و شرافت آورده است که امید است سودمند باشد.

بر خود بایسته می‌دانم سپاس قلبی‌ام را از جناب آقای کاظم برگ‌نیزی ابراز دارم که در خوانش و بازگردانی آیات قرآنی و شاهی دشواریهای عربی‌خوانی همراهی نموده‌اند. از یادگار آیت‌الله العظمی، مرعشی نجفی، جناب آقای دکتر سید محمود مرعشی نجفی که نسخه کنونی را در اختیار ما قرار دادند و برای انتشار آن نیز اعلام آمادگی نشان داده‌اند، قدردانی می‌کنم. از دوست ارجمند آقای دکتر نیکولوز ناخوتسریشویلی - رایزن فرهنگی گرجستان در ایران - برای علاقه‌مندی‌اش به انتشار همه آنچه به تاریخ و فرهنگ تفلیس مربوط می‌شود، و اینکه مرا در فراهم‌آوری منابع یاری داده است، سپاسگزاری می‌کنم. از دوست ارجمند آقای محمد مهدی معلمی - سرویراستار پژوهشگاه علوم

انسانی و مطالعات فرهنگی تهران- که ویراش این متن را پذیرفتند و لطفشان را دریغ نداشتند، کمال امتنان را دارم. سرانجام از سرکار خانم دکتر فرح زاهدی -استادیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران- و آقای دکتر حسن زندیه -استادیار گروه تاریخ و ریاست پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی مرکز قم- که در فراهم آوردن منابع مورد نیاز، همراهی ام نموده‌اند، تشکر می‌نمایم.

سید حسین رضوی برقی

فروردین‌ماه ۱۳۸۹ خورشیدی



برگ دوم نسخه و یادداشت دکتر سید محمود مرعشی نجفی

و حق که بخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرتضی نجفی در راه
بهارس ۱۳۵۳ ه. ش

تفلیس میسافرت

روزی پنجم ۲۹ جمادی الاول ۱۲۸۸ هجری مطابق قمری
حسب الامم و بنسب طاع علیّه حضرت آقا میرزا شایسته ایلامی که
بنی اللطاف بنی اللطاف و انجمن قان بنی انجمن قان ناصر الدین
شاه قاجار را در راه قزوین در حاکمیت الزمان بنده حاضر
تقریباً چهار ماه در انظار حضرت آقا میرزا شایسته که بر فراز
ایران در تبعیت از ائمه شریف اعظم و ولایت شاه جلاله
حزبه میرزا شایسته کبر لغزیم تمیزت و شرفیاد حضور مبارک
و علیّه حضرت امیر طویر مالک روسیه الکبیر در حرم بجا پای
روانه تفلیس شدم و در راه قزوین و جاکر خود و چنان

در راه

۲۲ شعبان است بکات این لوهیک (مکتف) بانه
 نایک شدت داشت روز پنجشنبه لغز بجان دیگر میزنند
 و بعضی را بدوزخ و اهل تشنج و کج شدن و فجیه کشند و در آن
 هنگام هر ایستادگی و کیف و بدون بیم بوی از رو
 ۲۳ شنبه ۱۷ تا چهارشنبه ۱۹ شعبان باران شدید بار
 و مریض را بر کتف کاهند
 چهارشنبه ۲۰ شعبان از قزوین بجان دارانند طهر
 روانه شدیم
 پنجشنبه ۲۱ هنگام طلوع فجر بارانند و الله اعلم
 کتف
 ۱۳

مسافرت تفلیس

مصنّف

میرزا تقی طبیب

(در جزء سفارت کبرای فوق العاده)

پنج‌شنبه ۲۹ جمادی الاولی ۱۲۸۸ هـ

تهران [1a]

مسافرت تفلیس

روز پنج‌شنبه بیست و نهم جمادی الاولی ۱۲۸۸ هجری، مطابق قوی‌نیل،^۱ حَسَبُ الامرِ جهان‌مُطاعِ اعلیٰ حضرتِ اقدسِ همایونِ شاهنشاه ایران، السَّلاطین بن السَّلاطین و الخاقان بن الخاقان، ناصرالدین شاه قاجار - آحرسه الله تعالی مُلْکَه مِنْ حِوَادِثِ الزَّمان - بندهٔ خانه‌زاد تقی ابن محمد هاشم الانصاری الطَّیِّب در جزء سفارت کبرای فوق‌العادهٔ ایران و به تبعیتِ نَوَابِ اشرفِ افخمِ والا، شاهزاده حشمت‌الدوله حمزه‌میرزا - سفیر کبیر - به عزمِ تهنیت و شرفیابیِ حضورِ مبارکِ اعلیٰ حضرتِ امپراتورِ ممالکِ روسیّه - الکساندر دوّم - به چاپاری، روانهٔ تفلیس شدم و لازمهٔ دولت‌خواهی و چاکری خود را چنان [1b] دانستم که در ملاحظات لازمهٔ متعلّقه به دولت و ملّت ایران، حتّی المقدور مواظبت و اهتمام نمایم.

۱. قوی‌نیل: سال هشتم از دورهٔ دوازده‌سالهٔ گاه‌شماری تُرکی، پس از یونت‌نیل و پیش از بیجی‌نیل؛ سال گوسفند.

لهذا از تحقیقات متعلقه به جغرافیای بلاد و طب و سیاست مُدُن و لوازم ترقّیه رعايا و حفظ و حراست سرحدّات و بیانات مربوط به سیویلیزاسیون^۱ و پُلْتیک،^۲ آنچه را که در این اندک زمانِ مسافرت ممکن شد، در چند ورقه به رشته ترتیب درآوردم.

راهنامه

از دارالخلافه تهران	تا	میان جو	چهار و نیم	فرسنگ
	تا	کرج	یک و نیم	
		سنقرآباد	چهار	
		صفرخواجه	شش	
		عبدالله آباد	چهار	فرسنگ [2a]
	تا	قزوین	چهار	فرسنگ

مجموع راه بیست و چهار

ورود به قزوین یکشنبه سوّم جمادى الثّانیه

ملاحظه جغرافیایی

قزوین، شهری است از خارج، خوش منظر، دارای باغستانات وسیع. از داخل، عماراتش کهنه و قدیم است. انواع میوه های خوب، در آنجا فراوان

۲. پلتیک: دانش سیاست.

۱. سیویلیزاسیون: تمدّن، شهرنشینی.

است به خصوص انگور. بیلاق این بلده: قاقازان و قشلاق: طارمات است. ایلات عمده آنجا دو ایل است:

غیاسوند: ابواب الجمع قنبر علی خان سر تیپ؛

چگین: ابواب الجمع باقر خان پسر سلیمان خان.

مالیات این شهر - اصل و فرع - ۸۰/۰۰۰ تومان است.

ملاحظه طَبَّیّه [2b]

بیست روز پیش از عید نوروز، مرض وبا در جمّردِ قاقازان طلوع نموده، پس از آن به سایر دهات و شهر قزوین سرایت نمود، چنانکه در کلیّه دهات، روزی دویست نفر به جهان دیگر می رفتند.

در ربیع الاول، گاه گاهی در دهات طلوع و بروز داشت مانند در بلوک زهرا و غیره. اکنون نیز در قاقازان و آلموت باقی است.

در چاپارخانه های از تهران تا قزوین، هنگام عبور جان نثار، مُردنِ اسب شدّت داشت. علاماتِی که پیش از مُردنِ آنها بروز می نمود از این قرار است: بیشتر از اسبانی که ناخوش می شدند همواره سر خود را بر زمین می زدند و از هر سو آمد و شد می کردند و با اضطراب زیاد می خفتند و برمی خاستند^۱ و نفسِ آنها متواتر می شد تا آنکه می مُردند.

دوشنبه چهارم جمادی الثانیه، مطابق «قوی ئیل»^۲ [3a] از قزوین به جانب رشت روانه شدم.

۱. اساس: برمی خواستند.

۲. بیاض متن: به قیاس ابتدای نسخه افزوده شد.

راهنامه

از قزوین تا حسین آباد	دو فرسنگ
تا آبایا	یک
خزران (چاپارخانه)	سه
منجیل	شش
رستم آباد	چهار
کُهدُم	چهار و نیم
تا رشت	چهار

مجموع راه بیست و چهار و نیم

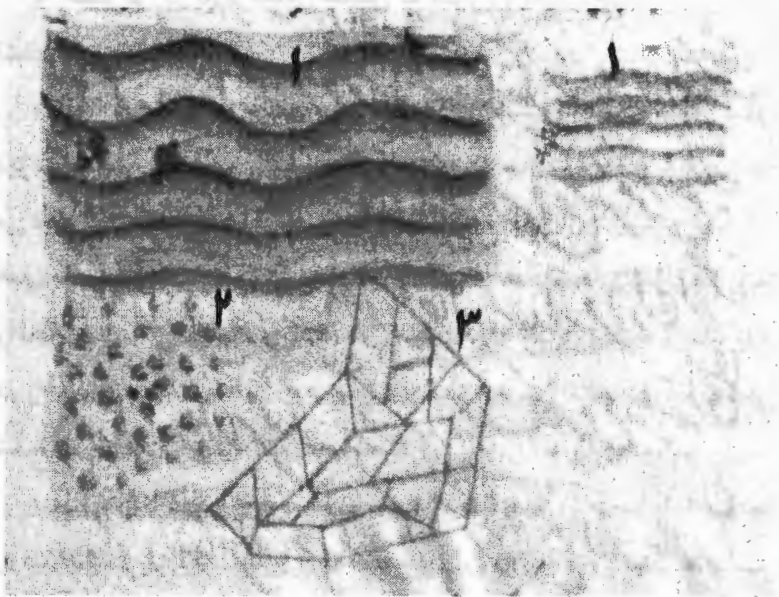
ملاحظه ژئولوژیک (معرفه الارض)

چون از کوههای خزران نزول نمایند، رود شاهرود مشاهده می شود با پُلی [3b] چهار دهنه. این رود، با رود قزل اُزن پیوسته شده، منتهی به دریا می شود.

یک میدان، پس از چاپارخانه خزران به سوی منجیل، در کنار راهی که تازه ساخته شده است، از جانب راست کوهی است که کریستو دپیر و سنگ چخماق در آنجا فراوانند و کریستلهای مذکور، مانند الماسهای برلیانت، مصقّ و درخشنده اند. بیشتر از این کوه، آهکِ خاکِ رُستی (شوارژیلو) است و چون از این کوه، بیراهه به سوی رود شاهرود رَوَند، در نزدیکی رود مذکور، معدنی مرمر سفید بسیار نیکویی است که رگه های معدنی آن از بُرون

نمایان است.

آهکِ خاکِ رُستی، در بیشتر مواضع این راه تا منجیل زیاد است و در این خاکها مقدار فراوانی از طلق (میکا) به رنگهای مختلفه آمیخته شده است، به خصوص در ابتدای راه خزران و انتهای آن در نزدیکی منجیل.



نقشه اول و دوم و سوم

چون از خزران به جانب منجیل روانه می شوند یک فرسنگ به منجیل

مانده، در راهی که عبور [4a] عامّه مردمان از همانجاست، سنگهای غلتان، بسیار فراوانند و همچنین تخته‌سنگهایی که از تراکهای مختلفه آنها واضح است که گِل ماسه بوده و از رسوب آنها پیدا شده و به مرور دُهور، سختی پذیرفته، بدل به سنگهای خاره گردیده‌اند، چنانکه اثر موجهای سیّالّه آنها و جای پای جانوران به روی آنها باقی مانده و علامت قطره‌های باران، هنوز در آنها نمایان است. (نقشه ۱، ۲، ۳).

به خصوص در نیم‌فرسنگی منجیل که هنوز رو به درّه منجیل سرازیر نشده است. [4b]

وجود این سنگهای غلتان و اثر امواج آنها، دلّیلند بر اینکه به روزگار دیرین، همیشه سیّالهای عظیمه آنها از این موضع، جاری بوده‌اند؛ به نوعی که می‌توان گفت که رود شاهرود پس از آنکه با رود قزل‌آزن پیوسته شده، از همین موضع می‌گذشته است، تا آنکه در یکی از هنگامه‌های ژئولوژیکی، به واسطه پرتابه‌های طبیعیّه و پیدا شدن چند قطعه از تلّهای عظیمه و چند کوه در رهگذر رود مذکور، این رود به سمت چپ و جنوب راه نخستین خود مایل شده، راه نخستین خود را تغییر داده است.

منجیل، رود عظیمی دارد با پُلی بسیار محکم. چون از منجیل به جانب رودبار روند، پیش از آنکه از کدوک به سوی رودبار به فروه آیند، به جانب چپ، راه عمومی معدن زغال‌سنگی دیده می‌شود که محاذی به درّه و رود منجیل است.

از وجود این معدن با محمّد تقی خان مهندس که مشغول ساختن راه خزران بود گفتگو کردم. گفت: زغال این معدن را من سوزانیده‌ام، بسیار خوب

بود. [5a]

وجود معدن زغال سنگ، در این موضع، دلیل بر آن است که در زمان قدیم، جنگل اطراف رشت تا همین موضع، متصل بوده است؛ زیرا که زغال سنگ نیست، مگر نباتات و درختهای جنگلهای انبوه که به واسطه پرتابه‌های طبیعی به زیر خاک مانده و تجزیه شده و فشار سخت دیده، به صورت زغالی مبدل شده‌اند.

چهارشنبه ششم جمادی الثانیه، یک ساعت از غروب آفتاب گذشته به دارالمرز رشت وارد شدیم.

ملاحظه جغرافیایی

رشت، شهری است بسیار دلگشا، واقع در میان جنگل بدون سور^۱ و خندق. طولش بسیار زیادتر از عرض آن است. هوای آن بسیار با رطوبت و با بارندگی ابدی، جمعیتش تقریباً ۱۱۰۰ خانه.

انواع میوه‌های خوب در آنجا پرورش می‌یابد؛ مانند هلو و گلابی و خوج^۲ و انجیر و خربوزه [5b] و هندوانه و انگور و انواع مرکبات؛ چون نارنج و لیموی ترش و شیرین و پرتقال و اقسام سبزیهای خوردنی و بادنجان و سیب زمینی و غیره. لیکن از شدت کاهلی و اهمال و بی‌اعتنایی مردمانش، عمل فلاح و زراعت و باغبانی، بسیار ناقص و خالی از منفعت است.

۱. سور: دیواری که در اطراف شهر می‌کشیدند، حصار، باره.

۲. خوج: نوعی گلابی وحشی جنگلی.

نیشکر و تنباکو در آنجا بسیار نیکو پرورش می‌یابد. گندم به اندازه فراوان می‌توان از آن خاک برداشت کرد. از زیتون و تریاک و پنبه آنجا بی‌نهایت می‌توان بهره‌مند شد. با وجود این منافع بی‌پایان، رعایای این دیار، مایل به زحمت و مواظبت در این اعمال نیستند و تنها به زراعت شلتوک^۱ و غرس توت و برداشتن ابریشم فراوان، اکتفا کرده‌اند.

پس هرگاه کسی رعایای آنجا را ترتیب و تقویت نماید، هرآینه مالیات این مملکت^۲ به کروورهای^۳ زیاد خواهد رسید.

چون بارندگی این شهر، بی‌نهایت و ابدی است، هوایش سنگین است [6a] به خصوص هنگام عصر که به واسطه اثر حرارت ضعیفه شمس، بخار آب به مقدار فراوان به هوا آمیخته می‌شود.

هرگاه جنگلهای اطراف شهر را اصلاح نمایند، چنانکه انبوهی درختها کمتر شود و هوا عبور نماید و راه چند، برای عبور آنها از میان جنگل احداث نمایند، چنانکه آب در جنگل جمع نشود و هوا را فاسد ننماید، هرآینه هوای این بلد، بسیار سالم‌تر و لطیف‌تر خواهد شد.

اغلب زراعت رشت از سفیدرود مشروب می‌شود. مالیات سفیدرود، هزار و دویست تومان است.

ملاحظه طَبَّیّه

۱. شلتوک: برنجی که هنوز از پوست درنیامده است، شالی.

۲. مملکت: ایالت، ولایت، استان.

۳. کروور: پانصد هزار، منظور آن است که میلیونها تومان می‌توان مالیات گرفت.

امراض شایعه این بَلَد، اقسامِ نوائب^۱ و هیضه^۲ سالمه و جَرَب^۳ و رَقَّتِ خون^۴ است. مَدَّتِ نُه ماه مرض وبا در رشت گاه گاهی طلوع و بروز داشت. اکنون هم باقی است و به قی و اسهال، به زودی [6b] هلاک می شوند و همه ساله وبای اسپرادیگ در این بَلَده بوده است.

چهاردهم جمادی الثانیه هذه السنه^۵ زمانی که در انزلی بودم، وبا مجدداً در رشت شدت نمود.

پنجشنبه هفتم، استفانوس طبیب، خبر داد که پانزده روز پیش از این، طبیب روس از کشتی بخار مأمور شده از اردبیل به کردستان رفت، برای تحقیق مرضِ طاعون. و معلوم شد که در اردبیل، وبای سخت بود، لیکن به طالش و خلخال و سَرَحَدَات، سرایت نکرده است و در سنه^۶ و کردستان مرض طاعون بوده است.

در تبریز روزی زیاده از دویست نفر در ماه جمادی الاولی به مرض وبا هلاک می شدند.

شنبه نهم جمادی الثانیه از رشت، روانه بندر انزلی شدم.

۱. نوائب: نوبه ها، تبهای مالاریا.

۲. هیضه: اسهال شدید.

۳. جَرَب: گال.

۴. رَقَّتِ خون: تالاسمی. چون این بیماری به سبب نقص در ساختمان گویچه های قرمز خون به وجود می آید، بیمار مستعد خونریزیهای فراوان است. درنگ پذیر آن است که ریشه واژه تالاسمی به معنی «دریاخونی» است، یعنی بیماری که ویژه اهالی سواحل دریاست. این بیماری نخستین بار در ساکنان کناره دریای مدیترانه کشف شد. اکنون در شمال و جنوب ایران در سواحل دریای خزر و خلیج فارس و دریای عمان نیز فراوان است.

۵. هذه السنه: امسال.

۶. سنه: صحنه، نزدیک کرمانشاه.

راهنامه

از رشت تا پیربازار یک فرسنگ
از پیربازار (در مرداب عبور نموده) تا انزلی سه فرسنگ [7a]

مجموع چهار فرسنگ

ملاحظه جغرافیایی

انزلی، بندری است بسیار دلگشا و زیبا:

شمالش، دریای خزر،

مغرب آن، متصل به گرگان رود می شود،

و مشرق و جنوبش، محدود به مرداب است.

هوایش از هوای رشت بهتر، زیرا که اطرافش بازتر است، لیکن در تابستان، هوایش بسیار متعفن و کثیف می شود، از آن جهت که ماهیان زیاد و سایر حیوانات و مردارهایی که موج از دریا بیرون می اندازد در کنار دریا و مرداب پوسیده و متعفن می شود و هوا را فاسد می نماید.

انواع میوه و حبوبی که در رشت پرورش می یافت، در انزلی نیکوتر تربیت می شوند، به خصوص گندم و نیشکر و اقسام مرگبات و آلبالو و گیلان و گردکان^۱ و خربوزه و هندوانه و آلوچه و غیره.

طول انزلی، نزدیک به دو فرسخ و از جانب شمال به سوی مغرب است. [7b] جمعیت انزلی، پانصد خانه است.

۱. گردکان: گردو.

«درآمد» گمرک این بندر، پانزده هزار تومان است.	
مالیاتِ رود پیربازار هزار و سیصد تومان،	
اجارهٔ شیلات انزلی، سی و پنج هزار تومان.	
«مواجب» مستحفظین سرحدّیه از این قرار است:	
تفنگچیان گرگان رودی	صد و ده «تومان».
اسالمی	چهل «تومان».
طالش دولابی	صد و ده «تومان».
شاندرمینی	صد و ده «تومان».
ماسالی	بیست «تومان».
انزانی	هشتاد «تومان».
مهاجر	ده «تومان».

«مجموع» چهارصد و هشتاد

ملاحظهٔ طبّیه

پس از ورود به انزلی، مرض وبا به نوع اسپرادیک^۱ در آنجا طلوع و بروز داشت و چندی پیش از رسیدن من به انزلی، وبا شدّت [8a] داشته است؛ چنانکه روزی بیش از شانزده نفر به هلاکت می‌رسیدند. و در همان مدّتی که این مرض در رشت بوده است، در انزلی نیز بوده است؛ چنانکه زیاده از صد نفر در این بندر به جهان دیگر رفتند. از ابتدای اخذ^۲ مرض تا هنگام مرگ،

۱. تک‌تک.

۲. اخذ: ابتلا.

شش ساعت و زیاد تر بوده.

سبب وبای اسپرادیک انزلی و رشت، شدت عفونت مرداب انزلی و رودها و کثافت جنگلهای رشت است؛ زیرا که همیشه مردگان حیوانات و اشخاص غرق شده و ماهیان، به کنار دریا ریخته شده، مستعفن می شوند و همچنین باران دائمی و ماندن آب باران در جنگلها و معابر، علفهای جنگلها را می پوساند و اثر حرارت ضعیفه شمس، آنها را گنده می کند و هواهای سمیه از آنها متولد و پراکنده می نماید. وجود شلتوک زارهای فراوان نیز معین به این سبب است.

افراط خوردن ماهی شور و تازه، یکی از اسباب مَهِیَّه^۲ این مرض است. علاوه [8b] بر این اسباب، آب مشروب رشت و انزلی از چاههایی است که عمق آنها اندک، و آب آنها از آب باران است که در آن زمینهای پوسیده فرو شده است و طعمش مانند آبهای مردابی است.

ملاحظه زئولژیک (معرفه الحيوان)

گاو کوهی^۳ و بز کوهی و آهو در رحمت آباد و ماسوله بسیار فراوانند. بزرگی گاوهای وحشی به اندازه ای می رسد که هر یک از آنها تا پنجاه من تبریز^۴ گوشت دارد. گاوهای اهالی این مملکت^۵ بسیار فربه و تنومند و زیبا می باشند.

مگس گوی^۶ در ماسوله که خاک فومن است، به اندازه ای فراوان است که

۱. شلتوک زارها: شالیزارها، مزارع یرنج.

۲. اسباب مَهِیَّه: عوامل مستعد کننده.

۴. پنجاه من تبریز: یکصد و پنجاه کیلوگرم.

۶. مگس گوی: مگس گاوی.

۳. گاو کوهی: گوزن.

۵. مملکت: منطقه انزلی.

در وسط روزهای تابستان کسی از آنجا نمی تواند عبور نمود، چنان اسبان را می زنند که از جای نیش آنها خون جاری می شود و اسبان سفید، گُلگون می شوند. این گونه مگسها در راه امامزاده هاشم نیز بسیارند.

قراول [9a] و بلدرچین (وُشم) و مرغ سقا در انزلی بی نهایت فراوانند. در ایام زمستان، دو نوع از مرغان را در دریا شکار می کنند که پوست آنها به قیمت عالی به تجار روسیه فروخته می شود. از آن جمله است قُو (اسیگُن) که پوستش بی نهایت سفید و نرم و هر پوستی هزار دینار به فروش می رسد. دیگری را اهالی گیلان، کیشُم می نامند. پشتش سفید و رخشنده و بالهایش سفید و آمیخته به خالهای خاکستری. این پوست بادوامتر و هر یکی، سی شاهی است.

مراکب بحرّیه^۱ انزلی

کرچی که در مرداب حرکت می کند:	پنجاه فروند
کرچی برای حمل و نقل آجر و خاک به انزلی:	هفت <فروند>
کرچی ملاحی کوچک:	بیست و پنج <فروند>
کرچی بزرگ که به مازندران می رود:	بیست <فروند> [9b]
کرچی برای زغال و نفت آوردن	هشت <فروند>
کشتی کساوای کوچک	شش <فروند>
اُشقون	دو <فروند>
رِشوّه	سه <فروند>

۱. مراکب بحرّیه: قایقهای دریایی.

چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الثانیه ۱۲۸۸ هـ

ژنرال فرانکینی با رائزوفسکی - منشی دفترخانه باژن نیکلا - و میرزا مصطفی - مترجم دفترخانه مذکور - برای پذیرایی نواب مستطاب والا حشمت الدوله، از جانب سنی الجوانب^۱ اعلی حضرت امپراتور ممالک روسیه یک ساعت پیش از ظهر وارد بندر انزلی شدند. هنگام غروب آفتاب، سر تیپ مزبور به کشتی کاسپی که با خود آورده بود، معاودت نمود.

نیم ساعت از شب پنج شنبه گذشته، نواب والا با تمام اجزای سفارت کُبری [10a] در کرجی نشسته، به جانب کشتی مذکور روان شدند، در حالتی که دریا در نهایت طغیان و شورش، و ظلمت شب، عالم گیر بود.

دو سه نوبت امواج کوه مانند بر کرجیهای سفارت زور آور شده، تهدید به غرق نمودند. با وجود این گونه طوفان، امثال فرمان اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی و نفاذ امر جهان مطاع و ضیق وقت برای انجام مأموریت، اجازت نداد که آن شب، راه دریا نپایند و برای آرامش دریا در انزلی توقف نمایند. به ین اقبال اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی، سه ساعت از شب مزبور گذشته به سلامت به کشتی رسیدند. از شدت انقلاب دریا، فرمانفرمای^۲ کشتی توقف را جایز ندانسته، بی درنگ کشتی را به سوی بادکوبه حرکت داد.

راهنامه

از بندر انزلی تا بادکوبه سیصد وِرس^۳ (هفت وِرس، یک فرسنگ)^۴ [10b]

۱. سنی الجوانب: رفیع، والا، عالی.

۲. فرمانفرما: ناخدا.

۳. ورس: واحد اندازه گیری طول معادل ۱۰۶۷ متر.

۴. تقریباً چهل و سه فرسنگ (مؤلف).

مدّت سیر، یک شبانه روز است.

سفارت کُبری، سه ساعت از شب پنج‌شنبه بیست و هشتم جمادی‌الثانیه، به کشتی کاسپی وارد شده، روز جمعه بیست و نهم، هنگام ظهر وارد بندر بادکوبه شد.

ملاحظه جغرافیایی

بادکوبه، بندری است که در تحت مواظبت و نگهبانی دولتِ بهیّه روسیه، اکنون بسیار معمور و آباد است و آثار برتری و ترقّی کُلی در آن هویدا است. هوایش خشک و یُرپاد و غبار، زمینش بی‌سبزه و آب، لیکن از کثرت مواظبت، صورت شهری زیبا پیدا کرده است. میوه این بندر از دهات و اطراف این موضع است، نه از خود بندر. جمعیت شهر قدیم، هزار و صد خانه، [11a] خارج از شهر قدیم، هزار و چهارصد و هشتاد خانه، هر خانه کمتر از ده نفر جمعیت ندارد. اهل بادکوبه، اغلب مسلمانند.

در دو فرسنگی بادکوبه زمینی است که آنجا را آتشکده می‌نامند. همیشه یک یا چند نفر از هندوان در آنجا مجاور و مشغول عبادت است. خاک این بیابان کم‌منفعت است و هر موضع از آن خاک را که قدری پس زده، شعله به او رسانند، مشتعل می‌شود و پیوسته می‌سوزد. در این زمین، منبع مخصوصی از بخار کربور دیدرژن است که به واسطه لوله‌ها و مجراهای چدنی، آن بخار را به مواضع مختلفه برده و از آن بهره‌مند می‌شوند. چنانکه برای روشنی و آشپزی و گرم نمودن خانه‌ها، تمام اهالی این دهکده از این بخار به کار می‌برند و دو کارخانه عمده از این بخار در گردش است:

یکی کارخانه جوهر نفت کشی،
و دیگر کارخانه ریخته گری.

چرخ بخار این کارخانه‌ها [11b] از همین آتش متحرک است.

هر ماهی چهل هزار پود^۱ نفت از چاههایی که در چند فرسخی این موضع است به این کارخانه نقل شده، تصفیه می شود و یازده هزار پود نفت مصفی^۱ و بی دود از این کارخانه حاصل می گردد (هر پود، پنج من نیم است). کارکنان این کارخانه، صد و پنجاه نفر <است>. مخارج ماهانه آن، چهار هزار روبل است (هر روبل، $\frac{1}{3}$ هزار دینار).

نفت تمام قفقاز^۲ به برای سوختن، از این کارخانه برداشت می شود. در قلمرو بادکوبه، چهل کارخانه نفت کشی است.

در نیم فرسنگی بادکوبه چشمه ای دیگر از گاز قابل احتراق است که می توان به خرج اندک آن را به بادکوبه آورده، منازل و معابر شهر را به آن روشن نمود. در این شهر کارخانه مخصوصی برای کشتی سازی است.

شش سربازخانه ممتاز تاکنون در بادکوبه بنا شده است که در [12a] داخل شهر قدیم، و چهار، در خارج شهر به کنار دریا.

خرج سالیانه هر سرباز برای دولت روسیه، هشتاد و پنج روبل است. غذا و لباس سرباز را دولت می دهد. به علاوه سالی پنج روبل و ربع برای صرف جیب هر یک می دهد. لیکن این تنخواه برای رنگ کشی^۲ و صابون و غیره خرج می شود.

قورخانه تمام قفقاز^۲ از حاجی ترخان در این بندر جمع می شود و از اینجا

۱. پود: معادل وزنی بشکه نفت امروزی. ۲. رنگ کشی: واکس.

به تمام قفقازیه قسمت می‌گردد.

این بندر را مریضخانه متعدّد است؛ از آن جمله مریضخانه بزرگی است که تازه در خارج شهر بنا کرده‌اند که صد و سی و چهار هزار روبل قیمت دارد و آن را مریضخانه عسکریّه و بحرّیه می‌نامند.

مخارج سالیانه این مریضخانه را برای نمونه یادداشت می‌کند:

تمام خرج سالیانه این مریضخانه از غذا و لباس و دواى مریض و مواجب [12b] صاحب منصبان، سی هزار روبل است.

مواجب ناظر مریضخانه، هزار و صد روبل.

رئیس اطباء مریضخانه، دو هزار و دویست <روبل>.

هر یک از مرضی^۱ به غیر از دوا، نوزده کوپک (۱۰۰ کوپک، یک روبل است).

منازل مخصوصه^۲ مریضخانه از این قرار است:

امانت خانه،

جایگاه تحقیق مرض،

جامه خانه،

حمام،

تشریح خانه،^۳

دواخانه،

کارخانه شیمی،

۱. مرضی: بیمار.

۲. منازل مخصوصه، همان است که امروز بخشهای مختلف بیمارستانی نامیده می‌شود.

۳. تشریح خانه: پزشکی قانونی.

کتابخانه،
 نانواخانه،
 چای پزخانه،
 آشپزخانه،
 دفترخانه،
 رختشوخانه.

صاحب منصبان بیمارستان

رئیس اطباء،	یک <نفر>
طبيب،	سه <نفر>
ناظر،	یک <نفر>
منشی،	یک <نفر>
دواساز،	یک <نفر>
خادم،	نوزده <نفر> [13a]

ملاحظه استعداد بحریه بادکوبه

کشتیهای دولت بهیه روسیه که در بحر خزر و حدود بادکوبه و ایران متحرکند، از این قرار است.

کشتی جنگی بخار، چهارده فروند.
 کشتی بزرگی تازه ساخته می شود که بزرگترین کشتیهای جنگی این دریا خواهد بود و دارای هفت توپ است.

کشتی بخار از کمپانی شش فروند.
 کشتیهای جنگی و غیر جنگی که بدون دستگاه بخار حرکت می‌کنند، در
 این دریا بسیارند.
 دو فروند از کشتیهای جنگی بخار، مخصوص توپخانه و قورخانه است.
 مخصوصاً بخارج کشتی شاه را که به نام اعلی حضرت اقدس شاهنشاه
 ایران موسوم شده است، در اینجا یادداشت می‌کند.
 کشتی شاه، کشتی جنگی و دارای دو دیگ بخار است.
 قوت این کشتی، دویست و پنجاه اسب. [13b]
 گنجایش کشتی، پشصد سرباز.
 قیمت آن، صد و هشتاد هزار روبل است.
 سوخت روزانه این کشتی: زغال سنگ، شصت پود؛ نفت، چهل پود.
 خرج سالیانه و مواجب اهل کشتی به غیر از قیمت زغال، ۵۰/۰۰۰
 روبل.

اهل کشتی از صاحب منصب و غیره:

صاحب منصب هفت نفر

ملاح سی نفر

سایر کارکنان بیست نفر

ملاحظات طبّیه

یکشنبه دوم رجب، مرض وبا در بادکوبه اسپرادیگ بود و قریب بیست
 نفر مبتلا به وبا در مریضخانه‌های بادکوبه مشاهده نمودم. بنابر آنچه اطبای

عسکریه بادکوبه می گفتند، از حاجی ترخان سرایت [14a] کرده بود. کُله‌نِیسکی - رئیس اطبّای عسکریه بادکوبه - را عقیده آن است که بهترین دواها برای وبا، استعمال مقدار زیاد گنه گنه است، در ابتدای بروز اسهال و بایی؛ زیرا که مرض وبا را یک نوع از نوبه ردّیه شدید می داند که زمان سرما و تب آن، بسیار متّادی و سخت است؛ چنانکه گاهی در هنگام اوّل که زمان سردی دست و پا و کُندی دَوَران خون است، به هلاکت می رساند و گاهی در هنگام دوّم، که زمان تب و سرسام است، اگر مریض از این دو حالت رستگار شود، به زمان فترت، شفای تامّ حاصل خواهد نمود. چون هوای بادکوبه خشک است و بادهای سخت و پُر غبار بسیار می وزد، درد چشم از امراض شایعه این بلده است. پنج شنبه ششم رجب، مطابق نهم سنطبرماه روسی، دو ساعت بعد از [14b] طلوع آفتاب با کاژوتهای چاپاری روانه تفلیس شدند.

راهنامه

پنج شنبه ششم رجب، نهم سنطبرماه	
از بادکوبه تا چاپارخانه سرای،	هفده و یک چهارم ورس
تا ارتباط	چهارده و نیم
لغت نامه	یازده
جنگی (منزلگاه)	دوازده و یک چهارم

جمعه هفتم رجب، دهم سنطبرماه

از جنگی تا	نقی کوریسی	هفده و نیم
تا	مرضه (نهارگاه)	سیزده و سه چهارم
	آجی دره	پانزده و نیم [15a]
	شماخی ^۱ - شیروان - (منزلگاه)	سیزده و یک چهارم

مجموع راه شصت و رس

شنبه هشتم رجب، یازدهم سنطبر

از شیروان تا	شَرَحِدِل	هجده و نیم
	آق سُو (نهارگاه)	هفده
	کُلُولُو	بیست
	قره مریم (منزلگاه)	سیزده

مجموع راه شصت و هشت و نیم

یکشنبه نهم رجب، دوازدهم سنطبر

۱. شماخی (Shé makha) جزء آن شهرهایی است که به موجب عهدنامه گلستان از ایران جدا شدند. به نوشته حمدالله مستوفی، بنیادگذار این شهر انوشیروان عادل بوده است (نزهة القلوب، ویراسته لسترنج، ص ۹۲).

از قره مریم تا کوک چای بیست و یک
 تُریان چای (نهارگاه) هفده
 عَرَب هفده و نیم [15b]
 چاقلو (منزلگاه) شانزده و نیم

مجموع راه هفتاد و دو ورس
 دوشنبه دهم رجب، سیزدهم سنطبرماه

از چاقلو تا مینگه چاؤر^۱ (نهارگاه) بیست و هفت
 قازقو لوچای بیست
 کُرک چای نوزده
 گنجه (منزلگاه) نوزده

مجموع راه هشتاد و پنج ورس
 سه شنبه یازدهم رجب، چهاردهم سنطبرماه

از گنجه تا قره یر هفده
 شَمکور^۲ نه و نیم
 زکم (نهارگاه) بیست و سه و نیم [16a]

1. Minge chaur.

2. Shamkor.

نوزده	طاووس
شانزده و نیم	حسن سویی
دوازده	آخستافا ^۱

مجموع راه نود و هفت و نیم ورس
چهارشنبه دوازدهم رجب، پانزدهم سنطبرماه

دوازده	تا روزآرخی	از آخستافا
چهارده	صیلاخلو	
بیست و سه	آل گیت (نهارگاه)	
بیست و دو و یک چهارم	یاغلوچه ^۲ (منزلگاه)	

مجموع راه هفتاد و یک و یک چهارم ورس
پنجشنبه سیزدهم رجب، شانزدهم سنطبر

دوازده [16b]	سوقانلوق ^۳	تا	از یاغلوچه
دوازده	تفلیس	تا	

مجموع راه بیست و چهار ورس

1. Aghstafa.

2. Yalghuja. (تلفظ فعلی گرجی)

3. Soghanlughı.

ملاحظه طَبَّیّه

طَبِیبِ نظامی گنجه می‌گفت که در این اوقات، مرض وبا در گنجه، طلوع و بروز نداشت، لیکن چند روز پیش از این، یک نفر در این بَلَد به وبا مبتلا شده، هلاک شد و گماشتگان از انتشار این خبر ممانعت کرده، مخفی داشتند و تاکنون مریض دیگر مشاهده نشده است.

روز سیزدهم رجب، شانزدهم سنطبرماه به هنگام ظهر، نَوّاب اشرف والا شاهزاده حشمت‌الدوله - سفیرکبیر ایران - با سایر اجزاء سفارت فوق‌العاده با کمال احترام و تشریفات مخصوصه در نزدیکی شهر تفلیس وارد شدند، به خانه میرزائف که برای صرف نهار و تبدیل [17a] لباس، معین شده بود.

در این مکان، آجودان مخصوصِ نواب جانشین گرانندوک میشل و پلمیستر بزرگ و پلاتس مایور و پلاتس آجودان و حاکم نواحی و پانزده نفر سواره‌های مخصوصِ نواب جانشین و شش نفر سواره ژاندرم با ده نفر قزاق، مجموعاً به لباس رسمی حاضر پذیرایی بودند.

در همین جایگاه، یک دستگاه از کالسکه‌های مخصوصِ نواب جانشین به جهت سواری نواب مستطاب والا حشمت‌الدوله فرستاده شده بود. هنگامی که ورود سفارت کبری به مکان مذکور نزدیک شد، تمام اشخاص مزبوره، فوقِ استقبال کردند و آجودان مخصوصِ نواب جانشین در تالار بزرگ آن عمارت، نواب مستطاب سفیرکبیر را پذیرفته، از ورود ایشان اظهار شادمانی و تهنیت نمود.

پس از آنکه اجزای سفارت کبری، لباس رسمی پوشیده و نهار صرف شد، تمام مستقبلین مذکور به همراهی [17b] سفارت، عزیمت شهر را نمودند.

در کالسکهٔ سفیرکبیر، جنرال فرانکینی - مهباندار سفارت - نیز جای داشت و پلیسمیستر^۱ و پلاتس مایور^۲ و پلاتس آجودان^۳ در اطراف کالسکه سواره می‌رفتند.

در جلوی عمارتی که به جهت سفیرکبیر مهیا کرده بودند، قراولهای احترامی، مأمور بودند به هنگام ورود نواب والا به مقر خود گبرنا^۴ تور تفلیس و ویس گبرنا^۵ تور و کلانتر شهر و کماندان^۵ شهر، ایشان را پذیرایی نموده، شیرینی و چای صرف شد. و از راهی که سفارت کبری با تشریفات مخصوصه می‌گذشت، از اول شهر تا مقر سفارت که کلوپ نجبای قفقازیّه و موسوم به اُشاگونی بود، جمعی سواره و پیاده به خصوص رعایای ایران، سواره مشایعت نمودند.

اسامی اجزاء سفارت کبری [18a]

عبدالله میرزا - برادرزادهٔ نواب مستطاب حشمت‌الدوله - سرتیپ اول.

علی خان - پسر مرحوم نظام‌الدوله - سرتیپ اول.

میرزا مهدی خان، سرتیپ نایب اول سفارت.

میرزاتقی سرهنگ - حکیم‌باشی حضرت ولیعهد - طبیب سفارت.^۶

میرزامهدی مهندس، سرهنگ.

میرزاپطرس خان، سرهنگ مترجم وزارت خارجه و سفارت.

روز دوشنبه هفدهم رجب، بیستم سنطبر ماه، چهار ساعت از ظهر

1. Polismeister.

2. Platz Mayor.

3. platz Adjunt.

۵. کماندان: مسئول انتظامات ارتش.

۴. گبرنا^۴ تور: شهردار.

۶. این شخص، مؤلف کتاب حاضر است.

گذشته، اعلیٰ حضرت امپراتور ممالک روسیه، الکساندر دوّم تشریف فرمای تفلیس شدند. پیش از ورود، سی هزار قشون قفقازیّه در خارج شهر، اردو زده، از سانِ اعلیٰ حضرت امپراتوری گذشتند.

در مواظبت منزل و نیکوییِ غذایِ سربازان تأکید بلیغ به صاحب منصبان [18b] فرمودند. پس از سانِ قشون، به شهر نزولِ اجلال نمودند و در حین حرکت در شهر به شلیک توپ و موزیک مبادرت شد و سه شب تمام، شهر را چراغان کردند.

هنگام ورود امپراتور در مکان اردوی قشون به جانب راست راه، چادر مخصوص برای تماشاگاه سفارت کبریٰ برپا کرده بودند.

روز سه شنبه، هشت ساعت از ظهر گذشته، اعلیٰ حضرت امپراتور سفارت کبریٰ ایران را به حضور خود خواستند. نَوَابِ مستطابِ والا حشمت الدّوله با تمام اجزای سفارت به مقرّ اعلیٰ حضرت امپراتوری وارد شدند. نخست نامهٔ اعلیٰ حضرت اقدس همایون^۱ شاهنشاه ایران را نَوَابِ والا در سینی طلا گذارده، به حضور اعلیٰ حضرت امپراتور فرستادند. پس از آن، نَوَابِ والا را به حضور خواستند. آنگاه اعلیٰ حضرت امپراتور به اتاق دیگر که موقف^۲ اجزای سفارت کبریٰ بود، تشریف فرما شده [19a] هر یک، هر یک معرفی شدند.

سرکار اعلیٰ حضرت با هر یک فرمایشی فرمودند؛ از آن جمله چون جان نثار، دارای نشان روسیه بود، فرمودند که از نشان تو معلوم می شود که

۱. اساس: هیون.

۲. موقف: اقامتگاه.

در خارجه بوده‌ای.

عرض کردم سال گذشته هنگامی که نواب گراندوک قسطنطین تشریف‌فرمای بندر جز^۱ گردیدند، به این نشان سرافراز شده‌ام. پس از آن، سفارت کبری در اتاق دیگر به حضور نواب مستطاب حضرت ولیعهد اعلی حضرت امپراتور و پس از آن به حضور نواب گراندوک میشل،^۲ جانشین قفقازیه، برادر اعلی حضرت امپراتور داخل شدند.

نواب اشرف والا، حشمت‌الدوله، یکان یکان را معرفی نمود. نواب گراندوک جانشین، از خانه‌زاد سؤال فرمودند که مریضخانه خوبی در اینجا تازه بنا شده است، آیا میل داری آن را ببینی؟

عرض نمودم: کمال میل را دارم که آن مریضخانه را دیده باشم. فرمودند که [19b] در راه به همراهان، خوش گذشت و به سلامت بودند؟ عرض کردم در این گونه مأموریت، هر گونه سختی که متصور باشد سهل می‌شود و نهایت خوشی و آسودگی برای همگی بود. نواب والا حشمت‌الدوله عرض کردند که فلانی اندکی دلتنگ بود، از اینکه کسی از همراهان، مریض نشد که معالجه نماید. نواب گراندوک فرمودند که کلیه اطباء بی‌میل نیستند که مریض داشته باشند.

پس از آن تمام اجزای سفارت، در حضور گراندوشس (زن جانشین)

۱. بندر جز: بندر گز.

2. Grand duc Michel.



معرفی شدند. آنگاه نواب اشرف‌النبی خان با تمام اجزای سفارت، در باغ زمستانی که اعلی‌حضرت امپراتور، به نجبای قفقازیه مهمان بود، برای صرف شام وارد شدند.

زیاده از ششصد نفر از نجبا و صاحب‌منصبان در آن مجلس، صرف شام نمودند. نواب جانشین در انتهای شام خوردن، از ورود اعلی‌حضرت [20a] امپراتور اظهار تشکر و شادمانی نمود.

اعلی‌حضرت امپراتور برخاسته،^۱ سر و گلویش را بوسه داد. پس از آن رئیس نجبای قفقازیه برخاسته،^۲ خطبهٔ بلیغی خواند، مشتمل بر تشکر از محبت‌ها و تربیتهای امپراتور نسبت به اهل قفقاز.

اعلی‌حضرت امپراتور او را به اسم جنرال آجودان پیش طلبیده، او را بوسید و نشان و حمایل این منصب را به گردن او انداخت.

بعد از آن، سفارت کبری، به متابعت اعلی‌حضرت امپراتور به بزمگاه رقص و چراغان اندر شدند. اعلی‌حضرت امپراتور و حضرت ولیعهد و نواب جانشین، همگی با زنان گرجیه و سایر نجبای قفقازیه به رقص و شادی اندر آمده، بارعایای خود، کمال الفت و محبت به جای آوردند. پس از انجام مجلس بال، اعلی‌حضرت امپراتور به مقر خود معاودت فرموده؛ سفارت کبری نیز به جایگاه خود برگشت نمود. [20b]

شب پنج‌شنبه اعلی‌حضرت امپراتور به مهمانی نواب مستطاب جانشین تشریف‌فرما شده، اجزای سفارت کبری نیز در آن مهمانی حاضر بودند. پس

۱. اساس: برخواسته.

۲. اساس: برخواسته.

از صرف شام، اعلی حضرت امپراتور با تمام اجزای مهمانی و سفارت کبری روانه باغ مجتهد شده، به بزم بال اندر آمدند.

در هنگام رقص، اعلی حضرت امپراتور به نواب اشرف والا حشمت الدوله فرمودند: آیا در ایران رسم شده است که زنان در مجلس مردان به رقص و شادی اندر آیند؟

نواب والا عرض کرد: هنوز رسم نشده است.

فرمودند: حال، مسلمانان قفقازیّه قدری تربیت شده اند و زنان به مجلس ما بی حجاب داخل می شوند.

نواب والا عرض کرد: پادشاه، پدر رعیت و رعیت، فرزندان اویند. فرزند، البته از پدر نباید خود را مستور نماید، چنانکه در ایران نیز زنان برای پادشاه حجابی ندارند.

اعلی حضرت امپراتور [21a] از این جواب خوشنود شده، به جانب دیگر توجه فرمود. پس از انجام بزم رقص، به مرتبه فوقانی عمارت برآمده، به تماشای آتش بازیهای غریبه ای که در کنار رود گر مهیا کرده بودند پرداختند. به هنگام مراجعت، اعلی حضرت امپراتور، به نواب والا حشمت الدوله فرمودند که افسوس می خورم که زبان فرانسه نمی دانید تا بیش از این در هر مقامی با شما صحبت نمایم.

روز جمعه بیست و یکم رجب، بیست و چهارم سنطبرماه، یک ساعت از ظهر گذشته حضرت الکساندر سیّم - ولیعهد اعلی حضرت امپراتور - با نواب مستطاب ولادمیر - برادر کوچکتر او - بدون اخبار برای بازدید نواب اشرف

والا حشمت‌الدوله تشریف‌فرمای مقرّ سفارت گردیدند.

حضرت ولیعهد فرمودند: چون می‌دانستم که برای بدرود لازم است که نوبت دیگر شما را ملاقات کنم، زحمت شما را [21b] شایسته ندانستم، خود برای بدرود گفتنِ شما آمدم.

پس از معاودت حضرت ولیعهد، اعلی‌حضرت امپراتور و نواب مستطاب جانشین، برای بازدید نواب اشرف والا - سفیرکبیر - تشریف‌فرمای منزل مذکور گردیدند. اجزای سفارت کبری، با لباس رسمی در درب‌خانه^۱ مزبور، اعلی‌حضرت امپراتور را استقبال نمودند.

اعلی‌حضرت امپراتور اظهار خوشنودی نموده، فرمودند: امیدوارم که همگی به سلامت به خاک ایران مراجعت نمایید.

پس از ورود به عمارت مزبور، به نواب والا - سفیرکبیر - فرمودند: آیا از منزل خود راضی هستید؟

سفیرکبیر عرض کرد: کمال امتنان دارم.

باز فرمودند که بسیار خوشنودم از اینکه پادشاه ایران شما را به این مأموریت روانه فرموده است. خواهش دارم که مراتب مودّت و محبّت مرا به حضور پادشاه ایران عرض کنید.

نواب والا عرض کرد: نهایت افتخار از این مأموریت خود دارم [22a] و مرحمت‌های اعلی‌حضرت امپراتور را نه تنها به حضور اعلی‌حضرت پادشاه ایران عرض خواهم نمود، بلکه اهل ایران هرگز فراموش نخواهند نمود.

باز اعلی‌حضرت امپراتور فرمودند که میل دارم دوستی پادشاه ایران با

۱. درب‌خانه: در دوره قاجار، دربار پادشاه و ولیعهد؛ در اینجا عمارت سفارت.

برادر گرام من - جانشین قفقازیّه - که همجوار با شماست، پیوسته باقی باشد. نواب والا عرض کرد: چنانکه محبت‌های اعلیٰ حضرت امپراتور هرگز فراموش نخواهد شد، البته اتحاد و دوستی با نواب جانشین نیز همیشه کامل و برقرار خواهد بود. پس از آن، اعلیٰ حضرت امپراتور به مقرّ خود معاودت فرمود. یک قطعه نشان الکساندر نویشکی^۱ از درجهٔ اوّل، مکّلل به الماس برلیانت با حمایل و سرحمایل ولادمیر، برای نواب اشرف والا حشمت الدوله مرحمت فرمودند. یک ساعت پس از آن، ژنرال فرانکینی برای هر یک از اجزای سفارت، نشانی مخصوص به اندازهٔ رتبت خود، از جانب اعلیٰ حضرت امپراتور آورده، هر یک را قرین [22b] مباحثات نمود.

روز شنبه بیست و دوّم رجب، بیست و پنجم سنطبرماه، هشت ساعت از نصف شب گذشته، اعلیٰ حضرت امپراتور از تفلیس به جانب سباستیان (کریمه) عزیمت فرمودند.

روز دوشنبه بیست و چهارم رجب، بیست و هفتم سنطبرماه، چون یکی از همراهان سفارت کبریّ مایل به دیدن تشریح انسان بود، جان‌نثار از یوانسیانی - رئیس طبّای قفقازیّه - خواهش نمود که اگر تشریح انسان در اینجا ممکن شود، مایهٔ امتنان و مزید دوستی خواهد بود.

لذا روز دوشنبهٔ مزبور، زنی از مریضخانهٔ عمومی تفلیس به مرض سلّ به جهان دیگر رفته بود. طبیب مذکور به رئیس طبّای مریضخانه اعلام نمود که

1. Alexander Nevsky.

برای تشریح آن جسد، حاضر شوند.

روز مزبور، دو ساعت پیش از ظهر، به مریضخانه رفته، پس از بازدید منازل و لوازم آنجا [23a] و تحقیقات لازمه، داخل تشریح‌خانه شدم. دو نفر در آنجا مشغول تشریح شدند. چون آن شخصی که از من خواهش دیدن تشریح انسان را کرده بود اراده داشت که بعضی از مطالب تشریحیه را به دقت بفهمد و آن دو نفر مُشْرِح^۱ به تساهل و تعجیل رفتار می نمودند، لهذا جان‌نثار، خود به تشریح آن جسد اقدام نموده، آنچه را که آن شخص از من خواسته بود، چنانکه باید و شاید به او نمودم.

پس از مراجعت از مریضخانه، یوانسیانی - رئیس طبّای قفقازیّه - خدمت نواب اشرف والا حشمت‌الدوله بسیار اظهار تحیر کرده بود که ما گمان نداشتیم که با وجود ممنوع بودن تشریح انسان در مملکت ایران، این‌گونه طبّای عالم پیدا شود. [23b]

هنگام مراجعت از مریضخانه، یکی از طبّای آنجا که در معاشرت دو ساعت، مؤالفتِ غریبی با جان‌نثار حاصل کرده بود، در منزل خود نهار آماده نموده، مرا بدانجا دعوت نمود.

پس از آنکه جان‌نثار را به منزل خود برد، به هنگام صرف نهار از وبای ایران و حدود قفقازیّه و معالجات جدیده گفتگو به میان آمد.

گفت: شنیده‌ام که در دارالخلافه، معالجه غریبی برای وبا پیدا کرده‌اند که به هیچ وجه عقل آن را نمی پذیرد.

گفتم: معالجه جدیدی در نظر من نیست که در ایران ابداع شده باشد.

۱. مشرّح: تشریح کننده، کالبدشکاف.

گفت: شنیدم شخصی به وزیر سابق ایران عرض کرده بود که هرگاه از پوست گوسفند سیاه، طبلی بسازند و با فلان قواعد، شب و روز بلافاصله آن طبل را چنان بنوازند که به همه شهر صدای آن برسد، هرآینه آن شهر از کشتار مرض و با محفوظ خواهد ماند و این فقره به هیچ وجه به عقول ما [24a] درست نمی آید.

از شنیدن این سخن، شدت انفعال و پریشانی، چنان خیال مرا متوحّش نمود که ندانستم چه در نهار بود و چگونه صرف شد.

با وی گفتم: چگونه این حرکت را به وزیر ایران می توانید نسبت داد و حال آنکه او شخصی بود کثیر التجربة و کثیر السن، و از این گونه فریبه دور بود.

جواب گفت: چگونه منکر این حرکت می توان شد با آنکه این حکایت در همه جا مشهور است؟

گفتم: اگر از شخص احمق چنین حرکت صادر شود، به وزیر ایران مداخلت نخواهد داشت. بلی! یکی از سفّهاء، خودسرانه، مرتکب چنین عمل وحشیانه ای شده بود، وزیر معهود پس از استحضار، او را به دست آورده، تنبیه کامل کرده، اخراج بلد نمود. بلکه اعلی حضرت اقدس شاهنشاه ایران، از همان وزیر مؤاخذه فرمودند که چرا باید مردم بتوانند در شهر، جسورانه به این گونه حرکات وحشیانه اقدام نمایند و بندگان خدا را در دل شب از صدای [24b] دهشت انگیز طبل این احمقان، هراسان و متزلزل و بد خواب کنند؟ بالجمله پس از صرف نهار، به سفارت کبری معاودت نمودم.

مخارج سالیانه این مریضخانه جدید که بهترین و بزرگترین

مریضخانه‌های تفلیس است: شصت هزار روبل، مخارج بنای آن چهارصد هزار روبل، مخارج ماهانه هر شخص مستطیع مریضی که به آنجا وارد می‌شود پنج روبل.

روز سه‌شنبه، هجدهم رجب، بیست و هشتم سنطبرماه، بامداد یک نفر از اهل ایران که فی‌الحقیقه جوانی باغیرت و اطلاع <بود> و سالهای زیاد در روسیه به خصوص در تفلیس متوقف بوده است و نزد اُمَنای دولت بهیئه روسیه نیز معتنا به است، به مناسبتی به دیدن من آمد.

از هرجا، گفتگویی به میان آورد و از هر گونه سخنی راند. [25a] از آن جمله، اظهار تأسف و تألم می‌نمود که ما در این ممالک خارجه، همواره از اخبار اراجیف ایران و سخنان جانکاه مملکت خودمان، مورد ملامت و تشنیع هر گونه اشخاص و طوایف، باید بنانیم و ابواب چپاره و اصلاح برای ما مسدود باشد و از خِفْتُ همه‌جا سر به گریبان فرومی‌بریم و مانند گُنگان و کُران، بلکه مثل بهایم، زندگی می‌کنیم.

گفتم: واضح‌تر بگو، چه نوع اخبار را می‌گویی؟ مرا از آنها مستحضر کن. گفتم: بیان تفصیل آن اخبار، محتاج به مدّت زیاد است و شما بیش از یک روز دیگر در اینجا توقّف ندارید، لیکن برای نمونه چند روزنامه به زبان روسی از روزنامه‌های قفقازیّه برای شما می‌فرستم، ملاحظه نمایید. البته از خواندن آنها کمال آزرده‌گی برای شما حاصل خواهد شد. چه می‌شد که خداوند تفضّلی می‌فرمود که به مواظبت اولیای دولت ابد مدّت علیّه ایران، ما بیچارگان از شرّ [25b] بدزبانی روسها و طعن طوایف خارجه آسوده می‌شدیم.

ترجمه سه روزنامه از روزنامه‌های قفقاز

قفقاز

روز جمعه شانزدهم ایلول ماه ۱۸۷۱ مسیحی، نمره (۸۲)

در ایران به واسطه عدم بارندگی و خشکی عمومی، گرسنگی عام بروز نموده و به همین سبب در تمام بلاد ایران، نان کمیاب است و اکنون این حالت مانند سایر ولایات تاردبیل سرایت نموده است. و به تحقیق رسیده که در ولایات و دهاتی که در سرحدات واقعند، مرض عمومی مخصوص بروز نموده است که ناگهان در گوش و اطراف آن ظاهر شده، به ندرت گرفتاران به این مرض رستگار می‌شوند.^۱

علاوه بر این، اعلام نموده‌اند که در بندر ابوشهر و ارومیه، مرضی مانند طاعون طلوع نموده است و در [26a] ایران طبیعی نیست و اسباب و عُمال قرائینی^۲ ندارند که این مرض را علاج کنند و سایر بلادی را که هنوز به این مرض مبتلا نشده‌اند، از سرایت آن محافظت نمایند.

۲. قرائین: قرنطینه.

۱. رستگار شدن: بهبودی حاصل نمودن.

گرسنگی به حدّی شدّت یافته است که مردم از غایتِ استیصال،^۱ همگی به فقر افتاده‌اند و اسباب و لوازم زندگی و استراحت خودشان را می‌فروشدند، بلکه خود را سیر کنند و از مرضِ گرسنگی نجات یابند.

دولتِ ایران کمال مواظبت دارد برای قراول گذاشتن در قبرستانها، به احتیاطِ اینکه مردم از گرسنگی، اجسادِ اموات را نخورند.

در تحقیق خشکی و بی‌بارانی ایران، معلوم شده است که چون ملتِ ایران ممانعت می‌کنند و اکراه دارند که در وقت آمدن باران، جماعتِ مسیحیان به واسطهٔ نجاست به کوچه بیایند،^۲ لهذا بنا بر آبروی مسیحیان، از آسمان هیچ [26b] رطوبتی به زمین نازل نمی‌شود که مبادا نجاست ایشان به اهل ایران سرایت کند. و در این خصوص، وزرای مختار خارجه که مقیم در تهرانند به جانب جلال‌ت‌مآب وزیر دُول خارجهٔ ایران اخبار دادند.

جناب وزیر دُول خارجه چنین جواب داد که این مَطلب درست است، لیکن هیچ مدخلیتی به امور دولتی ندارد، بلکه مبنی بر اصولِ مذهبیّه و بسته به جماعتِ روحانیّین ماست - یعنی علمای اسلام - و این حُکم، عمومیت ندارد، بلکه در حقّ مسیحیانی که تبعهٔ دولت ایرانند، مجری است، مانند ارامنه و یهود و غیره، نه در حقّ عمومِ خاجِ پرست.^۳ جماعتِ مسیحیانِ خارجه، از این جوابِ دوستانه، علاماتِ یگانگی فهمیدند. با وجودِ این، احتیاط دارند که در وقتِ آمدن باران با جمعیتِ زیاد به معابر نیایند.

برای ترخّم بر فقرای این سلطنت، جنابِ وزیر مختار انگلیس - موسیو

۱. استیصال: درماندگی.

۲. اساس: نیایند.

۳. خاج پرست: صلیب پرست، اشاره به مسیحیان است که نمادشان چلیپاست.

الیسون - جماعتی را معین فرموده‌اند که برات به گرسنه‌های ایران می‌دهند [27a] و وجه آن بزوات را از خزانه لندن معین می‌نمایند. دولت ایران منفعت کرده است از این خشکسالی، به واسطه عدم اقتدار بر اینکه پنج فوج سرباز بفرستد بر سر ترکمانیه^۱ که همسایه نزدیک این دولت است، در حالتی که جماعت ترکمان تکه هجوم آورده و اطراف شهر نورانی مشهد امام رضا (ع) را غارت کرده و هر چه رعایای آن مملکت داشته‌اند، به تاراج برده‌اند و در حالتی که غارت کرده‌اند، اموال مرقد امام رضا نبیره محمد (ص) را از قبیل طلاآلات و نقره‌آلات و جواهر نفیسه او را، و اعلی حضرت اقدس پادشاه ایران، در همین اوقات با جمیع متعلقان و سرپرده گیان خود نقل مکان فرموده‌اند به جای مرتفعی که نزدیک دماوند است و در آنجا به عیش و نشاط خود مشغول می‌باشند و همه اوقات با کمال اطمینان، مشغول شکار آهو و بزکوهی و سایر اقسام طیور هستند. [27b]

قفقاز

روز یکشنبه، هجدهم ماه ایلول ۱۸۷۱ مسیحی، نمره (۸۳)

در بادکوبه بنا به حکم جناب رئیس دیوانخانه ایالت بادکوبه، -دویس گبرناتور- و به مواظبت امنای پولتیا، جمعیتی منعقد شده است که مشغول به تعمیر و پاکیزگی اراضی ناپاک و بایره خارج شهرند و در این عمل، کمال مواظبت را دارند و از علامات ناپایی نان در ایران، اهل آن مملکت به بادکوبه و سایر ولایات روسیه منتشر شده‌اند، برای تحصیل آسودگی و اطمینان از

۱. ترکمانیه: ترکمانان.

نانِ خود.

جمعه، بیست و سوم ایلول ماه ۱۸۷۱ مسیحی، نمره (۸۵)

در شانزدهم ماه ایلول شنیدیم از جماعت اطبّای قفقاز که خوانده‌اند اعلان‌نامهٔ دکتر کاسترسکی را که از جانب دولت بهیئهٔ ما در تهران مقیم است، اینکه در مملکت ایران، نزدیک [28a] سرحداتِ ما، ناخوشی‌هایی که منافعی حیانتد طلوع نموده‌اند، مانند مرض طاعون و خیارک و غیره و اغلب از آن مرض هلاک می‌شوند.

از خواندن ترجمهٔ این روزنامه‌ها چند روز به واسطهٔ شدت تفکّر و پریشانی، آسودگی برای من نبود. اتفاقاً روز دیگر، یکی از صاحب‌منصبان روس به هنگام نهار در کنار من واقع شد.

در میان صحبت گفت: به واسطهٔ گرسنگی اهل ایران و پریشانی و خرابی رعایای آن مملکت، زیاده از بیست هزار نفر آنها به خاک روسیه و قفقازیه متفرّق شده‌اند، بلکه زیاده از ده دوازده هزار نفر از سربازان^۱ ایران به تدریج به خاک روسیه فرار نموده‌اند، چنانکه خود دو سه نفر از آنها را در هنگام عبور از خاک قفقازیه مشاهده کردم.

این خبر، بیشتر مایه [28b] اشتعالِ آتشِ غیرتِ جان‌نثار شد. با خود گفتم: از قحط و خشکسالی و امراض متواترهٔ مهلکه صرف نظر می‌کنم. در این اندوه چگونه خودداری نمایم که تمام قفقاز و داغستان، مُسلّم و مایل به

۱. اساس: سرباز.

پادشاه اسلامند و به اندک تحریکی، سلطان مقتدر می تواند قفقازیّه را از چنگ روس بر باید؛ چنانکه خود در هر شهر و دهکده که رسیدم با اقسام مردمان خلطه^۱ و آمیزش کردم و در این خصوص، دقت کامله نمودم، هیچ مسلمانی را از استیلای روس راضی ندیدم و حال آنکه در قفقازیّه، ملل غیر از مسلمان، بسیار اندکند.

لیکن اکابر دینیّه ما چنان عامّه رعیت را غرق فَناتیک^۲ نموده و تحریض به جهل کرده و می کنند که اکنون نتیجه بی تربیتی^۳ آنها به جایی رسیده است که از نبودن صنایع و علوم و کسب و زراعت و فلاح و تجارت و غیره، راه تعیش و زندگی [29a] برای هیچ کس متصور نیست و از شدت فقر و بی بضاعتی همگی در بیابانها و کوهستانات روسیه و قفقازیّه و غیره پراکنده شده اند و با وجود غربت و بی تربیتی، در آن مواضع به آسایش و استراحتند. چرا باید ملت ایران در میان خود با یکدیگر موافقت نداشته باشند و میان سنی و شیعه به واسطه طعن و لعن، همیشه عداوت باشد و در مقام فرصت، کمال کوشش در تباهی و نیستی یکدیگر کنند؟

پیمبر آخر الزّمان در کجا اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را نجس شمرده است؟

چرا باید این طوایف را دشمن جان و مال خود قرار داد؟ و حال آنکه اغلب علما، آنها را پاک دانسته اند و اگر بعضی هم پاک ندانند، محض خطا و شبهه است. چنانکه جان نثار تمام اخبار و آیات دالّه بر نجاست و احادیث دالّه

۱. خلطه: معاشرت.

۲. فَناتیک: تعصب خام دینی.

۳. بی تربیتی: نادانی.

بر طهارت آنها را در اینجا محض خدمت به ملت خود جمع آوری [29b] نموده، ترجمه صریح هر یک را عرض می‌نماید، به نوعی که هر کس ملاحظه کند، خواهد یافت که اصلاً و مطلقاً پیمبر آخر الزمان، اهل کتاب را نجس نشمرده است و احتراز از آنها را جایز ندانسته است؛ زیرا که نجس شمردن و احتراز از آنها، مایه قطع مواصلت و مؤالفت و سبب عداوت باطنیه سایر ملل می‌شد و همگی بر انهدام ملت اسلام موافقت می‌کردند و به تدریج ملت اسلام در میان ملت‌های دیگر ارذل^۱ و اخس^۲ طوایف و ذلیل‌ترین مردمان می‌گردید. [30a]

در ذخیره المعاد از تصنیفات ملا محمد باقر سبزواری در کتاب طهارت در نظر ششم، در خصوص نجاسات نوشته شده است: کافر اگر غیر از اهل کتاب باشد، اجماع بر نجاست آن است و اگر اهل کتاب باشد در نجاست آن اختلاف است.

شیخ مفید، [30b] در یکی از رساله‌های خود قائل به کراهت در ملاقات است، نه نجاست.

شیخ در هدایه و ابن جنید نیز به عدم نجاست قائلند. بعضی مدعی اجماع بر طهارت اهل کتابند و قول به طهارت^۳ سوره آنها به ابن عقیل نسبت داده شده است؛ اگرچه شیخ در تهذیب نقل کرده است اجماع مسلمین را بر نجاست کفار مطلقاً، لیکن جمهور عامه مخالفت با این قول دارند، حتی آنکه سید مرتضی این قول را مخصوص امامیه می‌داند.

۱. ارذل: خوارتر. ۲. اخس: فرومایه‌تر.

۳. سوره: پس مانده غذا و خوراک، غذا و خوراک نیم‌خورده.

ادله بر نجاست غیر از اهل کتاب، دو آیه است:

اول، قوله تعالى: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ»^۱. این آیه به دو وجه، دلالت بر نجاست مطلقه و نجس بودن مشرکون ندارد:

وجه اول، اینکه ثابت نیست که لفظ نجس حقیقه شرعیّه باشد. در این معنایی که فقها مدّعی اند و معلوم نیست که شارع لفظ [31a] نجس را در معنای حقیقه شرعیّه آن، یعنی نجس العین اطلاق کرده باشد.

وجه دوم اینکه لفظ نجس، مصدر است و آن را صفت جثّه قرار دادن، صحیح نیست، مگر به تقدیر کلمه «ذو». و آیه دلالت بر تقدیر «ذو» ندارد. پس در این صورت می توان نجس را به معنای متنجّس گرفت و نسبت دادن نجاست را به آنها به واسطه عدم انفکاک ایشان از نجاسات عَرَضِیّه دانست؛ زیرا که از نجاسات، تطهیر و تغسیل نمی کنند. و اگر بگویند که نسبت نجس از قبیل «زید عدل» است و از شدّت نجاست، ذات آنها را به مصدر وصف کرده اند در این صورت حکم نجاست مخصوص به مشرکین خواهد بود و کفّاری که مشرک نباشند،^۲ نجس نیستند.

آیه دوم، قوله تعالى: «يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۳. این آیه نیز دلالت بر نجس العین بودن آنها ندارد؛ زیرا که لفظ رجس، عرفاً و لغتاً به معنای نجس نیست و هم ثابت نیست که در این معنی حقیقه [31b] شرعیّه شده باشد.

به علاوه، مذکور لفظ رجس، معانی متکثره دارد، مانند عذاب و عقاب و

۱. مشرکان ناپاکند، از پس امسال، گرد مسجد الحرام نگردند (توبه، ۲۸/۹).

۲. اساس: نباشد.

۳. خدا ناپاکی را نصیب کسانی می کند که ایمان نمی آورند (انعام، ۱۲۵/۶).

غضب و گناه و نجاست و غیرهم. و مُحَقَّق نیست که حقیقت در بعضی از این معانی و مجاز در بعض دیگر باشد و حال آنکه متبادر از این لفظ، غضب و عذاب است نه نجاست.

ادله بر نجاست اهل کتاب دو نوع است:

اول، عموم هر دو آیه مذکوره و چنانکه بیان نمودیم آیه دوم دلالت بر نجاست ندارد و آیه اول هم بر فرض آنکه حقیقه شرعیّه باشد، لازم دارد اثبات شرک اهل کتاب را و حال آنکه هیچ یک از یهود و نصاری را ندیده ایم که در هیچ زبانی از زبانهای خود، خدا را متعدّد بدانند، بلکه همیشه به لفظ مفرد ندا می کنند و توصیف و تعریف می نمایند و دیگران را که به عقاید بعضی از عوام، شریک حضرت یزدان قرار می دهند، آنها را وسایط اولیّه می دانند، نه خداوند آفریدگار.

دوم، [32a] اخبار داله بر نجاست است؛ از آن جمله روایت شیخ از صحیحۀ علی بن جعفر (ع) از برادرش موسی (ع)، گفت: سؤال کردم از او، از فراش^۱ یهودی و نصرانی که بر او می خوابند.

فرمودند: لَا بَأْسَ وَلَا يُصَلِّي فِي ثِيَابِهَا. باکی نیست، لیکن نماز نباید کرد با جامه آنها. و فرمودند: لَا يَأْكُلُ الْمُسْلِمُ مَعَ الْيَهُودِيِّ فِي قَصْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَا يُقْعِدُهُ^۲ عَلَى فِرَاشِهِ وَلَا مَسْجِدِهِ وَلَا يُصَافِحُهُ^۳.

ایضاً گفت: سؤال کردم از مردی که بخرد جامه ای را از بازار برای پوشیدن و نداند از که بوده است. آیا می توان در آن نماز کرد؟

۱. فراش: بستر.

۲. اساس: الجوس.

۳. اساس: لا يقعد.

۴. تهذیب الاحکام، ۱/۲۶۴؛ وسائل الشیعه، ۳/۴۲۲.

فرمودند: اگر از مُسَلِّم خریده باشی با او نماز کن و اگر از نصرانی^۱ خریده باشی، نماز در آن نکن تا بشویی.

باز کلینی از علی بن جعفر در صحیحۀ خود از ابی الحسن موسی (ع) روایت کرده است، گفت: سؤال کردم از او در همخوراکی با مجوسی در قَصْعَه^۲ واحده و خوابیدن با او در یک فراش و مصافحه کردن^۳ با او. فرمودند: نه.

باز روایت [32b] می‌کند از علی ابن جعفر در صحیحۀ خود که سؤال کرد از برادرش موسی بن جعفر - علیهما السلام - در خصوص نصرانی که غسل کند با مُسَلِّم در حمام.

گفت: إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ نَصْرَانِيٌّ، اغْتَسَلَ بِغَيْرِ مَاءِ الْحَمَامِ إِلَّا أَنْ يَغْتَسِلَ وَخَدَهُ عَلَى الْحَوْضِ فَيَغْسِلَهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ.^۴

این حدیث واضح است که در صورتی است که آب حوض به قدر کُر نباشد؛ زیرا که اگر به قدر کُر باشد از خارج ثابت است که به دخول آنها نجس نمی‌شود و اگر کمتر از کُر باشد، هر نجاست دیگر هم که به او داخل شود، حکم کافر را دارد؛ زیرا که کفار تطهیر نمی‌کنند و همیشه متنجسند.

باز سؤال کرد از یهودی و نصرانی که داخل کند دست خود را در آب. آیا از آن آب، وضو بسازم برای نماز؟ فرمودند: نه، مگر اینکه مضطر باشی.

ایضاً روایت می‌کند ابوبصیر از ابی جعفر (ع) که گفت: سؤال کردم از

۱. نصرانی: مسیحی.

۲. قَصْعَه: کاسه.

۳. مصافحه کردن: روبوسی کردن.

۴. تهذیب الاحکام، ۲۲۴/۱؛ وسائل الشیعه، ۴۲۲/۳.

ابی جعفر (ع) در خصوص ظرفهای اهل ذمه و مجوس. فرمودند: لَا تَأْكُلُوا فِي آيَاتِهِمْ [33a] وَلَا مِنْ طَعَامِهِمُ الَّذِي يَطْبُخُونَ وَلَا فِي آيَاتِهِمُ الَّتِي يَشْرَبُونَ فِيهَا^۲ الْخَمْرُ.^۳

چند حدیث دیگر از این گونه اخبار هست، لیکن اخبار دالّه بر طهارت کفار اقوی و ارجح است و از معارضه آنها چنان مستفاد می شود که منظور از نهی، کراهت است و از احتراز، استحباب.^۴ و مقصود از نجاست، نجاست عَرَضِيّه است؛ زیرا که ذبیحه^۵ آنها تذکیه نشده و گوشت خوک و حیوانات حرام گوشت و شراب می خورند و از خون و سایر نجاسات، احتراز نمی کنند. لهذا متنجّسند به نجاسات عَرَضِيّه، چنانکه از اخبار آینده این بیان واضح می شود.

ادله بر طهارت اهل کتاب بر سه گونه است:

اول، اصل طهارت است.

دوم، قوله تعالى: «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ»^۷ طعام مطلق است و در صورتی که بیشتر اطعمه به مباشرت دست ساخته

۱. اساس: الذین.

۲. اساس: منها.

۳. تهذیب الاحکام، ۸۹/۹؛ وسائل الشیعه، ۴۲۰/۳ و ۵۱۸ و ۲۴/۲۱۱؛ کافی، ۲۶۴/۶.

۴. یعنی به اصطلاح شرعی اگر دوری شود، بهتر است و اگر نهی شده است، مکروه است و نه اینکه ارتباط با آنها حرام و غیر شرعی است.

۵. ذبیحه: جانورانی که آنها را برای خوردن گوشتشان می کُشدند.

۶. تذکیه: کشتن جانوران به شیوه مرسوم اسلامی که باید رو به قبله باشد و هنگام بُریدن سر «بسم الله» گفته شود و حتماً رگهای خاصی از گردن بُریده شود و اینکه بگذارند تا خون آن خارج شود تا جانور بمیرد. بنا به نص قرآن، کسی که از گوشت جز این چینی استفاده کند، فاسق (=گناهکار) خواهد بود.

۷. غذای اهل کتاب بر سه حلال است و غذای شما بر ایشان حلال (مانده، ۵/۵).

می شود و از رطوبت متأثر می گردد، [33b] طاهر باشد، لازم است که مباشر آنها نیز طاهر باشد؛ زیرا که جَلَّتْ^۱ لازم دارد طهارت را. سیم، اخبار متکثره، از آن جمله صحیحۀ ابراهیم بن ابی محمود، می گوید: گفتم به حضرت رضا (ع) جاریۀ نصرانیۀ^۲ خدمت می کند و می دانیم اینکه او نصرانیۀ است و وضو و غسل جنابت نمی کند. فرمودند: لَا بَأْسَ تَغْسِلُ يَدَيْهَا^۳ باکی نیست، دستهایش را بشوی.

ایضاً صحیحۀ ابراهیم بن ابی محمود، گفتم به حضرت رضا، خِیَاط یا قِصَّار^۴، یهودی و نصرانی است و می دانیم اینکه بول می کند و وضو و تطهیر به عمل نمی آورد؛ چه می فرماید در عمل او؟ فرمودند: باکی نیست.

خبر دیگر صحیحۀ

عیض بن قاسم گفت: سؤال کردم از ابا عبدالله (ع) از همخوراکی یهودی و نصرانی.

فرمودند: لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ مِنْ طَعَامِكَ^۵ باکی نیست، اگر طعام از تو باشد.

و سؤال کردم از همخوراکی با مجوسی.

فرمودند: هرگاه وضو بسازد [34a] باکی نیست.

۱. جَلَّتْ: حلال بودن، حلال.

۲. جاریۀ نصرانیۀ: مستخدمۀ مسیحی.

۳. تهذیب الاحکام، ۴۰۰/۱ و ۳۸۶/۶؛ وسائل الشیعه، ۴۲۳/۳.

۴. قِصَّار: رختشوی.

۵. من لایحضره الفقیه، ۳۴۹/۳؛ تهذیب الاحکام، ۸۹/۹؛ وسائل الشیعه، ۲۴۰/۲۴.

ایضاً صحیحہ اسماعیل بن جابر

قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ؟
فَقَالَ: لَا تَأْكُلُهُ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ لَا تَأْكُلُهُ، ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ لَا تَأْكُلُهُ وَ لَا تَتْرُكُهُ تَقُولُ إِنَّهُ حَرَامٌ وَلَكِنْ تَتْرُكُهُ تَنْزَهُ عَنْهُ إِنَّ فِي أَنْبَتِهِمُ الْخَمْرَ وَالْحَمَّ الْخِزِيرِ.^۱
پرسید که چه می فرماید در طعام اهل کتاب؟

فرمودند: نخور. پس قدری سکوت فرمودند، باز فرمودند: نخور. باز سکوت نمودند و فرمودند: ترک نکن از آن جهت که بگویی حرام است، بلکه ترک کن و احتیاط نما از آن؛ زیرا که در ظرفهای آنها شراب و گوشت خوک است.

شهید ثانی می گوید: تعلیل^۲ حضرت، نهی را در این روایت به مباشرت از آنها به نجاسات عَرَضِيَّة،^۳ دلیل بر آن است که ذات آنها نجس نیست؛ زیرا که اگر نجس العین می بودند، شایسته نبود که حضرت، علّت نهی را نجاستِ عَرَضِيَّة قرار بدهند با آنکه [34b] این گونه نجاست گاهی موجود و گاهی مفقود است.

ایضاً صحیحہ محمد بن مسلم از اباعبدالله

می گوید: از حضرت سؤال کردم در خصوص اهلِ ذِمّه.^۴

۱. کافی، ۶/۲۶۵: تهذیب الاحکام، ۹/۸۸ و سائل الشیعه، ۲۴/۲۱۲.

۲. تعلیل: تعلّل.

۳. نجاسات عَرَضِيَّة: نجسهای پدیدارمندان. اساساً نجاسات به دو دسته ذاتی و عَرَضِي، رده بندی می شوند. چیزهایی مانند گوشت خوک در شرع اسلام ذاتاً حرام است که به آن نجاسات ذاتی می گویند. نجسهای عَرَضِي / پدیدارمندان یعنی همیشه نمی توان اطلاقی نجس ذاتی کرد.

۴. اهلِ ذِمّه: غیر مسلمانانی که در قلمرو حکومت اسلامی می زیستند و به سبب پرداخت جزیه، حضور

حضرت فرمودند: لَا تَأْكُلُوا فِي آتِيَتِهِمْ إِذَا كَانُوا يَأْكُلُونَ فِيهِ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْحَمَّ الْخِزِيرِ.^۱ نخورید در ظرفهای آنها، در هنگامی که در آنها می‌خورند مردار و خون و گوشت خوک.

ایضاً روایت زکریا بن ابراهیم

گفت داخل شدم، به ابی عبدالله گفتم: من مردی هستم از اهل کتاب و اسلام آوردم و اهل من کُلُّهُمْ^۲ بر نصرانیت باقی‌اند و با ایشان در یک خانه هستم و مفارقت نخواهم کرد، آیا از طعام ایشان بخورم؟
حضرت فرمودند: آیا گوشت خوک می‌خورند؟
گفتم: نه. ولیکن ایشان شراب می‌خورند.
حضرت فرمودند: كُلْ مَعَهُمْ وَاشْرَبْ. بخور و بیاشام > با ایشان <.

ایضاً صحیحۃ علی بن جعفر از برادرش موسی (ع)

وَقَدْ سَأَلَهُ عَنِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ يَدْخُلُ يَدَهُ فِي الْمَاءِ أَيَتَوَضَّأُ [35a] مِنْهُ لِلصَّلَاةِ. قَالَ لَا، إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَيْهِ.^۳

سؤال کردند از یهودی و نصرانی که فرو می‌برد دست خود را در آب. آیا وضو نمایند از آن آب برای نماز؟
فرمودند: نه. مگر اینکه مضطر باشید.

آنها قانونی و شرعی شمرده می‌شده است. در پناه قوانین اسلامی، مصونیت داشته‌اند.

۱. تهذیب الاحکام، ۸۹/۹، وسائل الشیعه، ۲۴/۲۱۲.

۲. کُلُّهُمْ: همگی‌شان.

۳. تهذیب الاحکام، ۲۲۴/۱، وسائل الشیعه، ۳/۴۲۲.

اگر پاک نباشند چگونه در صورت اضطرار می توان با آن آب، وضو ساخت؛ زیرا که در صورت اضطرار از آب نجس نمی توان وضو ساخت.

ایضاً موثقه عمار الساباطی از ابی عبدالله (ع)

گفت سؤال کردم از او در خصوص اینکه آیا مرد می تواند وضو بسازد از کوزه و ظرف دیگران، هرگاه از آن آب آشامیده باشند، با وجود آنکه آشامنده یهود باشد.

فرمودند: نعم! بلی!

قُلْتُ: فَمِنْ ذَاكَ الْمَاءِ الَّذِي يَشْرَبُ مِنْهُ؟^۱

قال: نَعَمْ.

گفتم: از همین آبی که از آن آشامیده اند؟

فرمودند: بلی.

این خبر، دلیل کافی بر طهارت اهل کتاب است. پس در هر جا نمی از خوردن غذای آنها [35b] شده است، از آن جهت است که ذبیحه آنها حلال نیست و گوشت حیوانات حرام گوشت می خورند و از شراب و نجاسات عَرَضِیَّه اجتناب نمی کنند و منظور از لفظ نجاست، نجاست عَرَضِیَّه آنهاست، مانند مسلمی که تطهیر نکند و نه چنان است که در شریعت، آنها را نجس العین خوانده باشند. پس بر علما لازم است که بیان این مطلب را در منابر و مساجد گوشزد عوام نموده، از حقیقت این مسئله، آنها را آگاه نمایند و

۱. تهذیب الاحکام، ۲۲۴/۱؛ الاستبصار، ۱۹/۱.

به ناحق در میان افراد ملت واحده، بغض و عداوت و کینه و نفاق نیندازند و در خرابی ملت ایران نکوشند.

روز سه‌شنبه مذکور بعد از ظهر، در ملازمت نواب اشرف والا حشمت‌الدوله با سایر اجزای سفارت به عزم گردش در مدارس علمیّه تفلیس روانه شدم. ابتدا به مدرسه دختران فقرای^۱ قفقازیّه [36a] رفته، هر یک آراسته به انواع صنایع، چون صنعتی‌های دستی و علم جغرافیا و گیاه‌شناسی و حساب و موزیک و غیره، ملاحظه شد.

پس از آن به مدرسه دختران نجباء و اشخاص مستطیع^۲ رفته، زیاده از چهارصد نفر از دختران نجباء در آن مدرسه مشغول تحصیل علوم مذکوره و سایر علوم لازمه برای جماعت زنان بودند. هر یک در کمال چابکی و فصاحت از هر مسئله علمیّه جواب می‌گفتند.

روز پنج‌شنبه بیست و هشتم رجب، هشت ساعت از نصف شب گذشته، سفارت کبری از تفلیس برای معاودت به ایران به جانب پتروفسکه حرکت نمود.

راهنامه

پنج‌شنبه بیست و هشتم رجب، سی‌ام سنطبرماه روسی ۱۸۷۱

از تفلیس تا میمسخت^۳ بیست ورس [36b]

۱. مدرسه دختران فقرا: آموزشگاه دوشیزگان راهبه.

۲. مستطیع: ثروتمند.

۳. ضبط آوانگارانۀ آن Mtskheta است که احتمالاً ضبط متسخت، درست‌تر از میمسخت است. این شهر، پایتخت قدیمی گرجستان بوده است.

تا سِلکان^۱ چهارده و سه چهارم
 دوشِت^۲ (نهارگاه) شانزده و سه چهارم
 آنانور^۳ بیست و یک
 پاساناوور^۴ چهارده و نیم
 مِلِت^۵ (منزلگاه) پانزده

مجموع راه صد و شش وِرس
 جمعه بیست و نهم رجب، اوّل اکتبرماه

از مِلِت تا گوداوور^۶ شانزده
 کوبی^۷ پانزده و نیم
 کازبیک^۸ (نهارگاه) پانزده و نیم
 لارس^۹ پانزده و نیم
 بالت^{۱۰} شانزده [37a]
 ولادی قفقاز^{۱۱} (منزلگاه) دوازده و نیم^{۱۲}

1. Tsilkani.

2. Dusheti.

3. Ananuri.

4. Pasanauri.

5. Mleta.

6. Gudauroi.

7. Kobi.

8. Qazbegi.

9. Larsi.

10. Balta.

11. Vladikavkaz.

۱۲. در حاشیه آمده است: شهری است زیبا.

نود و یک ورس	مجموع راه
	یکشنبه غرّه شعبان، سوّم اکتبرماه
بیست و پنج و سه چهارم	از ولادی قفقاز تا نزاریان ^۱
	سلیپیت سوف ^۲ (نهارگاه)
بیست	ساماشکین ^۳
بیست	علی خان یورت ^۴
دوازده	گِزنی ^۵ (منزلگاه) ^۶

صد و یک ورس	مجموع راه
	دوشنبه دوّم شعبان، چهارم اکتبرماه
دوازده و سه چهارم	از گِزنی تا پِطروپالوفسک ^۷
هجده [37b]	نیکلایفسک ^۸
نه	چرولین ^۹ (نهارگاه)
بیست و یک	شچسدرنيسک ^{۱۰}
بیست و نیم	شِلکُوزاوتسک ^{۱۱}

1. Nazran.

2. Sleptsovsk.

3. Samashkin.

4. Alkhanyurt.

5. Grozny.

۶. در حاشیه آمده است: شهرکی است.

7. Petropavolovsk.

8. Nikolaevsk.

9. Chervlyonnaya.

10. Staroshchedrinsk.

11. Shelkozavodsk.

دوازده داشکچین
خاساویورت^۱ (منزلگاه) هجده و سه چهارم

مجموع راه صد و دوازده ورس
سه‌شنبه سوّم شعبان، پنجم اکتبر ماه
از خاساویورت تا چیریورت^۲ (نهارگاه) بیست و هشت و یک چهارم
نَمیر قوی^۳ هفده و یک چهارم
قُتِر قَالع بیست و دو
پتروفسکه^۴ بیست و دو

مجموع راه هشتاد و نه و نیم [38a] ورس

ملاحظه طَبَّیه

چهل روز پیش از این، چنانکه یکی از سرهنگهای روس می‌گفت، مرض وبا به واسطه دسته کاروانی که از حاجی‌ترخان و پتروفسکه آمده بود در چیریورت^۵ بروز نمود و مدّت یک ماه در خانه‌هایی که نزدیک به منزلگاه آن کاروان بود، باقی ماند و چند خانه را به کلی غیر مسکون و تخلیه نمود، چنانکه در شش روز، شصت نفر مُردند؛ آنگاه به کلی این مرض نابود شد. در خاساویورت، بیش از سه چهار نفر مُردند و در پتروفسکه هنوز به

1. Khasavyurt.

2. Chiryurt.

3. Temirkhan-shura.

4. Petrovsk (Makhachkala فعل).

۵. اساس: چیریورت.

حالت اسپرادیک باقی است.

امراض شایعه مختصه این مواضع، انواع حمیات^۱ و امراض چشم است و هوای این بخشهای قفقازیه مانند هوای گیلان، اغلب در بارندگی است.

گنجایش مریضخانه خاساویورت چهارصد نفر است > [38b]

دولت روسیه برای مخارج مرضای فقرا و سربازی که به این مریضخانه وارد می‌شوند سالی بیست هزار روبل معین کرده است. اغنیا برای استعلاج در این مریضخانه، روزی تقریباً شصت کویک می‌دهند.

شنبه سلخ^۲ رجب، هنگام عصر به اتفاق میرزامهدی خان در ولادی قفقاز، به عزم گردش از منزل بیرون شدیم. اتفاقاً به دکان ساعت فروش یهودی رسیدیم. میرزامهدی خان خواست ساعتی از آنجا خریده باشد. در میان گفتگوی قیمت ساعت، آن شخص یهود در کمال طلاق لسان، از هنگامه کشته شدن یهودی مازندران که دو سال پیش از این، اتفاق افتاده بود سؤال می‌نمود و در کمال جسارت، به نوع بازخواست و انتقام گفتگو می‌کرد و مطالب دولتی به میان آورد. بالاخره از شدت جسارت او، حالت هر دو دگرگون شده، ترک ساعت [39a] خریدن نموده، از منزل او بیرون شدیم.

این حالت نیز از نتایج حاصله از نفاق میان افراد مختلفه ملت ایران، یعنی مسلمان و یهود و نصاری، و نجس دانستن ایشان است که منجر به این گونه افسادها و حرکات لایعنی شده، اسبابی مهیا می‌شود که شخص یهودی در ولادی قفقاز که وسط قفقازیه است، تخم عداوت و بغض مسلمانان ایران را

۱. حمیات: تبها.

۲. سلخ: روز آخر ماه قمری.

در دل خود می‌کارد و بالعکس جمعی از مسلمانان ایران به حبس سبیر روسها و گروهی دیگر را ترکمانان به کنیزی و غلامی، شهر به شهر می‌فروشدند، در حالتی که هیچ‌یک از اهل ایران از این صدمات متأثر نمی‌شود و شیوهٔ عصبیت و غیرت ملی را به خیال خود راه نمی‌دهند.

شب چهارشنبه، چهارم شعبان، هنگام شام خوردن عبدالرحمن بن جمال الدین - داماد شمیل - که پیش از استیلای روسیه، [39b] رئیس داغستان و از مسلمانان بود، در کنار من واقع شد. چون مسلمان بود، به زبان عربی از او پرسیدم که آیا اهل داغستان و شما مسلمانان از دولت بهیئه روسیه راضی می‌باشید؟

در جواب، این آیه را خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ».^۲ از خواندن این آیه، چنان مستفاد می‌شود که اهل داغستان به استیلای دولت روسیه و حکومت آن مایل و راغب نیستند.

باز پرسیدم: شنیده‌ام که دولت روسیه، به تدریج رخنه در آیین مسلمانان می‌کند و به تدابیر ملایمه در خیال خرابی مذهب اسلام است. باز این آیه را در جواب خواند: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ».^۳

بالجمله در آن شب مکالمهٔ جان‌نثار با او به طول انجامید و تفصیل سایر مکالمات را در اینجا لازم ندانست. [40a]

ملاحظهٔ جغرافیایی

۱. اساس: مؤثر.

۲. اساس: + من دونکم. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهودیان و مسیحیان را به دوستی مگیرید (مائده، ۵۱/۵).

۳. یهودیان و مسیحیان، از تو خشنود نخواهند شد، مگر آنکه از آیین ایشان پیروی کنی (بقره، ۱۲۰/۲).

کسانی که پانزده سال پیش از این، بادکوبه و تفلیس و ولادی قفقاز و راه قفقازیّه را به جانب پتروفسکه دیده بودند، از شدّت تغییر و کثرتِ تعمیر، اکنون آن مواضع را نمی‌شناختند؛ زیرا که تمام راهها را شوسه نموده‌اند و تمام عمارات قدیمه، به وضع جدید از نو بنا شده‌اند. در هر موضع از بیابانها، عمارات ملوکانه و چاپارخانه‌های عالیه و مهیاخانه‌های عظیمه برپا کرده‌اند و به اهتمام دولت بهیّه روسیه، کوهها پست شده و درّه‌ها پُر شده، به کمال راحت کاروتهای^۱ چاپاری در قلّه کوههای گذرناپذیر داغستان و قفقاز حرکت می‌کنند. انواع پُل‌های آهنی و چوبی و سنگی به اقسام گوناگون برای سهولت عبور و مرور ابداع نموده‌اند، چنانکه مشاهده آنها حیرت‌افزا و ملاحظه آنها فرح‌انگیز است. [40b] در این معابر گذرناپذیر، مکانی دیده نمی‌شد که بدون آبادی و محصول زیاد و دهات معموره باشد.

وضع آبادی و بناهای بیابان قفقازیّه و کوههای داغستان به زبان می‌آمد که مرا صاحبی است که در هر دقیقه از دقایق، تمام نقاط ما را مشاهده^۲ می‌کند و ساعتی از مواظبت ما غفلت ندارد. در هر موضعی از مواضع متعلقه به ما که اصلاحی لازم باشد، فوراً بدون اهمال، اصلاح می‌نماید و هر جا تعمیری به کار بُود، بی‌درنگ اسباب آن را آماده می‌کند. چنان در آبادانی، کوشش می‌کند و به عدالت و رأفت رفتار می‌نماید که هر یک از ملاکین، مایلک خود را در کمال اطمینان در دست امانت و دیانت او می‌سپارند و در نهایت میل قلبی، در اعانت و انجام مقاصد او مساعی جمیله به عمل می‌آورند.

۱. کاروت: گاری.

۲. اساس: مشاهده.

متابعین این شخص، هر روزی تدبیری تازه [41a] برای ازدیاد منافع عامهٔ مردمان و ترفیه حال رعایا اظهار می نمودند و رعایای او هر چندی صنعتی از نو در کار زندگانی خود ابداع می کردند. هر تن، منفعتی برای دولت و هر شخص، سودی به جهت ملت، آشکار می ساخت.

جوانانِ خورده سالِ آنها، چون پیرانِ کارآزموده و مردمان جهان دیده در کمال ادب و متانت و پختگی و درایت به کارهای عمده، مبادرت می جستند و پیران سالخوردهٔ ایشان مانند جوانان، در نهایتِ غیرت و چابکی به انجام لوازم دولت و ملت می پرداختند.

از شخصی پرسیدم: این طایفه از نژاد کیانند؟

گفت: اینان همان طوایف قدیم قفقازیه و داغستانند که در بی شعوری و عدم تربیت، شهرهٔ آفاق بودند و اینان همان قزاقها و گرجیها و ارامنه و مسلمانانی هستند که بیست سال پیش از این، به وحشی بودن [41b] موصوف می شدند.

چه شد که اینان اکنون چنین با خرد و هوش و با نظم و تربیت و منشأ علوم و صنایع و تدابیر غریبه شده اند، چنانکه گویا نه از نژاد پیشینیان خودند.

در حلّ این مسئله چیزی به نظر قاصر نمی رسد، مگر عدالت و مساوات عامه و مهربانی پدرانهٔ سلطان و اهتمام امنای دولت، در آسایش و اطمینان و تقویت رعیت از جانب سلطنت.

شب جمعه ششم شعبان، هشت ساعت از ظهر گذشته، سفارت کبری در کشتی قسطنطین از بندر بطروفسکه روانهٔ بندر انزلی شد.

روز جمعه هنگام غروب آفتاب، کشتی مزبور محاذی^۱ بندر بادکوبه رسید.
روز شنبه یک ساعت به غروب مانده به کنار بندر انزلی لنگر انداخت.

از بندر پتروفسکه تا انزلی هفتصد و هفتاد وُزس یا صد و ده
فرسنگ. [42a]

مقدار حرکت کشتی قسطنطین، هر ساعت $1\frac{1}{2}$ وُزس بود. لیکن کشتی
مذکور می‌تواند به هنگام لزوم، هر ساعتی بیست و چهار وُزس راه بپاید.
به واسطه شدت طوفان و انقلاب دریا، ممکن نشد که هنگام رسیدن به
انزلی، سفارت کبری^۲ از کشتی پیاده شود. دو روز با کمال انقلاب، کشتی در
لنگرگاه توقف نمود. روز دوشنبه یک ساعت پیش از ظهر، ملاحان جسارت
نموده، با کمال طغیان و شورش دریا با چند کرجی خود را به کشتی رسانیدند^۳
و از راه غیر معمول، سفارت کبری را به خشکی رسانیدند.
ژنرال فرانکینی و اتباع او که برای پذیرایی سفارت کبری مأمور بودند،
جرات پیاده شدن ننمودند و از همانجا نواب مستطاب^۴ والا حشمت‌الدوله و
سایر اجزای سفارت را بدرود گفته در کشتی ماندند. روز دیگر به جانب
بادکوبه معاودت کردند. [42b]

ملاحظه سرحدیه و لوازم آبادی بندر انزلی

انزلی بندری است قابل‌تر از اغلب بندرهای روی زمین و حاصلخیزتر از

۲. اساس: رسانید.

۱. محاذی: در امتداد.

۳. معاودت کردن: بازگشتن.

هر یک <از> بلاد ایران، لیکن نخستین سبب خرابی آن، نبودن سدّ دریا^۱ و بُغاز^۲ است. زیرا که هر ساله جمع زیادی و مال التجاره فراوانی به واسطه انقلاب دریا و نرسیدن کشتی تا کنار خشکی به دریا غرق می‌شوند و این واقعه، مایه دهشت و ضرر کلی مردم از عبور به این راه است. به نوعی که به تدریج قطع مراده و سدّ راه تجارت از این بندر خواهد شد.

و بالعکس، ساختن سدّ انزلی سبب خواهد شد که تمام مال التجاره ایران از این راه بگذرد و تجار از نزدیکی و سهولت راه منتفع گردیده، به تدریج گمرک انزلی که اکنون پانزده هزار تومان است، نزدیک به کرور برسد.

ثانیاً نساختن سدّ مذکور، مایه خرابی خود انزلی و نقصان آبادی [43a] و کم شدن رعیت آنجاست. چنانکه اگر نسازند، شاید روزی اغلب انزلی را آب فروگیرد و به خصوص در صورت اراده بناهای جدید، لازم است که پیش از شروع به آنها، نخست سدّ مزبور را محکم بسازند و گرنه بنیاد آنها بر آب است.

اگرچه در خصوص بنای این سدّ، مکرّر حکام و مأمورین آن ناحیه به خاکپای مبارک اقدس همایونی^۳ عرض نموده‌اند و چند نوبت هم امر به ساختن آن صادر شده است، لیکن افسوس که این امر مهم، همواره به اهمال و تسامح گذشته و تاکنون منظور اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی به انجام نرسیده است؛ در صورتی <که> اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی، تنخواه فراوانی برای بنای عمارات جدیده مرحمت می‌فرمایند.

۱. سد دریا: اسکله.

۲. بُغاز: تنگه.

۳. اساس: همیونی.

هرگاه این تنخواه، صرف ساختن سدّ مذکور می‌گردید، منافع دولت و آسایش رعیت، صد برابر می‌افزود و به تدریج از گمرک چند ساله انزلی، سدّ این بندر به اتمام می‌رسید [43b] و حال آنکه عمارتی که اکنون مشغول بنای آن می‌باشند به هیچ وجه مفید فایده نخواهد بود؛ زیرا که:

اولاً نزدیک به کنار دریا و مکان طغیان آب است. احتمال قوی است که روزی، نقب طغیان آب، آن را منهدم نماید.

ثانیاً زمینی که مبنای عمارت است، بسیار سست است و از حفر تا یک زرع، آب می‌جوشد. در چنین موضعی لازم است که مبنای عمارت، عمیق و وسیع بود و با سنگ و آهک فراوان، مستحکم شود. بالعکس آهک به کار نمی‌برند، مگر به قدر جزء لایتنجری.

میرزا ابراهیم - سرایدار عمارت دیوانی - به معمار می‌گوید: آهک زیاد در بنیان این عمارت باید به کار برد و گرنه عن قریب به این نوع که بنا می‌کنی، منهدم خواهد شد.

جواب می‌گوید: خواهر زن تو شوهر کرده است، باید یک دانه قند به من بدهی تا بنیان عمارت را با آهک زیاد و محکم بسازم و گرنه به همین روش که می‌سازم [44a] تغییر نخواهم داد.

هر قدر به او می‌گویند: آقای معمار باشی! محکم ساختن عمارت همایونی چه مدخلیت به شوهر کردن فلان ضعیفه اجنبیه دارد که تو او را هیچ نمی‌شناسی؟

می‌گوید: همین است که گفتم.

اجزای سفارت به او می‌گویند: چرا تنخواه دیوان را تلف می‌کنی؟ این عمارت به زودی منهدم خواهد شد، خرج و رنج بیهوده خواهد بود. می‌گوید: دولت معجلاً خواسته است، باید به زودی به انجام رسد.

خلاصه در بنای سدّ انزلی از برای استحکام و فرتیفیکاسیون^۱ بندری، هیچ‌گونه ملاحظه خطرناک متصور نیست؛ زیرا که در صورت نبودن سدّ مزبور، به هنگام لزوم، باز ممکن است که از راههای غیر معتاد در هر موضع از کنار دریا از آب خارج شوند، چنانکه زمان ورود سفارت کبری نیز چنین اتفاق افتاد. در صورتی که ساختن سدّ انزلی را شروع نمایند، این مطلب را [44b] باید ملتفت بود که اگر نگاهداری و آبادی سایر جزایر عمده مرداب انزلی نیز منظور است، تنها ساختن سدّ مذکور کفایت نمی‌کند؛ زیرا که پس از ساخته شدن سدّ مذکور، موج دریا از برخوردن به قطعه سدّی که نزدیک گمرک خانه است برگشته، به قوت زیادتر به میان پشته هجوم^۲ آور خواهد شد و میان پشته را آب منهدم خواهد نمود و هرگاه سدّ میان پشته را نیز بنا نموده، محکم کنند، مصادمه موج با سدّ میان پشته، سبب برگشتن آن به جانب قازیان خواهد شد و قازیان را خراب خواهد کرد.

پس یا باید منظور اصلی را حفظ انزلی و آبادی آن قرار داد یا آنکه انزلی و میان پشته و قازیان، هر سه را سدّ بست، یعنی آن قطعه‌ای از آنها را که محاذی به یکدیگر و به کنار دهنه دریا و مرداب واقع است. لیکن در هر حال، بقای انزلی و آبادی آن لازم‌تر از [45a] سایر جزایر است.

هرگاه سدّ این سه موضع بسته شود، می‌توان آبادی انزلی را تا گرگان رود

۱. فرتیفیکاسیون: استوارسازی.

رسانند، یعنی آن را از طول به سوی شمال و مغرب وسعت داد و آن را بدل به شهری بسیار زیبا و خوش منظر مانند اسلامبول نموده، بهترین بلاد ایران قرار داد.

در مسافت مزبوره، جنگلهای نیکو و چمنهای سبز و خشکیهای وسیع است و در صورت توسعه انزلی لازم است که آب مشروب آنجا را به توسط لوله‌های آهن از رودخانه گریان رود به انزلی جاری نمایند. هرگاه در انزلی چند حمام بحری از آب دریا بنا کنند و به اعانت لوله‌های چدنی، آب از دریا به آن مواضع آورند و مردم را از غرق به دریا اطمینان حاصل شود، البته آن حمامها برای استعلاج مرضی دایر و مایه انتفاع خواهد شد.

هرگاه سد انزلی را بنا نکنند، باز ممکن است که به واسطه تخلیه و تنقیه بُغاز، [45b] سالی دو سه نوبت کشتی بتواند داخل مرداب شود و مسافرین و مال التجاره آنها از غرق نجات یابند. اسبابی که برای تنقیه بُغاز است، زیاده از ده هزار تومان قیمت ندارد. هرگاه امنای دولت قاهره علیّه، خریدن آن اسباب را مصلحت ندانند، ممکن است که آن را به سالی کمتر از هزار تومان اجاره کنند و خود کمپانی هر ساله به وقت معین دهنه بُغاز را تنقیه نماید.

ملاحظه باستانهای انزلی

باستان^۲ بزرگ و کوچک انزلی بالمزه، در حالت انهدام است. چنانکه اکنون نه سزاوار محافظت توپ از باران است و نه می‌تواند برای شلیک توپ

۱. اساس: ز. ۲. تنقیه: لای روی، پاکسازی.

۳. باستان: قلعه‌ای که در آن جنگ افزار نگه‌داری می‌کردند.

مقاومت نماید. اگر اتفاقاً در این مواضع به شلیک توپ محتاج شوند، واضح است که توپ و توپچی در معرض تلف خواهند بود. بنابر مذکور، این گونه باستیانه‌های مسقف [46a] بالمره بی مصرف و بی فایده‌اند. پس بهتر آن است که تمام باستیانه‌ها را مانند باستیانه‌های معموله در سایر ممالک، بسازند و سقف آنها جداگانه و قابل انتقال باشد. و انجام این مقصود با سوفال^۱ ممکن نمی‌شود، بلکه باید با تنگه آهن بنا کنند.

باستیان قازیان

محکم‌تر از باستیانه‌های مذکوره است، لیکن مع هذا تعمیر کلی لازم دارد؛ چه اگر تعمیر نشود پس از اندک زمانی مانند باستیانه‌های انزلی منهدم خواهد شد و لازم است که سقف آن را نیز جداگانه قرار دهند. علاوه بر ملاحظاتی که در باستیانه‌ها به عرض رسید، هرگاه این باستیانه‌ها برای حراست دریاست، هرآینه چندان منفعتی از آنها عاید نمی‌شود؛ زیرا که از هر موضع کنار انزلی می‌توان از دریا خارج شد. پس لازم است که در سایر مواضع اطراف انزلی، باستیانه‌های^۲ محکم بنا شوند، [46b] چنانکه در نقشه انزلی می‌نماید.

ملاحظه سربازخانه

اگرچه بنای سربازخانه انزلی از ابتدا ناتمام باقی مانده بود، لیکن پس از آن،

۱. سوفال: سفال، آنچه از خاک رس زرد یا سرخ می‌سازند و بدون لعاب‌کاری آن را می‌پزند.

۲. اساس: باستیای.

بالمزه از آن صرف نظر نموده، به انجام نرسانیدند و در آبادی و تعمیر آن تسامح کردند تا آنکه روز به روز بر انهدام آن افزوده شد؛ چنانکه حال، به هیچ وجه شایستگی مسکونیت ندارد.

از جمله لوازم و مهمات انزلی، اتمام این سربازخانه است؛ زیرا که مجموع تفنگچیان طولش در آنجا منزل گرفته، یک طرف دریا محروس^۱ می ماند و هم به هنگام لزوم، به توپخانه و قورخانه^۲ نزدیکند.

عده تفنگچیان و مستحفظین بندر انزلی را در ابتدای این مسافرت عرض نمودم. اگرچه چهارصد و هشتاد نفر تعداد می شوند، لیکن از سی نفر، پانزده نفر ایشان حاضر نیست و به هنگام صلح، بی نظم ترین قشون ایرانند؛ [47a] زیرا که علاوه بر آنکه عده ایشان بر طبق دفتر اسامی آنها موجود نیست، شخص هر یک نیز گویا مُحَقَّق نباشد و معدودی که گاه گاه حاضر می شوند، علیل المزاج و پریشان احوال >هستند<. نه جیره و مواجب به آنها می رسد و نه ملبوس^۳ دارند. اگرچه تمام آنها مخصوصاً به تفنگچی معروفند، لیکن اغلب از پُر کردن تفنگ بی ربطند^۴ و سلاح حرب آنها بی نظم و بسیار ناقص است.

ملاحظه توپخانه مبارکه

عمل توپخانه انزلی در کمال اختلال و پریشانی است، به چندین وجه: اولاً، نرسیدن جیره و مواجب توپچیان که عمده ترین عیوب است.

۲. قورخانه: انبار نگهداری ابزارهای نظامی.

۴. بی ربط بودن: نا آشنا بودن.

۱. محروس: محفوظ.

۳. ملبوس: پوشاک.

ثانیاً، بدی و کثافت منزل آنها که منافق حفظِ صحت و محدث امراض متعدده و اتلاف نفوس محترمه است.

ثالثاً، سواي صاحب منصب مخصوص توپخانه، مشاق^۱ قابلی لازم است که هر روزه [47b] توپچیان را به مشق تیراندازی مشغول دارد، مبادا به واسطه عدم اهتمام و تعطیلی متوالی از عمل تیراندازی عاری شوند.

رابعاً، بنیاد توپخانه، لازم است بر وفق قواعد هندسی و بدون نقص باشد؛ زیرا که اوضاع حالیه توپخانه و توپچیان، مایه خجالت و علامت عدم کفایت در انظار عابرین سرحد و سیاحان و سُفرای خارجه است.

اگرچه اولیای دولت ابد مدّت علیّه، توپخانه انزلی را محض ملاحظات لازمه و مآل اندیشیهای خود بنا نموده است، لیکن وضع حالیه آن، به نوعی است که منظوره‌های اصلیه به هیچ وجه از آن حاصل نمی‌شود.

توپهای انزلی را نیز اصلاح لازم است؛ زیرا که آئین توپهای قدیم، حرکتشان بسیار صعب و فواید منظوره از آنها بسیار اندک است و کوچکترین توپهای خاندان جدید، بی نهایت بهتر از این گونه توپهای [48a] سنگین است و حرکت آنها به هر سو، بسیار آسان است.

قورخانه مبارکه

اختلال اوضاع قورخانه انزلی، محتاج به عرض نیست، لیکن در خصوص مکان قورخانه، بهتر آن است که میان پشته را که محلّ قدیم قورخانه است تعمیر نموده، قورخانه را بدانجا نقل کنند؛ زیرا که اگر بغتاً،^۲ جنگی اتفاق افتد

۱. مشاق: آموزش دهنده عملی.

۲. بغتاً: ناگهانی.

یک خُمیره^۱ می‌تواند قورخانه و تمام انزلی را آتش زند و نابود کند و در زمان صلح نیز ممکن است که به سببی از اسباب، موضعی از انزلی آتش گیرد و قورخانه را آتش زند، به جهت آنکه تمام عبارات انزلی از چوب و نی بنا شده است. چنانکه شب پیش از مراجعتِ جان‌نثار از انزلی، عمارتی آتش گرفت و نزدیک رسید که به عبارات دیوانی سرایت کند.

پس بهترین مواضع برای قورخانه انزلی، میان پشته است. [48b] از آن جهت که هم از انزلی جدا و هم نزدیکترین مواضع است. هر یک از مواضع لازم‌الاصلاح اطراف انزلی و مرداب را در این نقشه می‌نماید.

پس بر امنای دولتِ ایدمَدَتِ قاهره عَلَیْهِ لَازِم است که محض مآل اندیشی لازمه و همجواری با دولتِ بهیئه روسیه، کمال مواظبت در آبادی و تهیئه لوازم سرحدیّه انزلی به جای آورند، مانند آراستنِ نوکر و زیاد کردن و استحکام قورخانه و توپخانه و سربازخانه و بنای مریضخانه عسکریّه و غیره، به خصوص در صورتی که دولتِ بهیئه مزبوره، برای پیشرفت مقاصد خود در مشرق زمین در آبادی بادکوبه می‌کوشد و استعداد حریبه و قدرتِ بحریّه خود را به تمام بادکوبه محدود کرده است، چنانکه در بیان اوضاع بادکوبه عرض نمودم، استعداد عسکریّه روس، نه تنها در بادکوبه قوّت و تکمیل یافته است، [49a] بلکه دولتِ بهیئه روسیه در بندر بطروفسکه و عاشوراده^۲ و قزل‌سو و سایر سرحداتِ ایران، کمال مواظبت و اهتمامات تامّه به عمل می‌آورد.

روز چهارشنبه، یازدهم شعبان از انزلی وارد رشت شدم.

۱. خُمیره: خُمباره.

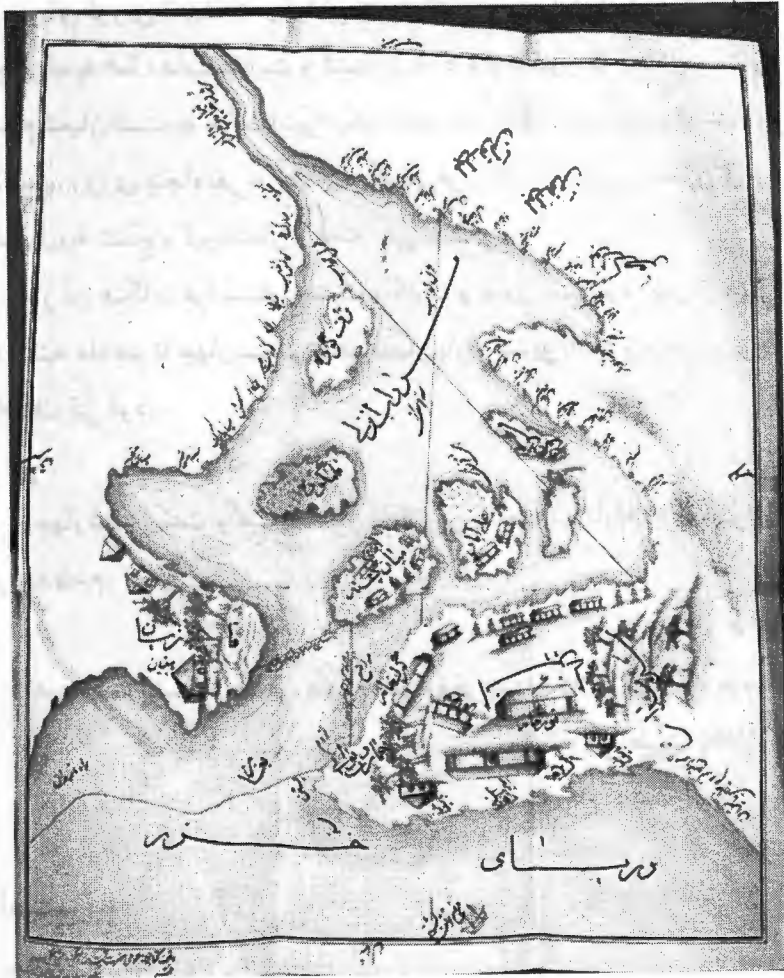
۲. امروزه با ضبط آشوراده یاد می‌شود.

شب جمعه بیست و یکم شعبان، سه ساعت از نصف شب گذشته، از رشت
به جانب قزوین به چا پاری، معاودت نمود.

یکشنبه بیست و سوم وارد قزوین گردیدم.

ملاحظه طبّیه

امراض شایعه حالیّه قزوین (فصل پاییز) اقسام نوبه و سوء القُنیّه و استسقاء
لحمی و اسهال ساده و هیضه است.



نقشه [49b]

وبای قزوین (هیضه) در اواخر جمادی‌الثانیة هذه السّنة شدّت نمود، چنان‌که به همه دهات سرایت و گشتار زیاد کرد و تاکنون که [50a] بیست و سوّم شعبان است، به حالت اسپردیک (تک تک) باقی است. زمانی که شدّت داشت، روزی پنجاه نفر به جهان دیگر می‌فرستاد و بعضی را بدون قی و اسهال، به تشنّج و کبود شدن و فجئه^۱ می‌گشت. در آن هنگام، هوا بسیار خشک و کثیف و بدون نسیم بود. پس از روز دوشنبه هفدهم تا چهارشنبه نوزدهم شعبان بارانِ شدید بارید و مرض مزبور تخفیف کلیّ نمود.

چهارشنبه بیست و ششم شعبان از قزوین به جانب دارالخلافه تهران روانه شدم.

شب جمعه بیست و هشتم، هنگام طلوع فجر به دارالخلافه وارد گردیدم. تقی طبیب [50b]

۱. فجئه: به طور ناگهانی مُردن.

پیوست‌ها

۱. تفلیس در متون کهن و معاصر

۲. حشمت‌الدوله حمزه‌میرزا و عبدالله میرزا

پیوست یکم

المعجم

ابی عبید بکری اندلسی (م ۴۸۷هـ) در کتابش، ذیل واژه تفلیس چنین آورده است: «تَفْلِیس - بفتح اوّله و کسر لام بعدها و سین مهمله - مدینة معروفة. و قال ابو عمر الزاهد و تعرّب فیقال طفلیس و ینسب إليها طفلیسی کما یقال فی مَترس، «مَطرَس» فیعرّب»^۱

الموسوعة العربية

در دائرة المعارف سوریه ذیل مدخل تفلیس، به تبیلیسی ارجاع داده شده و آورده است: «تبیلیسی (Tbilissi) ... از چهار هزار سال پیش از میلاد، مسکونی بوده، اما نخستین یادکرد در مکتوبات مدون به سده چهارم میلادی بازمی‌گردد. نام شهر از چشمه‌های گرم برگرفته شده است. سردار مسلمان حبیب بن مسلمه به سال ۲۲هـ در عهد خلیفه عمر، این شهر را فتح کرد و برای هر یک از شهروندان یک دینار جزیه تعیین نمود. در مصادر عربی به تفلیس شناخته می‌شود.»^۲ نکته درنگ‌پذیر

۱. معجم، ۲۸۶/۱.

۲. الموسوعة العربية، ۵ / ۹۲۶ - ۹۲۷.

اینکه در این مجموعه تألیف شده، اشاره‌ای به تمدن ایرانی پیشا-پسااسلام در آنجا دیده نمی‌شود.

مر البلدان

احمد بن یعقوب در کتاب خود نیز - که از نخستین جغرافی‌نگاشتهاست - درباره زادگاه تفلیسی چنین آورده است: «تفلیس شهری است در ارمنستان که میان آن و قالی‌قلا، سی فرسخ است. و رودخانه‌های بزرگ از قالی‌قلا آغاز می‌شود و اول آنها فرات است که گفته شد. و به مسافت دو فرسخ از قالی‌قلا سرچشمه می‌گیرد. سپس روی به مغرب تا دیبل می‌رود. سپس تا ورثان، سپس به دریای خزر می‌ریزد. و دوم یعنی رودخانه کبیر (کر) از شهر قالی‌قلا سرچشمه می‌گیرد. سپس تا شهر تفلیس و از آنجا رو به شرق تا شهر بردعه و سرزمین آن جریان دارد. پس نزدیک به دریای خزر می‌شود و با رودخانه ارس برخورد کرده، هر دو یکی می‌شوند. و گفته می‌شود که پشت سر رودخانه ارس سیصد شهر ویران است. و اینها همان است که خدای متعال داستان آن و اصحاب رس را ذکر کرده است. و حنظله بن صفوان را بر ایشان مبعوث کرد، پس او را کشتند و خدای نابودشان ساخت و درباره اصحاب رس جز این هم گفته شده.»^۱

معجم البلدان

یاقوت حموی در کتاب خود، چند نوبت از تفلیس یاد کرده است. چون از ارمنیه سخن می‌گوید، می‌نویسد: «نام چهار جایگاه است. اهل سیر گویند نخستین ارمنیه بیلقان و مقابل شروان است و میان این ارمنیه و ارمنیه دوم خزران باشد. و ارمنیه دوم تفلیس و سغدییل و دربند فیروز قباد و لگز است.»^۲

۱. البلدان، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۲. برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۲۲.

او چون از دَوین یاد می‌کند، می‌نویسد: «نام دو جایگاه است. شهری است از ناحیه‌های ارمینیّه نزدیک تفلیس. از منسوبان بدان، پادشاهان شام، خاندان ایوب بدان منسوبند و ابوالفتح نصرالله پسر منصور دوینی حیری فقیه شافعی.»^۱

دیگر باره چون به ناحیه سُرماری می‌رسد، می‌نویسد: «نام دو جایگاه است. دژ استواری است دارای روستاهای بزرگ میان تفلیس و اخلاط که بسیار معروف است.»^۲

یاقوت حموی در معجم البلدان درباره تفلیس چنین می‌نویسد: «نام شهری در ارمینیّه اوّل است و برخی آن را در اَران دانند. نام قصبه ناحیه جُرزان نزدیک دربند - باب‌الابواب - است. شهری کهن و باستانی در درازای جغرافیایی ۶۲ درجه و پهنای ۴۲ درجه است؛ مسعر پسر مُهلِل شاعر در رساله خود گوید: از شروان به کشور ارمنستان رفته به تفلیس رسیدم که مسلمانان به پشت آن نرسیده‌اند. در میان شهر، رودخانه‌ای روان است که بدان کُر گویند و به دریا ریزد... آن شهر را مسلمانان به روزگار عثمان عفان گشودند. او حبیب پسر مسلمه را به ارمنستان فرستاد تا بیشتر شهرهای آن را بگشود و چون به میانه کشور برسید، فرستاده بطریق جُرزان به نزد او آمد و صلح و امان‌نامه‌ای خواست که حبیب برای ایشان بنویسد. حبیب چنین نوشت: «فرستاده شما به نزد من و یارانِ مؤمن من بیامد و گفت که ایشان ملّتی هستند که خداوند، ایشان را گرامی داشته است، همچنان که خداوند با ما رفتار کرد. سپاس بسیار خداوند را و درود بر محمّد - صلی‌الله‌علیه و آله و سلم - پیامبر او و بهترین مردم و مخلوقات او. شما گفتید که آشتی با ما را می‌پسندید. من پیشکشهای شما را قیمت نمودم و آن را به پای گزیت شما نهادم و امان‌نامه‌ای برایتان نوشتم و شرطی در آن نهادم، اگر پذیرفتید و به کار بستید چه بهتر و گرنه از طرف خدا و پیامبر به شما اعلان جنگ می‌کنیم. والسلام علی من اتبع

۱. همانجا، ص ۸۹.

۲. همانجا، ص ۱۱۱.

الهدی». با آن نامه، آشتی‌نامه و امان‌نامه دیگری نیز بنوشت و آن چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم. این نامه از حبیب پسر مسلمة برای مردم تفلیس از روستای منجلیس از جُرجان هرمز است که به ایشان و پرستشگاهها و صومعه‌ها و نمازخانه‌ها و دین ایشان امان داده که با گزیت هر خانه‌ای یک دینار را با سرافکندگی بیاورند. شما حق ندارید چند خانوار در یک خانه نهید که از گزیت شما کاسته شود و ما نیز نباید خانواده‌ها را پراکنده کنیم تا بر گزیت بیفزاییم. ما از شما توقع داریم تا در برابر دشمنان خدا و پیامبر، هر چه بتوانید به ما کمک رسانید. بر شماست که نیاز مسافرِ مسلمان را یک شب به خوی برآورید. خوراک حلال اهل کتاب که برای ما حلال است بیاورید و اگر مال مسلمانی نزد شما دزدیده شود، باید آن را بپردازید؛ مگر آنکه نتوانسته باشید. هرگاه مسلمان شوید و نماز بگذارید، برادران دینی ما خواهید بود و گر نه گزیت به عهده شماست و اگر در اثر گرفتاری، مسلمانان به شما نرسند، دشمن بر شما چیره شود گناهی بپه گردن شما نباشد و عهدشکنی شما به حساب نیاید. این برای شما و آن به عهده شماست و خدا و ملائکه او بر این پیمان گواهند و گواهی خدا کفایت می‌کند.»^۱

مختصر تاریخ الدُّول

ابن عبری ذیل وقایع روزگار متوکل (۲۳۲-۲۴۷هـ) از رخدادهای منطقه تفلیس یاد می‌کند و می‌نویسد: «در سال ۲۳۷هـ متوکل، یوسف بن محمد را امارت ارمنستان و آذربایجان داد. چون به اخلاط رسید، بقراط^۲ پسر اشوط را که از سرداران سپاه روم بود دستگیر کرد و بند بر نهاد و نزد متوکل فرستاد. سرداران

۱. معجم البلدان، ۱ / ۷۴۳-۷۴۴.

۲. بقراط (Bagrat) عنوان سلسله‌ای از فرمانروایان ارمنستان که از قرن نهم تا قرن یازدهم بر آن سرزمین فرمانروایی می‌کردند.

سپاه ارمنستان با برادرزادهٔ بقراط همدست شدند که یوسف بن محمد را بکشند. موسی بن زراره که داماد بقراط (شوهر دختر او) بود با آنها موافقت کرد. پس در نیمهٔ رمضان، در قلعهٔ موش بر او حمله آوردند. به هنگام حمله، هوا بسیار سرد بود. یوسف از قلعه بیرون آمد و جنگی کرد و کشته شد و همهٔ یاران او که همراهش می‌جنگیدند کشته شدند. آنان را که در جنگ شرکت نکرده بودند آزاد کردند و گفتند: جامه از تن دور کنند و برهنه، جان خود بربانند. آنها چنین کردند و عریان و پابرهنه، پای در راه نهادند. بیشترشان از سرما هلاک شدند. چون این خبر به متوکل رسید، بغای کبیر را بر سرشان گسیل داشت تا برود و انتقام خون یوسف را بستاند. بغا بیامد و دست به کشتار و تاراج گشود و قریب سی هزار تن از قاتلان یوسف را به قتل رسانید و خلق کثیری را نیز به اسارت گرفت. آنگاه به تفلیس راند و شهر را در محاصره گرفت و نفت‌اندازان را فرمان داد شهر را به آتش کشند. بناهای شهر از چوب صنوبر بود. همه بسوخت و قریب به پنجاه هزار نفر تلف شدند.^۱

مُروُجُ الذَّهَب

مسعودی (م ۳۴۵هـ) در کتاب خود، چون از مملکت آلان سخن می‌گوید، به روزگار اسفندیارین گشتاسب اشاره دارد و می‌نویسد: «ما بین مملکت آلان و جبل قبیخ بر یک درّهٔ بزرگ، قلعه و پلی هست که قلعه را قلعهٔ «باب آلان» گویند. و این قلعه را به روزگار پیشین، یکی از شاهان قدیم ایران به نام اسپندیار پسر یستاسف بن هراسب بنیاد کرد و در آنجا مردانی نهاده که قوم آلان را از وصول به جبل قبیخ مانع شوند... ایرانیان در اشعار خود از این قلعه... یاد کرده‌اند... وقتی مسلمة بن عبدالمک بن مروان به این ناحیه رسید و مردم آنجا را مطیع کرد، گروهی

۱. مختصر تاریخ الذول، ص ۱۹۷.

از مردم عرب را در این قلعه جای داد که تا کنون نگهبانی آنجا می‌کنند و آذوقه برای آنها از خشکی از دربندِ تفلیس می‌برند. و از تفلیس تا این قلعه، پنج روز راه است. اگر یک مرد در این قلعه باشد همه ملوک کفار را از عبور اینجا مانع تواند شد که بسیار بلند است و بر راه و پل و درّه تسلط دارد.^۱

همو در ادامه از آغاز فتح تفلیس از سوی مسلمانان، و ناتوانی مسلمانان در رویارویی با مهاجمان یاد می‌کند. به یاد داشته باشیم این یادکرد او به دو سده پیش از اشغال نهایی تفلیس باز می‌گردد. چون تألیف کتاب در دهه‌های آغازین قرن چهارم بوده است. او می‌نویسد: «از موقعی که تفلیس گشوده شد و مسلمانان، مقیم آنجا شدند تا روزگار متوکل، مردم انجازه و خزران به مرزبان تفلیس جزیه می‌دادند. در آنجا مردی بود به نام اسحاق بن اسماعیل و به نیروی مسلمانانی که با او بودند؛ بر اقوام مجاور تسلط داشت که مطیع وی بودند و جزیه می‌دادند. آنگاه کارِ اقوام آنجا بالا گرفت و متوکل گروهی را فرستاد که به دربندِ تفلیس فرود آمدند و جنگ آغاز کردند و تفلیس را به شمشیر گشودند و اسحاق بن اسماعیل کشته شد؛ زیرا اسحاق بن اسماعیل در این ناحیه، دم از استقلال می‌زد. و او را حکایتها بوده که ذکر آن به درازا می‌کشد. و در میان این نواحی و دیگر مطلقاً اخبار جهان معروف است.

به نظر من، او مردی قریشی و حموی بود یا غلامی وابسته به آنها بود. به هر حال از آن وقت تاکنون [=قرن چهارم] مهابت مسلمانان در تفلیس سست شده و ممالک مجاور از اطاعتشان برون رفته و بیشتر املاک تفلیس را تصرف کرده‌اند و راه از دیار اسلام به تفلیس از میان این اقوام کافر بسته شده که تفلیس را احاطه کرده‌اند. و مردمی نیرومند و جنگاورند، اگرچه دیگر ممالک مذکور آنها را در میان

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، ۱/ ۱۹۰-۱۹۱.

دارند.^۱

المسالک و الممالک

در کتاب ابواسحاق ابراهیم اصطخری (م ۳۴۶هـ) از تفلیس چنین یاد شده است: «تفلیس از دربند کمتر بود و دو دیوار دارد از گِل. جایی پُر نعمت و با میوه بسیار و کشاورزی بسیار دارد. و گرمابه‌ها بود چنان‌که در طبریّه که بی‌آتش گرم بود. و در همه ازان، شهری بزرگتر از بردع و دربند و تفلیس نیست.»^۲ و همانجا می‌نویسد: «و رود کُر، آبی خوش است، از کوه آید و به حدود گنجه رود و به شمکور و در میان تفلیس گذرد و به کافرستان اوفتد.»^۳

در جایی دیگر از کتابش، اصطخری به مسافتات دیار آذربایجان پرداخته و می‌نویسد: «از بردع تا تفلیس: از بردع تا گنجه نه فرسنگ و از گنجه تا شمکور چهار فرسنگ و از شمکور تا شهر خُنان یازده فرسنگ و از خنان تا قلعه ابن کندمان ده فرسنگ و از آنجا تا تفلیس دوازده فرسنگ.»^۴ قدامه بن جعفر (م ۳۳۷هـ) در کتاب خود نیز به ذکر مسافتات پرداخته و می‌نویسد: «از برزه تا تفلیس، دو فرسخ. از تفلیس تا جابروان، شش فرسخ. از جابروان تا تبریز،^۵ چهار فرسخ. از تبریز^۶ تا اُرمیه، چهارده فرسخ. از اُرمیه تا سلّاس، شش فرسخ. و از مَرّند تا جار، چهار فرسخ. از جار تا خوی، شش فرسخ راه است.»^۷ اگر این مسافت‌گذاری ابن جعفر را بپذیریم، پس میان تفلیس تا ارومیه بیست و چهار فرسخ و تا سلّاس، سی فرسخ فاصله بوده است. هو در کتابش می‌نویسد: «از

۲. مسالک و ممالک، ص ۱۵۸.

۴. همانجا، ص ۱۶۱.

۶. اساس: نریز.

۱. همانجا، ۱۹۹/۲.

۳. همانجا، ص ۱۵۹.

۵. اساس: نریز.

۷. الخراج، ص ۶۷.

چاپارخانه ورثان تا شهر برذعه هشت چاپار، از چاپارخانه برذعه تا منصوره چهار چاپار، از برذعه تا شهر متوگلیه شش چاپار، از شهر متوگلیه تا تفلیس ده چاپار.^۱

حدود العالم

در این کتاب که به سال ۳۷۲ هـ تألیف شده، تفلیس چنین معرفی شده است: «شهری است بزرگ و خرم و استوار و آبادان و با نعمت بسیار. و دو باره دارد. و ثغریست بر روی کافران. و رود کُر اندر میان وی بگذرد. و اندر وی یک چشمه آب است سخت گرم که گرمابه‌ها بر وی ساخته‌اند. و دائم گرم است بی‌آتش.»^۲ که نشان دهنده آن است که از کتاب مسالک و ممالک اصطخری و یا صوراقلیم ابوزید سهل بلخی (م ۳۲۲ هـ) بهره گرفته است.

آثار البلاد و اخبار العباد

زکریای قزوینی که کتاب خود را میان سالهای ۶۳۰-۶۷۴ هـ تألیف کرده و حدود یکصد سال پس از روزگار حبیبش تفلیسی می‌زیسته، از شهر تفلیس چنین یاد می‌کند: «تفلیس: مدینه‌ای است حصینه، منتهای بلاد اسلام. بنا کرده آن را کسری انوشیروان. و بر دور آن قلعه‌ای بنا کرد اسحاق بن اسماعیل مولای بنی‌امیه. از میان آن می‌گذرد نهر کُر. اهل آن مسلمانند و نصاری. به یک طرف نهر کُر اذان خوانند و به جانب دیگر، ناقوس نوازند. و گویند که آن شهر همه مسقف بود به چوب صنوبر. چون متوکل، بغا را به آن شهر فرستاد که آن را از تصرف اسحاق بن اسماعیل انتزاع نماید، اسحاق به جنگ بغا برآمد. و بغا فرمود که شهر را آتش زنند. چون آتش درگرفت، تمام شهر بسوخت از آنکه همه خانه‌های آن از چوب صنوبر

۱. همانجا، ص ۱۰۱.

۲. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۶۲.

بود. و قریب به پنجاه هزار آدم هلاک شد.

و از عجایب آنجا گرمابه‌ای است شدید الحرارة، نه به آن آتشی افروزند و نه آبی سر دهند. بنای آن بر چشمه گرمی واقع است و بعضی از تجار گفته که آن حمام خاصه مسلمانان است. کافری را به آن نگذارند، با وجودی که ملت نصرانیّه را در آن غلبه است. و آن شهر در ایالت نصاری است. و به آنجا صوامع و کلیساهای بسیار است. و نیز به آنجا یک قسم دیناری است که آن را بر سره گویند. و آن دیناری است سره مقعر، بر آن عبارت سریانیّه است و صورت اصنام. هر دیناری از آن دنانیر، یک مثقال طلای جید است که قدرت تبلیس آن کسی را نیست. و همان دنانیر، نقود بلاد آنجاست و ضرب ملوک آنها. و از تفلیس آرند سیاب و پنبه دانه و دواب سره و انواع غد و اکسیه و فروش بیش بها و صوف قیمتی و ابریشم و امثال این امتعه.^۱

سفرنامه شاردن

«در سال هزار و ششصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و هشتاد و چهار هجری در ماه قوس،^۲ شاردن از تفلیس عبور کرده، احوال این شهر را بدین منوال می نویسد:

شهر تفلیس اگرچه چندان بزرگ نیست، اما از قشنگ ترین شهرهای ایران است. در دامنه کوهی واقع شده و رود گر از دامنه مشرقی این کوه جاری است. اسم قدیم این رودخانه «سیروس» و سرچشمه آن در کوههای گرجستان است. در حوالی شهر شماخی در مکانی که موسوم به «پی نارد» است، تصادف کرده،^۳ بعد به دریای خزر می ریزد.

۱. آثار البلاد و اخبار العباد، ۲/ ۳۴۲-۳۴۳. ۲. ماه قوس: آذرماه.

۳. تصادف کرده: برخورد کرده.

غالب خانه‌هایی را که در سمت رودخانه ساخته شده، بر روی سنگهای ضلَب بنا کرده‌اند. دورِ شهر، قلعه‌جات محکم و از هر طرف دیوار مستحکمی هست، مگر سمت رودخانه که دیوار ندارد. طول شهر از جنوب است به شمال.

قلعهٔ بزرگی در سمت جنوب در دامنهٔ کوهی واقع شده. اهالی این قلعه از رعیت و سپاهی، تمامی ایرانی الاصل هستند. میدانی که در جلو این قلعه می‌باشد، محلّ اجتماع اهالی شهر به بازار است. قلعهٔ مذکور، مأمن و پناهگاه اشخاصی است که مقروض باشند یا تقصیر دولتی کرده باشند. این اشخاص همین که وارد این قلعه شدند و بست نشستند، محفوظ و مصون می‌باشند.

والی گرجستان، هر وقت خلعتی و فرمانی از اصفهان برای او می‌آید، رسم و معمول است که تا خارج شهر باید استقبال آن خلعت و فرمان نماید و در این مورد لابد باید از وسط این قلعه عبور نماید و حین عبور از قلعه، والی نهایت^۱ متزلزل است که مبادا کوتوال قلعه در خفا، حُکم به گرفتن و حبس کردن او داشته باشد. گمان من این است که این رسم استقبال خلعت را تا خارج شهر، سلاطین صفویه که حالا در ایران سلطنت دارند، به ملاحظهٔ خارجی قرار داده‌اند. تنها محض احترام خلعت پادشاهی نیست و آن ملاحظه این است که چون بعضی حُکام و ولّات را که از قبیل ولّاتِ گرجستان، اهل خود بلد هستند و عظم و شأنی دارند، در وقت ضرورت نمی‌توان آنها را در میان شهر گرفت و حبس نمود. بنابراین سلاطین صفویه این تدبیر را کرده‌اند که به بهانهٔ استقبال خلعت، این قسم ولّات و حُکام را از آبادی خارج کرده، گرفته، محبوساً به اصفهان روانه نمایند.

بانی قلعهٔ حالیهٔ تفلیس، مصطفی پاشا - سردار عثمانی - است که در هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی، مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری، تفلیس را فتح کرده، از تصرف سیمون خان که آن وقت پادشاه گرجستان بود خارج کرده، جزء

۱. نهایت: بی‌نهایت.

سلطنت عثمانی نمود. بعد از فتح گرجستان و تفلیس، مصطفی پاشا به سلطان سلیمان خان که در آن وقت سلطان عثمانی بود، اظهار داشت که اگر بعضی قلعه‌جات در گرجستان ساخته نشود و در آنها عساکر عثمانی توقّف ننمایند، نگاهداری و حراست گرجستان فوق طاقت او خواهد بود. سلطان سلیمان قبول استدعای سپهسالار خود را کرده و از جمله قِلاعی که بنا شد، همین قلعه تفلیس بود. و اغلب قلعه‌جات دیگر که الحال در گرجستان دیده می‌شود، از بناهای همان مصطفی پاشاست. و در همین قلعه تفلیس، به تنهایی مصطفی پاشا صد عَرّاده توپ قرار داده بود و محمد پاشا نامی را که از سرداران عثمانی و جزء او بود، کُوتوال قلعه ساخت. در شهر تفلیس، چهارده کلیساست و جای تعجّب است که در مملکتی که عقاید مذهبی، چندان رواج و قوّتی ندارد و اهالی را تعصّب زیاد نیست، در شهری به این کوچکی، چهارده کلیسا بنا کرده باشند. باری، شش کلیسا از این چهارده کلیسا مخصوص گرجیهاست و باقی مال ارمنیها.

کلیسای بزرگ موسوم به کلیسای سین در کنار رودخانه واقع شده و تمام بنای آن از سنگهای بزرگ است. بنای این کلیسا، خیلی قدیمتر از بنای شهر است و در حوالی همین کلیسا، کشیش بزرگ ملقب به قی بی‌ل منزل دارد.

مسلمانها، مسجدی در تفلیس ندارند و با وجودی که این شهر در تحت سلطنت ایران و در تصرّف مسلمانان است، مسجدی در آن بنا نکرده‌اند. دو سه مرتبه خواستند بنای مسجدی نمایند، گرجیها و ارمنیها مطلع شده، به زور اسلحه نگذاشتند این کار سر بگیرد. وُلات گرجستان ظاهراً قبول دین اسلام کرده، ولی باطناً همان مذهب عیسوی که داشتند دارند و در ظاهر، اشخاصی را که شرارت می‌کردند و مانع ساختن مسجد می‌شدند، منع کرده، ولی در باطن خوشوقت بوده، تحریک می‌نمودند که مسجد ساخته نشود.

اهالی گرجستان، بالطبع متلون المزاج و سبک‌طرز و دورو هستند، اما رشادت

ایشان به کمال است و مایل به آزادی و خودسری هستند و به جهات مذکوره و به واسطهٔ قربِ جوار با عثمانی، ایرانیها تسلط کاملی که باید در گرجستان داشته باشند، هنوز به هم نرسانیده‌اند و نتوانسته‌اند بر حسب ظاهر، عادات و رسوم ملّتی و آداب مذهبی گرجستانی را متروک سازند. و با اینکه این شهر چنان که ذکر شد در تصرّف دولت اسلام است، باز بالای کلیساها و بر سر گلدسته‌ها، شکل صلیب نصب است و در بازارِ عام تفلیس، گوشت گُراز را با گوسفند در یک قنّاره می‌فروشدند. در اغلب کوچه‌های تفلیس، علی رُئوسِ الْأَشْهاد^۱ میخانه‌ها باز است و مردم شرب می‌کنند.

در این مدّت که تفلیس در تصرّفِ ایرانیهاست، فقط مسجدی که مسلمانان از برای خود ساخته‌اند، مسجد کوچکی است در قلعه و اینکه گرجیها نتوانسته‌اند منع ساختن این مسجد نمایند، جهت این بود که در وسط قلعه بود نه در شهر. لیکن بعد از اتمام مسجد و مناره، مؤذّن اهالی قلعه برای اذان گفتن بالای مناره فرستادند. گرجیها به قدری سنگ از خارج مسجد به آن مؤذن انداختند که بعد از آن دیگر مؤذن جرأت صعود به مناره ننمود.

بازار و کاروانسراهای شهر تفلیس، از ابنیهٔ معتبره و زیاد دایر است. حمام عمومی در شهر تفلیس نیست. اهالی شهر به جهت استحمام، در آبهای گرم معدنی که در قلعه می‌باشد می‌روند.

عمارت والی تفلیس که در شهر است، بهترین عمارات این بلد محسوب می‌شود. منظر این عمارت به سمت رودخانه است. تالارهای بزرگ، سمت رودخانه و طرف باغ بنا شده است. در این باغ که جنب عمارت والی است، چندین قفس است که اقسام طیور، آنجا نگاه داشته‌اند. قوشخانهٔ والی گرجستان که می‌توان گفت از قوشخانهٔ پادشاه ایران هم بهتر است، در یکی از اضلاع این باغ، واقع شده و اقسام

۱. علی رُئوسِ الْأَشْهاد: در ملاّ عام.

مرغهای شکاری را آنجا پرورش می‌دهند. در ضلع دیگر این باغ، سگهای شکاری والی گرجستان را نگاه می‌دارند. در مقابل دهلیز عمارت، میدان مربعی است که یک سمت آن به بازار شهر منتهی می‌شود.

والی کاخ هم در شهر تفلیس، عمارتی دارد که بعد از عمارت والی گرجستان، اوّل عمارت همان است. باغات مشجر به اشجارِ بیلاقی و قشلاقی در بیرون شهر تفلیس زیاد است؛ از جمله باغ والی است که با اینکه اشجار میوه کم دارد، لیکن درختهای ساقه‌دار، آن قدر غرس شده که در نهایت تابش آفتاب، زمین باغ همه سایه است.

شهر تفلیس نسبت به کوچکی که دارد، پُر جمعیت است و غُرّبا به جهت تجارت، زیاد به این شهر می‌آیند. وجه تسمیه این شهر را به این اسم ندانستم و نتوانستم بفهمم لفظ تفلیس را چه معنی است. ایرانیها این شهر را تفلیس و اهالی شهر، «قلعه» می‌نامند. بنای شهر تفلیس به عقیده بعضی، از اردشیر نامی است که پادشاه بوده. اما پادشاه کجا ایران یا ارمنستان؟ معلوم نیست.

در سنه هشتصد و پنجاه مسیحی، مطابق دویست و سی و شش هجری، بغا نامی از سمت مازندران و گیلان با قشون زیاد به قصد فتح تفلیس حرکت کرد و بعد از طول محاصره، این شهر را گرفت و آتش زد. معروف است که در آن محاصره، پنجاه هزار نفر کشته شدند. و سیصد و پنجاه سال بعد از این غائله، سلطان جلال‌الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه، تفلیس را محاصره کرده، کمال بی‌رحمی به اهالی آنجا نمود. از زمان شاه اسماعیل تا به حال، اگرچه چند دفعه عثمانیها داخل تفلیس شده‌اند، ولی در معنی، این شهر به تصرف ایرانیهاست. در دفاتر نویسندگان ایرانی، این شهر را «دائرالملک» می‌نویسند.

بعد از ورود من به تفلیس، رئیس کشیشهای کاتولیکی که در این شهر ساکنند مرا نزد والی گرجستان - شاه‌نوازخان - معرفی کرد. از خانه تا عمارت والی، رفائل

طیب و رئیس کشیشها با من همراه بودند. وقتی که وارد عمارت شدیم، معلوم شد منتظرند ما بیاییم و سفره بگسترند. در تالار پذیرایی که صد و ده قدم طول داشت و چهل قدم عرض و به سمت رودخانه کُر ساخته شده بود و تمام دیوارها و ستونها و سقف آئینه و خاتم بود، ما را پذیرفتند.

والی با چند نفر اعیان گرجستان نزدیک یکی از سه بخاری تالار نشسته بود. شاه‌نوازخان مثل پادشاه ایران، رسم کرده که هر کس نزد او آید، چند قدم به او مانده، زانو به زمین زند و سه مرتبه زمین را ببوسد. فرنگیها همیشه از تقدیم این نوع احترام به والی گرجستان یا پادشاه ایران مضایقه داشته و سجده را مخصوص از برای خدا می‌دانند و گاهی که در این عمل مضایقه و مبالغه ایشان به درجه کمال می‌رسد، ایرانیها آن را نسبت به بی‌شعوری و بی‌ادبی فرنگیها می‌دهند، نه قاعده و رسم دینی و مذهبی.

به هر حال، من پیش پادشاه ایران سه مرتبه سجده کردم. ولی نزد والی گرجستان به جای سه مرتبه سجده، سه مرتبه تعظیم کردم و سفارشنامه پادشاه ایران و بعضی هدایا را که من با خود آورده بودم، قبل از ورود، به حضور والی در یک مجموعه نقره گذاشتند. بعد از آنکه والی به من اذن جلوس داد و نشستم، از عقب سر، آن مجموعه با سفارشنامه پادشاه ایران که به ولایت عرض راه و والی گرجستان مرقوم نموده بود، به حضور آوردند. والی فرمان را از میان مجموعه برداشته، بوسید و به پیشانی خود چسبانده، تواضع کرد. بعد به وزیر خود که حاضر بود داد که برای او قرائت نماید. اما هدایا با آنکه چندان بی‌قدر نبود، در نظر والی طوری که باید جلوه کند، نکرد و آن هدایا عبارت بود از یک ساعت بزرگ نقره مطلا شده که حرکت ماه را از غره تا سلخ، صفحه پشت آن معین می‌نمود و یک دانه آئینه بود از دُر که چهارچوب آن از نقره بود. نیز یک قوطی طلایی مینا شده که مخصوص برای اهالی ایران سفارش کرده، در فرنگستان ساخته بودند که

جای خبای تریاک ایشان باشد. جعبه اسباب جراحی و چند قبضه قلمتراش نیز بود.

بالجمله بعد از ورود، من ناهار آوردند و سفره گسترده. تا مدتی سؤال و جوابی میان من و والی نشد. در وسط غذا خوردن، والی یک پارچه نان از پیش روی خود پاره کرده، به دست پیشخدمتی که در وسط سفره خدمت می‌کرد داد که نزد من گذارد و بگوید که والی گرجستان از ورود شما خیلی خوشحال است. چند دقیقه بعد به توسط همین پیشخدمت از من سؤال نمود که جنگ میان عثمانیها و لهستانیها به کجا انجامید؟ و تُنگِ شراب خود را که از طلای مینا کرده بود با استکانی مُرّصع به یاقوت و فیروزه نزد من فرستاد. مرتبه چهارم، مجموعه‌ای که در آن انواع کبابها از قبیل قرقاول و کبک و مرال^۱ بود فرستاد.

در چنین مجلسی، رسم است التّفاقی که از شخص بزرگ به کوچک می‌شود و غذایی می‌فرستد باید به دست گرفته، بوسید و در پیش رو گذاشته، خورَد و هیچ حرف نزد. خلاصه بعد از آن که سه ساعت، سه سفره نشسته بودیم و انواع اغذیه و مشروبات برای ما آوردند، برخاستیم.

فردای آن روز والی، دو مینا شراب و دو قرقاول و چند قطعه کبک برای من فرستاد و پیغام داد که اگر شراب مرا پسندیده‌ای، مستمر هر روز نزد شرابدار من بفرست و دو بطری بگیر.

چند روز بعد، والی، خواهرزاده خود را شوهر می‌داد و ما را به عروسی او دعوت کرد. وقتی که رسیدیم، تالار بزرگی که مجلس عقد در آن منعقد شده بود از زنهای والی و اقوام او پُر بود. از زمانی که ایرانیها بر گرجستان غلبه کردند، وُلات به حسب ظاهر می‌نمایند که مسلمانند و نسوان خود را منع از حاضر شدن در مجلسی که مردهای اجنبی در آن باشند می‌نمایند. اما در این عقد و نکاح که یکی از

۱. مرال: غزال، گاو کوهی.

شرایط عمده آن این است که عاقد مسلمان باشد، از علمای اسلام نبوندند، بلکه کشیشهای گرجی انعقاد عقد می نمودند و خطبه می خواندند. و از همین عمل معلوم می شد که ولایت گرجستان ظاهراً مسلمان و باطناً همان مذهب عیسوی را که داشتند دارند.

بالجمله آن روز را تمام به عیش و صحبت گذرانیدیم. شب را هم تا قریب به نصف، شیلان و توی بود. در عمارت در تالار بزرگی غیر از تالار سابق الذکر، قریب صد نفر از اعظم و نجای گرجستان نشسته بودند. در وسط تالار، حوضی بود و پرده و فرش تالار اغلب از پارچه های گرانبها و زری و چهل پیه سوز بزرگ در این تالار به جهت روشنی گذارده بودند. چهار عدد از پیه سوزها - که نزدیک والی گذاشته بودند - از طلا و باقی نقره بود. در کاسه این پیه سوزها پیه گذاخته تمیز می ریزند و دو فتیله قرار می دهند.

مطرب و سازنده زیادی در پایین مجلس مشغول نواختن بودند. بعد از چندی که اهل مجلس مشغول عیش بودند، داماد را وارد کردند و در وسط اتاق نشانند. جمیع حضار به ترتیب از پهلوی داماد گذشته، بعد از تبریک و تهنیت، تعارفی از طلا یا ظروف کوچک نقره به او می نمودند. نیم ساعت تقریباً این تشریفات طول کشید. بعد از آن، سفره آوردند. سفره را که گسترده سه جور نان نهادند: یک جور نان که نازکتر از کاغذ بود. قسم دیگر به کلفتی انگشت و یک جور دیگر نان شیرین. و خورشها در ظرفهای بزرگ نقره در زیر سرپوش بود. بعد از آنکه همه در سر سفره نشستند، سرپوشها را برمی دارند و پیشخدمتها خورشها را در بشقابهای گرد ریخته، به حضار تقسیم می نمایند. سه مرتبه غذا وارد می کنند. اسباب شرب که عبارت از تنگهای متعدد طلا و نقره و استکانهای طلای مینا شده در گوشه سفره چیده شده است. اما بهترین استکانهایی که در آن گرجیها به میل شراب می آشامند، شاخ گاو است که مجوف و تمیز کرده اند و جام شرابخوری خود قرار

داده‌اند. بالاخره نمی‌دانم مهمانی تا کی طول کشید. همان نصف شب که اواسط آوردن شام بود، من برخاستم.

یک روز قبل از حرکت کردن من از تفلیس، عجوزه‌ای که طیب این شهر، منحصر به شخص اوست و مرجع جمیع مردم می‌باشد، نزد من آمد و بعضی نسخه‌ها در معالجه بعضی امراض به من داد که بعینه، آن نسخه‌ها را اینجا نقل می‌نمایم که مطالعه کنندگان بدانند که گرجیها در این وقت، علم طب را که اشرف و اهم علوم است به چه اندازه و پایه داشته‌اند. این است صورت معالجات:

معالجه استسقا

شربتی از ریشه نخود،^۱ طبخ نمایند و هر دو روز یک بار از آن شربت به مستسقی بچشانند تا رفع ناخوشی شود.

معالجه حبس البول

پنج روز پی در پی به مریض پوست چینه‌دان خروس اخته بخوراند، رفع ناخوشی می‌شود.

معالجه عقرب گزیده

جوجه را زنده زنده پُر بکنند و به موضعی که نیش عقرب رسیده، بچسبانند و آن قدر نگه دارند تا آن جوجه بمیرد و بعد جوجه‌ای دیگر و به همین نحو عمل را مکرر کنند. وقتی که جوجه از اثر سم نمرد، سم عقرب تمام از بدن ملسوع^۱ خارج شده و شفا یافته است.

معالجه یرقان

مریض را میان برنج پخته بخوابانند و روی او را بپوشانند و اگر برنج پیدا نشود، شیر به بدن او بمالند.

۱. ملسوع: گزیده شده.

معالجه وجع مفاصل

مطبوخ خربق را هم بنوشند هم طلا نمایند.

معالجه اوجاع اندرونی

مطبوخ مومیایی صرف نمایند.

معالجه سقطه و ضربه

مطبوخ مومیایی به افراط به مریض دهند و او را در پوست گاو کنند و مکرر از

او فصد کنند و از نباتی که موسوم به لسان الکلب است بر روی زخم پیاشند.

معالجه نزولات و درد گلو

طلای کهر با به سر و گلو می باشد.

معالجه ذوسنطاریا

مطبوخ بزرگ و موزد با خون خرگوش مخلوط به شراب.

معالجه بواسیر

پاشیدن برگ بارهنگ است به موضع بواسیر.

معالجه درد کمر

برگ و تخم خطمی هم بنوشند هم طلا نمایند.

معالجه سنگ مثانه

مطبوخ خطمی بخورند.

معالجه ذات الجنب

بگیرند دو پارچه خیر نازک را و قدری زاج بر او پاشند با قدری روناس و آن

خیر را گرم کنند یک پارچه را به موضعی که درد می کند و یک پارچه را از طرف

پشت، مقابل همان موضع بچسباندند و عمل را مکرر کنند تا مریض شفا یابد.

معالجه سرفه

لسان الکلب که بارهنگ باشد.

بهترین معالجاتی که در این صفحات برای نوبه^۱ دارند این است که اول وقتی که بدن سرد می‌شود، پیه گوسفند را که مخلوط با دارچینی و میخک است به پیشانی و معده و پاهای مریض می‌مالند. بعد از آنکه لرز تمام، و بدن گرم شد این پیه را می‌شویند و ضماد از برگ کاسنی و بارهنگ به پیشانی و معده می‌اندازند و بچه گرازی را شکم پاره کرده، پاهای مریض را در میان شکم بچه گراز می‌گذارند و در تمام ایام ناخوشی، غذای مریض منحصر است به نان و بادام؛ مطبوخ مطلقاً به او نباید داد.

کشیش کاپوسین برای من گفت: مرض نوبه در این مملکت زیاد است و بهترین معالجه‌ای که برای آن یافته‌اند این است که مریض را به آب سرد فروبرند و بعد از آن، بالا پوش زیاد، رژی او ببندازند تا عرق نماید.^۲

تاریخ ادبیات ایران

ادبیات پارسی در تفلیس ریشه‌ای دیرینه دارد. دکتر صفا در کتاب خود چون به آثار حماسی ملی دوره اسلامی می‌پردازد، وقتی از شاهنامه سخن می‌گوید به ترجمه‌های آن اشاره کرده است. او از چند ترجمه ترکی یاد می‌کند، سپس می‌نویسد: «دیگر ترجمه‌ای است که در قرن شانزدهم به زبان گرجی صورت گرفت. ترجمه گرجی شاهنامه، ترجمه آزادی است که به نثر و نظم به وسیله سرافیون ساباش‌ویلی - ادیب معروف گرجستان - (متوفی به سال ۱۲۲۹/۱۵۱۶ میلادی) انجام یافت. سرافیون به ترجمه کامل شاهنامه موفق نشد، ولی اثر او پس از مرگ، به دست عده‌ای از مترجمان گمنام، کامل گشت. ترجمه دیگری نیز به شعر گرجی به میل و اصرار یکی از امرای گرجستان خسرو تورمانیدزه (متوفی به سال ۱۲۹۶/۱۵۸۸ م) از شاهنامه شد. این هر دو ترجمه گرجی را مورخ

۱. نوبه: مالاریا.

۲. مرآة البلدان، ۱/ ۷۷۲ - ۷۸۰.

و ایران‌شناس معروف گرجستان، یعنی گرگی جانیدزه^۱ در اواخر قرن هژدهم مرتب و مدوّن کرد. از شاهنامه فردوسی روایات عامیانه فراوانی در میان مردم گرجستان شهرت یافته است که مجموع آنها را رُستومیانی^۲ می‌نامند. نخستین چاپ قسمتی از رستومیانی به وسیله ایران‌شناس معروف یوستینه^۳ آبولادزه - استاد دانشگاه تفلیس - به سال ۱۹۱۶ صورت گرفت و بقیه این داستانها را انجمن تاریخ و مردم‌شناسی گرجستان به سال ۱۹۳۵ در تفلیس چاپ کرد.^۴

۱. دکتر نیکولوز ناخوتسریشویلی در پاسخ سؤال مصحح راجع به نام این دانشمند، شفاهاً چنین گفته‌اند: نام کوچک او، پرسادن است که احتمالاً به معنای پارسی است.
 ۲. رستومیانی به زبان گرجی یعنی داستانهای رستم (به روایت دکتر نیکولوز ناخوتسریشویلی).
 ۳. این نام در گرجستان یوستینه تلفظ می‌شود ولی ضبط صفا بر پایه منابع فرانسوی زوستن است.
 ۴. حماسه سرایی در ایران، ص ۲۱۷.

پیوست دوم

سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار به تفلیس

«روز پنج‌شنبه، چهارم رجب سنه هزار و دویست و نود. امروز باید وارد بندر پوتی بشویم. دیشب به واسطه انقلاب دریا به همه جهت، یک ساعت بیشتر خوابم نبرد. صبح زود برخاستم، غاز کرده، قرآن خواندم. هوا بسیار منقلب بود. باران شدیدی می‌آمد. یک برقی، پنجاه قدم از کشتی دورتر زد به دریا. صدای هزار توپ کرده، آب دریا از هم پاشید. اگر این برق به کشتی می‌خورد، کشتی را بالمره از هم متلاشی می‌کرد. هوا به همان‌طور بود. یک دو ساعت خوابیدم. از حرکت کشتی معلوم شد که به ساحل نزدیک شده‌ایم. برخاستم.

الحمدلله از دریای بزرگ خلاص شده، به ساحل رسیده بودیم. سواحل پوتی، پیدا بود. همه جنگل و کوه است. هوا و طبیعت زمین، بسیار شبیه به گیلانات بود. چون کشتی‌ای که ما نישسته بودیم، خیلی بزرگ بود، نمی‌توانست نزدیک‌تر برود، ایستاد. کشتی‌ای دیدم از دور از پهلوی می‌آید. معلوم شد کشتی عسیر است که از عقب ما بود. و می‌گفتند چون تندرو نیست، ده ساعت از ما عقب‌تر خواهد آمد. معلوم شد دیشب به علت بدی دریا، کشتی، ما را به وسط دریا برده و از نزدیکی به

کناره اجتناب کرده بودند و رو به مقصد که پوتی باشد نمی‌رفته و آن کشتی چون باد از عقب بود، بادبانی کرده، خیلی پیش‌تر از ما به پوتی رسیده بوده است.

بسیار شکر کردیم که آنها هم عقب نمانده، رسیدند. کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را پُرَد. پرنس منچیکوف و کلنل بزاک، مهنداران سابق که ابتدا به انزلی آمده بودند در آن کشتی بودند. از دیدن پرنس بسیار خوشحال شدم. اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت، هر قدر می‌خواستند آن کشتی را به کشتی سلطانیّه متصل کنند نمی‌شد. چند دفعه آوردند نزدیک، کشتیها به هم خورد. دماغه و بغل کشتی منچیکوف شکست، اما نه زیاد. دفعه دیگر خواستند بچسبانند، پلّه کشتی سلطانیّه شکست. بالاخره قدری صبر کردند. دریا قدری آرام شد. آن وقت به هم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزاده‌ها و نوکرها بردند به آن کشتی. ما هم رفتیم.

اشرف پاشای مهندار را دیدم، سرش شکسته و بازوی راست او دررفته بود؛ بسته بود به گردنش. رویش هم کبود شده با حالت بدی. بسیار افسوس خوردم. تختّه کم عرضی از این کشتی به آن کشتی گذاشته بودند. بسیار خطرناک بود. از آن رو رفتیم به آن کشتی. صنیع‌الدوله در کشتی سلطانیّه ماند که باقی بارها را بیاورد. جمعی هم ماندند. بعد از نیم ساعت رسیدیم به دهنه رودخانه پوتی که داخل دریا می‌شد، اسمش ریون.^۱

رودخانه بزرگی است. اما کشتی از نیم فرسنگ پیش‌تر نمی‌تواند برود. طرفین رودخانه، آبادی کمی دارد. خانه‌ها مثل خانه‌های رعیتی مازندرانی و گیلانی. زمین رطوبی و هوای بدی دارد. نوبه و تب در اینجا زیاد است. کم‌کم شروع به آبادی اینجا کرده‌اند. بندر پوتی هم لنگرگاه خوب ندارد. کشتی بزرگ که هیچ نمی‌تواند به رودخانه یا نزدیک کناره بیايد. باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک حمل و

1. Rion.

نقل مردم و بار تجارقی را بکنند. یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانیها در بندر دیده شد.

صحرا، همه جنگل است و منتهی به کوه می‌شود. کوه هم جنگل انبوه است. کنار رودخانه را از دو طرف بیرق زیاد زده بودند. از کشتی که بیرون آمدیم، لب رودخانه اتاق کوچکی موجود کرده بودند. گراندوک میشل - برادر امپراتور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است - با صاحب منصبها و ژنرالها دم اسکله حاضر بودند. از کشتی پایین آمده، دست به شاهزاده داده، فوج نظامی را که از اسکله سر راه ایستاده بودند پیاده رفته، دیدم. جمعی از طوایف و ملل مختلفه ایستاده بودند: چرکس، لزگی، ارمنی، گرجی، مسلمان، داغستانی، از اهل باش‌اچق، فرنگی و غیره. این ممالک جزء باش‌اچق است؛ یعنی سربرهنه. واقعاً هم این‌طور است. کل اهالی باش‌اچق سربرهنه هستند. ابداً زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه سر بگذارند. پایتخت باش‌اچق، شهر کوتایس^۱ است که مابین تفلیس و پوتی است.

خلاصه با شاهزاده، زیاد تعارف و صحبت کردیم. انصافاً شاهزاده بسیار خوبی است و زمانی که پطرزبورغ بودم، شاهزاده آنجا نبود. از دیدنش بسیار خوشحال شدم. از همه برادرهای امپراتور کوچکتر است. از طرفین عارض، ریش دارد و چانه را می‌تراشد، چشمهای کبود خوش حالت، قد بلند، مزاجاً قوی.

بعد از نیم ساعت سوار کالسکه بخار شده، راندیم. حکیم‌المالک ماند که بارها را با راه‌آهن برساند. مترجم جانشین بکلیارف - پسر شاه میرخان - فارسی و فرانسه را خوب حرف می‌زد. کالسکه‌ها همه به هم راه داشتند. این راه‌آهن را تازه ساخته‌اند. حوالی تفلیس یک خط راه‌آهن است. آمد و رفت همه از این یک خط است. بسیار زحمت کشیده‌اند برای ساختن این راه. زمینها همه جنگل و باتلاق و پُر آب است. خشک کردن این‌طور زمین و ساختن راه‌آهن، کار مشکلی است.

1. Koutais.

بعد از باتلاقها، همه جا کوه و درّه است و راه، متصل پیچ می خورد و سربالا می رود. از رودخانه و پلها می گذرد. بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود و به این جهات، کالسکه بخار نمی تواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود. ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمی رفتیم.

خلاصه پنج ساعت به غروب مانده، به راه افتادیم. هوا ابر و متصل باران شدید می آمد. راه هم، کوهستان و جنگل بود. غروبی رسیدیم به یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است. آنجا غذا حاضر کرده بودند. کالسکه ایستاد. پیاده شده رفتیم به اتاق. میز چیده بودند. شام مختصری صرف شد. یک دسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه گرجی باشق اچق. لباس عجیبی داشتند. به همان طرز لباس قشون قدیم، قباهای گشاد سرخ. سر شانه هم مثل عمامه پارچه سرخ بسته بودند. در کمرشان یک طپانچه و یک بگده^۱ داشتند. لباسشان شبیه به لباس زواو^۲ فرانسه و طوایف هندوستان بود. اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی، کار جبه خانه طول^۳ بود. سوار کالسکه شده، رانندیم. شب را ناراحت خوابیدم. صبح زود به شهر تفلیس نزدیک شده، با کسالت از خواب برخاسته، رخت پوشیدم. کالسکه ها ایستاد. رفتیم بیرون. جانشین، با صاحب منصبان زیاد و یک فوج حاضر بودند. با جانشین سوار کالسکه روبرازی شدیم. هوا بسیار سرد بود. به واسطه آمدن باران، باد بسیار سردی هم با گرد و خاک می آمد. هنوز چراغهای کوچه هم می سوخت.

رسیدیم درب عمارت جانشین. فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند. با همه احوال پرسی شد. حاکم شهر تفلیس هم با کدخدایان و کلانتر آمده، نان و نمک که رسم است آوردند. نطق مفصلی به زبان فارسی نوشته بودند.

۱. بگده: کارد پهن و ساطور.

2. Zouave.

۳. ظاهراً باید منظور شهر Tula باشد در روسیه که مرکز کارخانه اسلحه سازی است.

ایستادیم تا نطق را یک نفر که فارسی می‌دانست با کمال فصاحت بیان کرد. بعد رفتیم بالا در اتاق پرنس اربیلیانف^۱ - که از شاهزاده‌های گرجی - است با بارون نیکلا - که کارگزار خارجه قفقاز است - ایستاده بودند، جانشین معرفی کرد. پرنس اربیلیانف را می‌شناختم.

هفت سال قبل از این، که به بندر فرح‌آباد مازندران رفته بودیم، از جانب امپراتور با کشتیهای جنگی روس به آنجا آمده بود. بعد جانشین اتاقها و منزل ما را نشان داده، خودش رفت. ناهار خورده، خوابیدیم.

شهر تفلیس در توی درّه و اطرافش، کوه است. در دامنه و سر کوه هم خانه هست. رودخانه کر از میان شهر می‌گذرد. در این فصل، آبش زیاد نبود. پلی بر روی آن بسته‌اند. ظرف شمال رودخانه، شهر تازه و محله فرنگیهاست که عبارت جانشین و حاکم‌نشین هم، آن طرف است.

طرف جنوب، شهر قدیم تفلیس است. روی تپه، آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است. این شهر پنجاه سال قبل از این، بسیار محقر و کثیف بوده و حالا کم‌کم خانه‌ها و عمارات و مکتب‌خانه‌ها و کوچه‌های وسیع سنگفرش می‌سازند.

قله کوه قاف که فرنگیان «کازیک» می‌گویند از شهر پیدا بود و بسیار کوه مرتفعی است. مملو از برف بود. روسها راه عزاده ساخته که حالا آن طرف کوه با کالسکه می‌روند که شهر ولاد قفقاز آن طرف کوه و راه مسکو و حاجی‌ترخان است از خشکی.

دور تفلیس، کوههای خشک است. دورتر از شهر، جنگل دارد. هوای شهر خوب نیست. در تابستان و پاییز، بسیار گرم و مختلف است. گاهی که باران در اطراف یا شهر بیاید بسیار سرد شده، باز گرم می‌شود. هوایش تب و نوبه‌خیز است. پنجاه هزار نفر جمعیت شهر است. اغلب غریبا و خارجی و مخلوط از طوایف

1. Orbilianov.

هستند: ایرانی، روسی، گرجستانی، داغستانی، چرکس، آلمان، ارمنی. میوه خوب از قبیل هندوانه، انگور، امرود و خیار دارد.

امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت منزل ماست. از چند اتاق گذشتیم. یک تالاری بود که پناهای ایران ساخته و گچبری کرده بودند با آینه. عمارات خوبی داشت. اسباب اتاقها همه از ایران بود: قالیه‌های بزرگ و کوچک فراهانی و قایینی و کرمانی، اسباب میز و تخت و غیره همه از خاتم شیرازی و اصفهانی. پرده‌های اتاق از قالی بود. پارچه‌های گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی و غیره به کار برده بودند. این اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما به این عمارت آمده‌ایم گذاشته‌اند، بلکه از قدیم بوده است. یک خرس سیاه بزرگی که جانشین، سابقاً شکار کرده، مثل اینکه زنده است در گوشه اتاق واداشته‌اند. اگر غفلتاً کسی ببیند، خیال می‌کند خرس زنده است.

جانشین، به دیوارهای اتاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر، قداره، تفنگ، طپانچه و اسلحه قدیم مثل زره، کلاه خود، زین و برگ، با رکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است. حتی یک پی‌سوز قدیم که سابقاً در ایران معمول بود، در طاقچه اتاقش بود. همه اتاقها را گشتیم. از پنجره اتاقها چشم انداز خوبی به شهر تفلیس و کوچه‌ها داشت. قدری نشست، بعد رفتیم به اتاق زوجه جانشین که متصل به همین اتاق بود. آنجا هم قدری توقف شد. زن جانشین، خواهر گراندوک باد^۱ است که در شهر کارلسروهه آلمان با برادرش ناهار خوردم. پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد. پسر بزرگش، چهارده ساله است. اولادش در ییلاق بودند. اسم زوجه جانشین الگا فه‌اودورونا^۲ است.

بعد برخاسته، به اتاق خودم آمدم. بلافاصله زن جانشین با جانشین به بازدید آمدند. شب را با جانشین به کالسکه نشست، رفتیم به تماشاخانه تابستانی. بنای

1. Bade.

2. Olga Fé odorvna.

بسیار مختصری است سفیدکاری. یک چهل چراغ برنز داشت که با گاز روشن بود. تماشاخانه، از صاحب منصبان روس و غیره پُر بود. به همه جهت، دویست نفر آدم می‌گیرد. موزیک خوب زدند. بعد پرده بالا رفت. چند اَکت^۱ دادند. به زبان روسی حرف می‌زدند. خوب خواندند. بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند. بسیار بامزه و باخنده بود. زنها و جوانهای روسی خوب و خوشگل بودند. یک رَقاص فرانسه هم بود؛ بسیار خوشگل و خوب می‌رقصید. دو سال است اینجا آمده. در آخر، رقصِ مَلّی روسیه را کردند و بعد از آن، رقصِ گرجی که بسیار خوب بود. جمعی از گرجیه در دو طرف ایستاده، دست می‌زدند. بعد یک نفر تُتَبِک و دو نفر سُرَنای ایرانی می‌زدند؛ بسیار خوش آهنگ. یک دختر و یک پسر می‌رقصیدند شبیه به رَقاصی ایران.

در بین بازی که پرده افتاد، رفتیم پایین. باغ کوچکی بود و چراغان کرده بودند. قدری در چادری که بالای سکوی باغ زده بودند، نشستیم. بعضی از زنهای گرجی و غیره را جانشین معرفی کرد. به منزل رفته، شام خوردیم. در این بین، منشی حضور حکیم‌المالک و صنیع‌الدوله که عقب مانده بودند، رسیده، بارها را آوردند. اما تعریف غربی از طوفان دریا می‌کردند. منشی حضور و صنیع‌الدوله که در کشتی سلطانیّه بعد از ما مانده بودند، گفتند: همین که ما از کشتی خارج شده، به پوتی رفته بودیم، دریا منقلب شده بود به طوری که هر قدر خواسته بودند کشتی بخار کوچک روسها را به سلطانیّه بچسبانند، ممکن نمی‌شد. از شدّت موج، آخر کشتیها به هم خورده، چرخ هر دو شکسته بود. بالاخره به هزار زحمت، کشتی کوچک را نزدیک آورده، همین که موج او را بلند می‌کرده است، یک لنگه بار از آن کشتی به این کشتی می‌انداختند یا یک نفر آدم خودش را به کشتی می‌پراند.

خلاصه با هزاران جان‌کندن، بار و آدم را حمل کرده بودند. منشی حضور

۱. اکت: نمایش.

می‌گفت: اگرچه ساحل نزدیک بود، چنان امواج ما را به هوا می‌برد و از بالا پرت می‌کرد، مثل اینکه از قلّه کوه پرت شویم. الحمدلله که این انقلاب، چند ساعت قبل از آنکه ما در دریا بودیم، نشد.

اول بنا بود که از راه کوه قاف و کازبیک به بندر پتروفسکه رفته، از آنجا به انزلی برویم و در آن راه، اخبار نموده، عزّاده و کالسکه و غیره حاضر کرده بودند. چون هر قدر دریا را کم بکنیم، صرفه در آن است. خواستم از بادکوبه سوار کشتی بشوم. قرار شد با ده نفر برویم به بادکوبه و سایرین همه از راه پتروفسکه رفته سوار کشتی شده، بیايند بادکوبه. از آنجا ما هم سوار شده به اتفاق برویم انزلی. صنیع‌الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده، بارهایی را که به چاپاری نمی‌شد حمل شود با جمعی از همراهان به انزلی برساند. روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد.

روز شنبه ششم رجب

امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود، به حضور رسید. شش هفت پسر بزرگ هم دارد که همه به حضور آمده بودند. عصری با جانشین به کالسکه نشسته، قدری شهر را گشتیم. گرم بود و گرد و خاک زیاد. رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقامیرفتاح ساخته است. اکثر اهل تفلیس، نظامی هستند و قزاق قشونی.

شب در خانه جانشین به شام مهمان بودیم. اول به تالاری رفتیم که صاحب منصب زیادی از اهل قلم و نظام و غیره ایستاده بودند. همه را جانشین معرفی کرد. بهمن میرزا هم بود. بعد رفتیم در تالاری، سر میز نشستیم. جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم به مراتب معینه نشسته بودند. بعد از شام برخاسته، به بالکون عمارت که مثل مهتابی است و به باغ عمارت نگاه می‌کند^۱ رفتیم. چراغان بسیار خوبی در باغ بود. آتش بازی ممتازی هم در

۱. نگاه کردن: مشرف بودن.

روی کوه جلو عمارت کردند. جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در باغ بودند. بعد از آتش‌بازی و رقص قزاقی - که به طور بسیار خوبی می‌رقصند و در بین رقص، طپانچه می‌اندازند - رفتیم پایین باغ را گردش کردیم. همه جا نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند. تلگرافی از امپراتور رسیده بود. جانشین به ما داد، خواندیم. احوالپرسی کرده بودند. بعد آمدیم بالا، باز قدری نشسته، مراجعت به منزل کردیم. امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان، کشیشی آمده، عریضه آورده بود. از تهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی به عتبات می‌رفته، در کردند فوت شده است. بسیار افسوس خوردم.^۱

۱. مرآة البلدان، ۱ / ۷۶۵-۷۷۲.

حمزه میرزا حشمت الدوله

پسر بیست و یکم عباس میرزا نائب السلطنه و برادر اعیانی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه است که در سال ۱۲۵۵ هـ به جای سلیمان خان گیلانی امیر تومان حاکم زنجان شد. در سال ۱۲۶۳ هـ که حسن خان سالار - پسر الله یار خان آصف الدوله قاجار دُولو - به تحریک بیگانگان بر علیه دولت در خراسان قیام نمود و خیال سلطنت در سر داشت، حاجی میرزا آقاسی - صدر اعظم محمد شاه - حمزه میرزا - برادر شاه - را به حکومت خراسان فرستاد، لکن سالار و سایر امرای خراسان از وی اطاعت نکرده، حمزه میرزا مجبور شد که در سال ۱۲۶۵ هـ همراه یار محمد خان الکوزایی - حاکم بسیار مقتدر هرات که برای کمک و مساعدت او به مشهد آمده بود - به هرات برود. مدت سه ماه و نیم در دو فرسخی غوریان توقف کرده و در این مدت یار محمد خان در انجام همه گونه خدمات نسبت به وی فروگذار نکرد. هنگامی که شنید که سلطان مراد میرزا، مأمور قلع و قمع سالار و به نیشابور وارد شده، حمزه میرزا از غوریان به نیشابور آمده، در اینجا بود که فرمان احضار او و انتصاب سلطان مراد میرزا به حکومت خراسان رسید.

حمزه میرزا در این سال پس از ورود به تهران، به جای ملک قاسم میرزا به ایالت آذربایجان تعیین و فرستاده شد و وزارت و پیشکاری (= معاونت) او به

میرزا محمد مستوفی (قوام‌الدوله) محوّل گردید. حمزه میرزا در سال ۱۲۶۶ هـ که والی آذربایجان بود، میرزاتقی خان امیرکبیر - صدر اعظم - برای اینکه آشوبهای پیروان باب را که در هر گوشه و کنار ایران ایجاد شده بود بخواباند، دستور داد که باب را از چهریق آورده، او را در تبریز اعدام نمایند.

حمزه میرزا به قتل سید علی محمد باب راضی نبود و در این کار، مردّد بود. چه گذشته از آنکه کُشتن سیدی را جایز نمی‌شمرد، از اینکه امیرکبیر او را مأمور به قتل فردی نموده، دلتنگ بود؛ چه وی مانند کلیّه شاهزادگان - به خصوص اولاد عباس میرزا - به خود مغرور بود. در همین قضایا، وقتی فرمان امیر درباره اعدام باب بدو می‌رسد جواب می‌دهد: «مرا چنان گمان بود که لطف آن حضرت (=امیرکبیر) سبب شوّد که فتح سرحدات روم و روس و جنگ با ملت پاریس و پروس به من محوّل فرمایند». درست ده سال پس از این وقایع بود که ناصرالدین شاه، حمزه میرزا حشمت‌الدوله را که در این تاریخ والی خراسان بود، مأمور جلوگیری ترکمنان در مرزهای شمال شرقی آن ایالت کرد. اما این شاهزاده که آرزومند جنگ با روس و پروس بود، از ترکمنان چنان شکست فاحشی دید که بیشتر سپاهیان ایران که تعداد آنان بیش از سی هزار نفر بود (بعضی تا پنجاه هزار هم نوشته‌اند) کُشته شدند و بقیه به دست ترکمنان به اسارت افتادند... حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله معزول و به تهران احضار شدند.

حمزه میرزا در حدود یک سال و اندی بیکار و خانه‌نشین بود، تا اینکه در سال ۱۲۷۸ هـ با دادن مبالغی پیش‌کشی (=رشوه) به شاه، دوباره مشغول به کار شده، به حکومت یزد منصوب گردید و تا اوایل ۱۲۸۰ هـ حاکم یزد بود. در این سال، چون فرهاد میرزا - معتمدالدوله - از حکومت لرستان و خوزستان معزول شد، حکومت لرستان به امام‌قلی میرزا - عمادالدوله - و حکومت خوزستان به حمزه میرزا حشمت‌الدوله واگذار گردید و به جای حشمت‌الدوله دوست‌علی خان

معیرالمالک - (=نظام‌الدوله) به حکومت یزد تعیین شد. حشمت‌الدوله فقط یک سال حاکم خوزستان بود و در سال ۱۲۸۱ هـ معزول و به جای وی میرزا فتحعلی‌خان شیرازی - صاحب دیوان - حاکم خوزستان گردید.

در سال ۱۲۸۳ هـ دوباره حاکم خوزستان به علاوه حکومت بروجرد منصوب شد و تا سال ۱۲۸۵ هـ در آنجا بود. در این سال احضار شد و به وزارت جنگ تعیین و ملقب به امیرجنگ گردید و پس از گرفتن این لقب، سجع مهرش این مصرع بوده «امیرجنگ شد از شاه، حشمت‌الدوله» و به جای او، بهرام میرزای معزالدوله برای بار دوم به حکومت خوزستان رفت.

در اواخر این سال مانند همیشه با دادن مبالغی پیش‌کشی (=رشوه) به شاه با آن همه اقتضاحات و جنگ مزو، برای بار سوم به حکمرانی خراسان منصوب گردید و در همین سال (۱۲۸۵ هـ) که ناصرالدین شاه امور وزارت جنگ را محوّل به پسر سیزده ساله خود کامران میرزا (نایب‌السلطنه) نمود، ابتداء نیابت او را به حشمت‌الدوله و بعد که او در همان سال به حکمرانی خراسان تعیین گردید، نیابت (=معاونت) وزارت جنگ در سال ۱۲۸۶ هـ به نصرت‌الدوله داده شد، هر چند که این دو نفر اسماً معاون و کفیل بودند، رسماً وزارت جنگ به عهده آنان واگذار شده بود.

در سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) که الکساندر دوم امپراتور روس وارد تفلیس شد، ناصرالدین‌شاه برای تبریک ورود او به آن حدود، حشمت‌الدوله امیرجنگ را با جمعی از افسران عالی‌رتبه به تفلیس فرستاد و در سلخ شعبان همین سال به تهران بازگشت و در سال ۱۲۸۹ هـ برای بار سوم به حکومت خوزستان و لرستان منصوب و حکومتش تا سال ۱۲۹۲ هـ ادامه داشت.

در این سال بهرام میرزا معزالدوله - برادر بزرگش - به جای او به حکومت‌های خوزستان و لرستان منصوب گردید و تا اوایل سال ۱۲۹۳ هـ معزالدوله در هر دو

جا، حاکم بود و سپس حشمت‌الدوله در این سال برای بار چهارم به جای وی حاکم هر دو محل گردید.

در سال ۱۲۹۷ هـ که شیخ عبیدالله - پسر شیخ طه نقشبندی - از رؤسای مذهبی صوفی مسلک کرد به اتفاق بعضی از رؤسای اکراد در حدود جنوب غربی آذربایجان و کردستان ایران، فتنه عظیمی برپا کرد، دولت از تهران، اردویی به ریاست حمزه میرزا حشمت‌الدوله و همچنین مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قراقرزلوی همدانی - رئیس قشون آذربایجان - را به دفع یاغیان فرستاد. عجب اینجاست که قوای دولتی نیز تمام عرض راه و اطراف رضائیه (= ارومیه) و مراغه را به باد یغما گرفته و از عِرض و ناموس، به هیچ چیز ابقا نکردند. حشمت‌الدوله به رسیدن به صائین قلعه افشار (= بانه) به آجل طبیعی درگذشت. لُرد کرزن در کتاب ایران و موضوع ایران، ۳۹۰/۱، مرگ حشمت‌الدوله را در سال ۱۸۸۲ م برابر با ۱۲۹۹ هـ ذکر نموده که اشتباه می‌باشد.^۱

۱. شرح حال رجال ایران، ۴۶۲/۱ - ۴۶۸.

عبدالله میرزا حشمت‌الدوله

پانزده سال پس از سفر نواب والا شاهزاده حشمت‌الدوله حمزه میرزا به تفلیس، روزنامه شرف، شرح حالی از برادرزاده وی عبدالله میرزا که در این سفر، سَمَتِ نیابتِ اولِ سفارت کبری را داشته، همراه با تصویری از وی آورده است. بعدها عبدالله میرزا نیز ملقب به حشمت‌الدوله گردید. ذکر مطالبِ روزنامه شرف در اینجا خالی از لطف نیست:

نواب والا حشمت‌الدوله عبدالله میرزا امیرتومان ابن مرحوم عبدالله میرزا ابن ولیعهد مبرور عباس میرزا - طاب ثراه - در سال ۱۲۶۱ متولد و مسمی به سلطان ابراهیم گردیده تا بعد از فوت مرحوم پدر، حسب الاشارة علیّه ملوکانه به اسم عبدالله میرزا نامیده شدند و در حجر تربیت مرحوم حشمت‌الدوله عم خویش پرورش و تربیت یافته، در اسفار خراسان و آذربایجان، همه جا همراه، و در حکومت اصفهان مرحوم حشمت‌الدوله به نیابت ولایت برقرار و در سال هفتاد و پنج و هفتاد و شش در خراسان از جانب حشمت‌الدوله مرحوم، به حکومت تربت حیدریه منصوب و در هفتاد و هشت، در دربار همایون، حسب اللیاقه به منصب جنرال آجودانی حضور مبارک نایل و در سنه هزار و دویست و هشتاد که حشمت‌الدوله مبرور به ولایت عربستان (=خوزستان) مأمور شدند، نواب

معزئ‌الیه، علاوه بر نیابت ایالت عربستان، از طرف دولت به ریاست اتاق نظام آن ولایت نیز برقرار گردیدند.

در هشتاد و سه به درجه سرتیپ سیم و نشان و حمایل مخصوص آن نایل و به ریاست سواریه باجلان و بختیاری و غیره منصوب و در سنه هشتاد و چهار، منصب سرتیپی دوم با نشان و حمایل آن و هزار نفر سواریه قراچورلو و چلبیانلو و مشکین و اردبیل و غیره به معزئ‌الیه مرحمت و مفوض شد.

در هشتاد و شش به ریاست کلیه قشون خراسان و حکومت تربت حیدریه و بعد از تنبیه و تدمیر طوایف تراکمه آخالی و غیره به منصب و حمایل و نشان سرتیپی اول، نایل و در هشتاد و هشت در معیت مرحوم حشمت‌الدوله به سمت نیابت اول سفارت کبری برای پذیرایی اعلی حضرت امپراتور روس الکساندر دوم، مأمور تفلیس و از دولت روس به نشان استانسلاس ستاره دار از درجه دوم نایل شده.

در هشتاد و نه مجدداً در خدمت شاهزاده مرحوم، به نیابت ایالت عربستان منصوب و سالها در آن ایالت مصدر خدمات جلیله لشکری و کشوری و ریاست کلیه عساکر و تنظیم طوایف و عشایر بودند.

در نود و نه از طرف دولت، به شرف خدمت حضرت والا ظلّ السلطان نایل و به حکومت ایالت کرمانشاهان منصوب و به لقب حشمت‌الدوله ملقب و در سیصد و یک به حکومت لرستان و بروجرد مأمور و در... سیصد و سه در دربار همایون به استدعای نواب مستطاب اشرف والا ظلّ السلطان به منصب و نشان و حمایل امیر تومانی مفتخر گردیدند.^۱

بار دیگر در صفرالمظفر ۱۳۱۷ هـ، روزنامه شرافت به زندگی او اشاره کرده و

۱. شرف، غره چهل و سیم، رمضان ۱۳۰۳ هـ.

تصویری از او در سالهای پایانی عمر آورده است:

نَوَابِ مُسْتَطَابِ اشرفِ والا شاهزاده عبدالله میرزا حشمت‌الدوله، ابن عبدالله میرزا، ابن عباس میرزای ولیعهد قاجار - طابَ ثَراه - تولّد ایشان در یوم سه‌شنبه یازدهم شهر صفرِ یکهزار و دویست و شصت و یک هجری در اواخر سلطنتِ شاهنشاه مغفور مبرور محمدشاه غازی - اَلْبَسَهُ الله حُلَّی الثُّور - در دارالخلافه تهران واقع شد. در شب هفت که تمام اَعمامِ گرامِ ایشان به جهت نام‌گذاری حاضر شده بودند، تسمیه ایشان از آستانِ مبارکِ شاهنشاه غازی مغفور، استدعا شد. شهریار مبرور یک قطعه عکسِ مبارک را به افتخار مولود، با دستخطِ جهانِ مُطاع به مضمونِ ذیل مرحمت فرمودند: چون برادرها، همه حضور دارند، ما هم تمثالِ بی‌مثالِ خود را به جهتِ مولود، مرحمت کرده، برای مولود افتخار کَلّی باشد و «سَلَامٌ عَلَیْ اِبْرَاهیم»^۱ هم مَقَرّر داشته بودند، لهذا ایشان نخست به اسمِ ابراهیم میرزا مسمّی گردیدند.

در هشت سالگی، پدر بزرگوارشان نَوَابِ غُفران مآب - عبدالله میرزا - به رحمت ایزدی پیوسته، از جانبِ شاهنشاهِ سعیدِ شهید، ناصرالدین شاه - نَوَّرَ الله مَضْجَعَهُ تَکْرِیماً - به اسمِ عبدالله میرزا، نامِ نامی پدرشان ملقب و موسوم گردیده، شئونات و مرسومات والدشان نیز تماماً از جانبِ دولت به ایشان مرحمت و عنایت شد و در جوارِ عمِّ جلیلِ خود - مرحوم حمزه میرزای حشمت‌الدوله، امیرجنگ - پرورش یافته از نتایجِ حُسنِ پرورش و تربیت، چنانکه به شرافتِ گوهر آراسته بودند، به لیاقت و هنر نیز پیرایه یافتند.

در سنّ دوازده سالگی در اصفهان که حکومت آن ولایت با مرحوم حشمت‌الدوله امیرجنگ بود، به جهتِ احضار آن مرحوم به دارالخلافه، قریب چهارماه به وزارت مرحوم میرزا زکی رشتی، نیابتِ حکومت اصفهان را داشتند.

۱. صافات، ۱۰۹/۳۷.

بعد به دارالخلافه آمده، به همراهی عمّ خود -حشمت الدوله- که فرمانفرمای مملکت خراسان شد، حکومت تربت حیدریه خراسان به وزارت میرزا ابوالقاسم پسر میرزا علی اصغر که سابقاً در زمان خاقان مغفور، وزارت دارالخلافه داشت به عهده کفایت نواب ایشان مفوض گردید.

بعد از دو سال، مراجعت به دارالخلافه نموده، در سنّ هفده سالگی به همراهی عمّ مبرور خود، به یزد رفته، نایب الحکومه آنجا گردیدند و محض حُسنِ خدماتی که از ایشان به ظهور رسید، در همان سنه از جانب شاهنشاه سعید شهید به منصب جنرال آجودانی حضور همایونی، سرافرازی حاصل کرده، مأموریت دیوانخانه نظامی عربستان (=خوزستان) و عساکر مأمور او متوقف آنجا و سرپرستی آنها از جانب دولت به ایشان بمفوض گردید. دو سالی هم به این سمت در عربستان، مشغول خدمت دولت بودند.

بعد، احضار به دارالخلافه شده، پس از یک سال توقّف، نیابت مستقلّه ایالت عربستان به ایشان مرحمت شد و بعد از یکسال دیگر، به جهت خدماتی که نموده بودند به منصب سرتیپی از درجه سوّم و ریاست سوار باجلان و بختیاری و عربان و قاید رحمت که عبارت از ششصد نفر سوار می شدند، سرافرازی حاصل نموده، پس از سه سال اقامت در عربستان به خراسان مأموریت حاصل نموده، دوازده هزار قشون -که عبارت از سه فوج سرباز و دسته جات سواره و جمّازه سوار و شمشالچی و خزلچی و غیره بود- با منصب سرتیپی دویم و حمایل و نشان مخصوص آن به نواب ایشان، مفوض و رحمت و قشون مأمور از دارالخلافه نیز که مرکّب از پنج فوج و هزار نفر سوار بود، به اداره ایشان مقرر گردید و حکومت تربت حیدریه هم منضمّ به ریاست قشون و به عهده نواب ایشان مفوض آمد.

در همان سال اوّل که بر حسب اراده سنّیه سلطنت مرحوم حشمت الدوله حمزه میرزا -امیر جنگ، فرمانفرمای خراسان- مأمور به گرفتن و تخریب قاری قلعه

دشت قیچاق ترکمان شد و قاری قلعه به تصرف عساکر نصرت‌مآثر درآمد. نواب معظم، خدمات شایسته‌ای نموده، از روی سزاواری به منصب سرتیپی اول و همایل و نشان مخصوص آن نایل گردیدند.

پس از دو سال مأموریت خراسان به دارالخلافه آمده، بعد از یکسال توقف، نیابت ایالت عربستان و لرستان با دو فوج امرایی و دلفان از جانب دولت به ایشان مرحمت شد.

پس از سه سال مأموریت، به دارالخلافه مراجعت کرده در معیت عم خود به سمت نیابت اول سفارت کبری مأموریت به تفلیس و پذیرایی اعلی حضرت امپراتور کل ممالک روسیه به هم رسانیده، از جانب اعلی حضرت امپراتور معظم به اعطای یک قطعه نشان استانسلاس نایل گردیدند.

پس از سه ماه مأموریت به دارالخلافه آمده، در همان سال به جهت شرارت طایفه بنی طُرف از طوایف عربستان که در هور بستین نشین داشته و سر از ربه اطاعت باز زده بودند و حکومت آن صفحات به مرحوم حشمت الدوله امیرجنگ مرحمت شد، صاحب‌منصبی و ریاست اردوی عساکر نصرت‌مآثر و نایب‌الایالتی عربستان و لرستان از جانب دولت به ایشان مفوض و مرحمت شد و افواج ثلاثه کمره و بُزچلو و دره‌جزین و سواره باجلان نیز به ابواب جمعی ایشان مقرر گردید. به علاوه قشون ساخلو و متوقف آنجا هم در تحت ریاست ایشان بود.

پس از دو ماه و نیم زحمت و نزاع، رئیس طایفه مزبور که شیخ مهاوی بود، با کسانش گرفتار و به دربار معدلت‌مدار فرستاده شد. طایفه بنی طُرف را از هوربستین کوچانیده، به خفاجیه مسکن دادند و به جای آنها، طوایف مزرعه و سودان و سواری و چند طایفه دیگر را در بستین نشین دادند.

پس از چهار سال مأموریت و خدمتگزاری از لشکری و کشوری، به دربار سلطنت، تشرّف حاصل کرده، پس از شش ماه که مرحوم شاهزاده امیرجنگ از

طرف دولت به سمت آذربایجان و اضمحلال شیخ عبیدالله مأموریت حاصل کرد، چون نواب ایشان قبل از مأموریت امیرجنگ مرخصی گرفته، به جهت سرکشی املاک خود به گمره رفته بودند، حکم دولت مقرر شد که با قشون جمعی خود به اردوی عم خویش پیوسته، به آذربایجان بروند. مشغول تهیه و حرکت بودند که خبر رحلت امیرجنگ رسید.

از گمره عازم دارالخلافه شده، مشغول تفریغ حسابهای هشت ساله نگذشته حکومتهای عم خویش گردیدند و شش ماهه، حسابهای مزبور را در دفترخانه مبارکه گذرانیده، مشمول مراحم ملوکانه آمدند و حکومت مستقله عربستان و ریاست قشون آنجا به ایشان مفوض و مرحمت شد.

پس از یکسال حکومت عربستان، به جهت تدمیر جوانگیر که در سرحد کرمانشاهان مصدر شرارت شده بود، حکومت کرمانشاهان با چهار فوج و هزار سوار محلی کرمانشاهان، مفوض به ایشان شده، با سه فوج و پانصد نفر سوار مأمور از دارالخلافه به سرحد آن ایالت رفتند و در دفع فتنه جوانگیر، شرط اتمام را مرعی و خدمات مقرره را مجری داشته، یک سال هم به حکومت کرمانشاهان و ریاست عساکر نصرت مآثر آن سرحد سرافراز بودند.

از آن پس مراجعت به رکاب نموده در ازای این خدمات، لقب نبیل حشمت الدوله و منصب جلیل امیرتومانی و یک قطعه نشان تمثال بی مثال همایون مکمل به الماس، از درجه اول که موروئی ایشان بود، حسب الاستحقاق به ایشان مرحمت شد.

در سنه یک هزار و سیصد، مجدداً حکومت لرستان و بروجرد و بختیاری، به جهت دفع شرارت طوایف سگوند و بیرانوند که در خاک دولت علیه عثمانی نموده بودند، با قشون آن حدود به ایشان مفوض شد و به قسمی که اراده خاطر همایون سلطنت بود، آن دو طایفه را تنبیه نموده، بعد از دو سال، احضار رکاب همایونی

گردیدند. و پس از یک سال التزام رکابِ اعلیٰ، مجدداً به این دو ولایت منصوب گردیده، کمایلیق^۱ شرط خدمتگزاری را به جا آورده، بعد از دو سال مجدداً احضار به دارالخلافه شدند و به حکومت استرآباد و گرگان و سرداری کل قشون متوقف و مأمور آنجا سرافراز. و پس از مراجعت از این حکومت، به واسطه شرارت طایفه دیرکوند و جودکی و پایی لرستان که معقل^۲ آنها به کمال سختی کوهستان است، فوراً مأمور به آن ایالت گردیده، با عساکر نصرت‌مآثر جمعی خود به آنجا رفته، به همراهی جناب حسین‌قلی‌خان صارم السلطنه سردار اشرف -والی پشتکوه- آنها را تنبیهی بسزا نمودند.

پس از دو سال حکومت لرستان و بروجرد و بختیاری، احضار به دارالخلافه شدند. در آن اثنا، قضیه هایلۀ شاهنشاه سعید شهید -نور الله مضجعه- رخ داد. بعد از جلوسِ مینت‌مانوسِ بندگان اعلیٰ حضرت قدر قدرت، شاهنشاه اسلام‌پناه، مظفرالدین شاه -ارواحنا فداه- مجدداً به حکومت و ریاست قشون ایالتین بروجرد و لرستان و اعطای امتیازِ نبیلِ سردوشی الماس سرافرازی حاصل نموده. بعد از یکسال، احضار به رکاب همایونی شدند و این اوان را در دارالخلافه باهره، ملزم رکاب مستطاب اعلیٰ و حاضر خدمات دولت روزافزون و مشمولِ مراحم و الطافِ خاصه بندگان اقدس همایون هستند.

۱. کمایلیق: آن‌چنان‌که شایسته است.

۲. معقل: پناهگاه.

میرزارضاخان معین‌الوزاره

برای مزید آگاهیهای تفلیس‌شناختی به نقل یادکرد روزنامه شرف از کنسول مقیم تفلیس اشاره می‌شود. نویسنده مقاله، او را «عمدة الامراء العظام، معین‌الوزاره جنرال قونسول مقیم تفلیس» معرفی کرده و می‌نویسد:

میرزارضاخان معین‌الوزاره، جنرال آجودان حضور همایون و جنرال قونسول دولت علیّه، مقیم قفقاز، ولد حاجی شیخ حسن مهاجر که از خانواده‌های قدیم است در سنّه ۱۲۷۰ هـ در تبریز متولد و در مبادی عمر، با کمال شوق به کسب کمال پرداخته، در ظرف چند سال، زبان فارسی و ترکی و مقدمات عربی را به خوبی فراگرفت و در علوم ادبیّه و فقه و اصول و کلام و ریاضیات نیز مهارتی یافت. در سنّه ۱۲۹۰ هـ به جهت تحصیل السنّه خارجه، از تبریز عزیمت اسلامبول نموده، پس از دو سال تعلّم زبان فرانسه و یونان و انگلیس و آلمان از اسلامبول به تفلیس آمده، شروع به تحصیل زبان روسی نموده، در مدّت سه سال خود را تکمیل کرد. در سنّه ۱۲۹۵ هـ موقع سفر ثانی موکب همایون صاحبقرانی به فرنگستان بود، در معیت میرزا محمودخان جنرال قونسول مقیم تفلیس (جناب علاءالملک وزیر مختار مقیم پترزبورغ) در سرحدّ جلفا به سمت مترجمی قونسولگری در خاکپای همایون معرفی و هنگام ورود موکب مسعود به تفلیس به منصب نیابت و مترجمی

اول جنرال قونسولگری منصوب و در نود و شش، از دولت علیّه به نشان درجه پنجم شیر و خورشید و از دولت بهیّه روس به نشان درجه سوّم ستانسیلا نایل شد. در نود و هفت، پس از انتضای محاربه دولّین علیّین عثمانی و روس از طرف دولت عثمانی به نشان درجه چهارم مجیدی امتیاز یافت و هم در آن سال، به منصب آجودانی خاصّه حضرت مستطاب اشرف والا ولیعهد دولت علیّه منصوب گردید و رساله‌ای در اصلاح الفبای فارسی و ترکی و عربی در تفلیس تألیف و در اسلامبول به طبع و انتشار رسانید.

در نود و هشت میان ایرانیهای متوقّف تفلیس، به تشکیل انجمن معارف اقدام و ترجمه رساله الفبای رشدیه را در زبان فرانسه از واردات آن مجلس منطبع و منتشر کرد و نیز به آهنگ سلامتی پادشاه (مارش پرسان) در زبان فرانسه، دعا و مدیحه نوشت و به اسم اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - خلد الله دولته - مختوم و منطبع نمود.

در سال ۱۳۰۰ به منصب نیابت اول آجودان‌باشی حضرت ولایتعهد و لقب خانی نایل و در موقع تاجگذاری اعلی حضرت امپراتور روس در جزو اجزای سفارت فوق‌العاده ایران در تحت ریاست نواب مستطاب اشرف والا عزالدوله به سمت مترجمی به مسکو رفته و از طرف دولت روس به یک قطعه نشان از درجه سوّم (آنا) سرافراز شد.

و پس از مراجعت به تفلیس، احضار به دارالخلافه گردیده، در جزو اجزای کمیسیون در تحت ریاست جناب سلیمان‌خان امیرتومان صاحب اختیار، مأمور خراسان گردیده، قریب سه سال در سرحدات خراسان و استرآباد مشغول این خدمت بود. پس از انجام و اتمام خدمات مهمّه مقررّه، مراجعت به دربار همایون نموده، به منصب جنرال آجودانی حضور مبارک، منصوب و سرافراز شد. هم در آن سال از طرف دولت بهیّه روس به نشان درجه دویم (اتا) فایز آمد.

در سنه ۱۳۰۴ به مہانداری سفارت دولت ایتالیا کہ بہ دربار ہمایون می آمد مأمور و از طرف دولت ایتالیا کوماندر نشان (کورون دُاتالی) بہ معزّی الیہ مرحمت شد و در حدود ہمین سال بہ سِمَتِ مستشاری سفارت سنّیہ پطرزبورغ مأمور دربار دولت بہیہ روس، و در سیصد و شش ہنگام تشریف فرمایی موکب ہمایون بہ فرنگستان، در جلفای ارس شرف اندوز حضور ہمایون و بہ نشان و حمایل سرتیپی اوّل مفتخر و نایل و ہمہ جا ملتزم رکاب ہمایون گردیدہ، در ورشو نیز بہ اعطای یک قبضہ شمشیر مرصّع سربلند آمد و در آن سفر خیریت اثر، بہ شرف و یمن ملازمت رکاب مبارک از طرف ہر یک از دولت معظّمہ اروپ نیز بہ نشانہ های ذی شأن نایل گردیدہ. در سنه ۱۳۰۷ حسب اللیاقہ بہ لقب معین الوزارہ ملقب و بہ منصب سرتیپی اوّل، متصنّب و بہ سِمَتِ جنرال قونسولی دولت علیّہ، مأمور بہ اقامت قفقازیہ شد. در سال ۱۳۰۸ مجلس اعانتی در تفلیس بہ جہت بعضی فقرا و ضعفای ایران و رعایت احوال متعلّمین ایرانی تشکیل داد. میرزارضاخان معین الوزارہ کہ دانش، لقب علمی معزّی الیہ است، اشعار زیاد نیز بہ زبان فارسی و فرانسہ انشاد کردہ و کتاب منتخب دانش در زبان فارسی کہ حاوی حکایات نغز و شیرین است، از آثار قلم معزّی الیہ است.^۱

۱. شرف، نمرہ ہشتاد و چہارم، ۱۳۰۸ هـ.



تصویر حشمت الدوله حمزه میرزا به همراه هیئت اعزامی به تفلیس



نواب والا حشمت الدوله امیرتومان عبدالله میرزا
در چهل و دو سالگی



نواب مستطاب اشرف والا حشمت الدوله امیر تومان عبدالله میرزا
در پنجاه و شش سالگی



عمدة الامراء العظام معين الوزارة
جنرال قونسول مقيم تفليس

منابع

۱. آدمیت، فریدون: اندیشه ترقی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶.
۲. ابن العبری، ابوالفرج، غریغوریوس: مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
۳. ابن جعفر، قدامة: الخراج، تهران، البرز، ۱۳۷۰.
۴. اصطخری، ابواسحق ابراهیم: مسالك و ممالك، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
۵. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان: مرآة البلدان، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
۶. انوار، عبدالله: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۷۱-۱۳۶۲.
۷. انوری، حسن: فرهنگ بزرگ سخن، ۸ ج، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
۸. اورسل، ارنست: سفرنامه قفقاز و ایران، علی اصغر سعیدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
۹. بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران، زوار، ۱۳۵۷.
۱۰. پروین گنابادی، محمد: برگزیده مشترک یاقوت حموی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۱. تفلسی، حبیبش: بیان الطب، تصحیح سید حسین رضوی برقی، تهران، نی، ۱۳۸۹.

۱۲. ———: کامل التعبير، تصحيح سيد حسين رضوى برقى، تهران، نى، ۱۳۸۸.
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن: وسائل الشيعه، ۲۰ ج، بيروت، بی‌نا، ۱۳۹۱ هـ.
۱۴. روستاولی، شوتا: پلنگینه پوش، ترجمه فرشید دلشاد، تهران، ایران جام، ۱۳۷۷.
۱۵. ریاحی، محمد امین: چهل گفتار در تاریخ فرهنگ ایران، تهران، سخن، ۱۳۷۹.
۱۶. ———: زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، پازنگ، ۱۳۶۹.
۱۷. ستوده، منوچهر: حدود العالم من المشرق الى المغرب، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
۱۸. شلیمر، یوهان: سر الحکمة، چاپ سنگی، تهران، کارخانه آقامیرزا علی اکبر طهرانی، ۱۲۷۹ هـ.
۱۹. صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۲۰. طبیب کاشانی، میرزا محمد تقی: جانورنامه، چاپ سنگی، ۱۲۸۷ هـ.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن: تهذیب الاحکام، ۱۰ ج، تهران، بی‌نا، ۱۳۹۰ هـ.
۲۲. فیض قمی، علی اکبر: قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸ قمری؛ به کوشش جان گرینی و منصور صفت گل، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۳۸۷.
۲۳. قبادیانی، ناصر بن خسرو: سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین پور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲۴. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود: آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه قرن یازدهم هجری محمد مراد بن عبدالرحمن؛ تصحيح سيد محمد شاهمرادی، ۲ ج، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱-۱۳۷۳.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب: الکافی فی علم الدین معروف به اصول کافی، تهران، نشر اهل بیت، ۱۳۷۸.
۲۶. لسترنج، گی: جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۲۷. مرعشی، سید محمود: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرعشی نجفی، قم، کتابخانه نجفی مرعشی، ۱۳۸۰-۱۳۵۵.

۲۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۲ ج، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹-۱۳۶۰.
۲۹. مشار، خان بابا: مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، تهران، ...
۳۰. معین، محمد: فرهنگ فارسی، ۶ ج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۳۱. منزوی، احمد: فهرستواره کتابهای فارسی، ۵ ج، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
۳۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب اصفهانی: البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

نمایه‌ها
آیات - احادیث
کسان
جایها
کتابها
طوائف

آيات - احاديث

إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ نَضْرَانِيٌّ اغْتَبِلْ بِغَيْرِ مَاءِ الْحَتَمِ إِلَّا أَنْ يَغْتَسِلَ وَخَذَهُ عَلَى الْخَوْضِ، ٩١
إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ (توبه، ٢٨/٩)، ٨٩

سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، ١٥٤

كُلْ مَعَهُمْ وَأَشْرَبْ.. ٩٥

لَا، إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَيْهِ، ٩٥

لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ مِنْ طَعَامِكَ، ٩٣

لَا بَأْسَ تَغْسِلُ يَدَيْهَا، ٩٣

لَا بَأْسَ وَلَا يُصَلِّي فِي ثِيَابِهَا، ٩٠

لَا تَأْكُلُوا فِي آتِنِهِمْ إِذَا كَانُوا يَأْكُلُونَ فِيهِ الْكَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِزِيرِ، ٩٥

لَا تَأْكُلُوا فِي آتِنِهِمْ وَلَا مِنْ طَعَامِهِمُ الَّذِي يَطْبُخُونَ وَ... ٩٢

لَا تَأْكُلْهُ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ لَا تَأْكُلْهُ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً.. ٩٤

لَا يَأْكُلُ الْمُسْلِمُ مَعَ الْجُوسِيِّ فِي قَضَعَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَا يَقْعُدُهُ عَلَى فِرَاشِهِ وَلَا مَسْجِدِهِ، ٩٠

وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ (مائده، ۵/۵)، ۹۲
وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ (بقره، ۱۲۰/۲)، ۱۰۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ (مائده، ۵۱/۵)، ۱۰۲
يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (انعام، ۱۲۵/۶)، ۸۹

کسان

آدمیت، فریدون، ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۳۱،	۱۲
۴۱، ۴۰	ابوجعفر محمد تفلیسی، ۱۲
آقامیرفتاح، ۱۴۶	ابوزید سهل بلخی، ۱۲۶
	ابوسهل عبدالمنعم بن محمد تفلیسی،
	۱۲
ابراهیم بن ابی محمود، ۹۳	ابوعمر الزاهد، ۱۱۹
ابراهیم میرزا، ۱۵۴	ابو محمد حسن بُندار تفلیسی، ۱۲
ابن جنید، ۸۸	ابونصر فارابی، ۳۶
ابن حوقل، ۱۸	ابی عبید بکری اندلسی، ۱۱۹
ابن عبری، ۱۲۲	احمد بن یعقوب، ۱۲۰
ابواسحاق ابراهیم اصطخری، ۱۲۵	اردشیر، ۱۳۱
ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله بغدادی،	اسپندیار، ۱۲۳
۳۶	استفانوس طیب، ۵۷
ابوالفتوح نصرالله پسر منصور دویخی	اسحاق بن اسما عیل، ۱۲۴، ۱۲۶
حیری، ۱۲۱	اسفندیار، ۱۲۳
ابوالفضل قمی تفلیسی، ۱۲	اسما عیل بن جابر، ۹۴
ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تفلیسی،	

- اشرف پاشا، ۱۴۰
اشوط، ۱۲۲
اعتضاد السلطنه، ۲۶، ۳۵
اعلم، هوشنگ، ۱۸
الکساندر دوّم، ۲۰، ۴۹، ۱۵۰
الکساندر دوما، ۲۳
الکساندر سوّم، ۲۰
ألگافه اودورونا، ۱۴۴
الله وردی خان، ۱۳
الله یارخان آصف الدّوله، ۱۴۸
امام رضا، ۲۶، ۸۵
امام قلی خان، ۱۳
امام قلی میرزا عمادالدّوله، ۱۴۹
امیر تیمور، ۱۸
انوار، ۳۷، ۳۸
انوشیروان، ۶۹
اورسل، ارنست، ۲۳، ۹۸
اون دیلادزه، ۱۳
بارون نیکلا، ۱۴۳
باقرخان، ۵۱
برگ نیسی، کاظم، ۱۸
بغا، ۱۳۱
بغای کبیر، ۱۲۳
بُغرات، ۱۹
بقراط، ۱۲۲
بکلیارف، ۱۴۱
بُگرات سوّم، ۱۹
بهرام میرزا، ۱۵۰
بهرام میرزای معزالدّوله، ۱۵۰
بهمن میرزا، ۱۴۶
بیرونی، ۱۲
پرنس اریلیانف، ۱۴۳
پرنس منچیکوف، ۱۴۰
پلاتس آجودان، ۷۲، ۷۳
پلاتس مایور، ۷۲، ۷۳
پلیسمیستر، ۷۲، ۷۳
پیتر و دلاواله، ۱۳
پیمبر آخرالزمان، ۸۷، ۸۸
تراکمه آخالی، ۱۵۳
تقی ابن محمد هاشم الانصاری، ۴۹؛ تقی
طیب، ۳۰، ۱۱۶
تولوزان اتریشی، ۳۸
قی بی لیل، ۱۲۹
جعفر صادق، ۱۲
جلال الدّین بن سلطان محمد
خوارزمشاه، ۱۳۱

- جلال الدین میرزای قاجار، ۳۵
جوانگیر، ۱۵۷
خسرو تورمانیدزه، ۱۳۷
چلبیانلو، ۱۵۳
داروین، چارلز، ۳۱، ۳۲، ۳۳
دکارت، رنه، ۲۶
دویس گُبرناتور، ۸۵
حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی، ۱۴۷
حاجی شیخ حسن مهاجر، ۱۵۹
حاجی میرزا آقاسی، ۱۴۸
حبیب بن مسلمه، ۱۱۹، ۱۲۱
حسام السلطنه، ۱۴۸
حسن خان سالار، ۱۴۸
حسین قلی خان صارم السلطنه، ۱۵۸
حشمت الدوله حمزه میرزا، ۴۲، ۴۹
حشمت الدوله دوست علی خان معیر
المالک، ۱۴۹
حشمت الدوله عبدالله میرزا، ۱۵۲
حکیم المالک، ۱۴۱، ۱۴۵
حمدالله مستوفی، ۶۹
حمزه میرزا، ۱۳؛ حمزه میرزا
حشمت الدوله، ۱۴۸
حمزه بن علی تفلیسی، ۱۲
حنظله بن صفوان، ۱۲۰
خاقانی، ۱۷، ۲۵
زاهدی، فرح، ۴۳
زکریا بن ابراهیم، ۹۵
زکریای قزوینی، ۱۲۶
زندیه، حسن، ۴۳
ژوزف فردریک، ۳۸
ساباش ویلی، سرافیون، ۱۳۷
ساعت فروش یهودی، ۲۷، ۱۰۱
سانیکیدزه، گئورگی، ۱۰، ۱۶
سلطان ابراهیم، ۱۵۲
سلطان مراد میرزا، ۱۴۸

- سلیمان خان، ۵۱، ۱۲۹، ۱۶۰
 سلیمان خان گیلانی، ۱۴۸
 سیاوش بیگ گرجی، ۱۳
 سید علی محمد باب، ۱۴۹
 سید مرتضی، ۸۸
 سیمون خان، ۱۲۸
 شاپور نخستین، ۱۹
 شاردن، ۱۲۷
 شاه اسماعیل دوم، ۱۳
 شاهزاده علی میرزا، ۱۴
 شاه طهماسب صفوی، ۱۳
 شاه عباس اول، ۱۳
 شاه میرخان، ۱۴۱
 شاه نواز خان، ۱۳۱، ۱۳۲
 شفیع کدکنی، محمد رضا، ۱۸
 شلیم، یوهان، ۳۰، ۳۷
 شمیل، ۱۰۲
 شهید ثانی، ۹۴
 شیخ طه نقشبندی، ۱۵۱
 شیخ عبیدالله، ۱۵۱، ۱۵۷
 شیخ مفید، ۸۸
 شیخ مهاوی، ۱۵۶
 شیدا، ۱۵
 صدر اعظم محمدشاه، ۱۴۸
 صنیع الدوله، ۱۴۰، ۱۴۵
 ظلّ السّطان، ۱۵۳
 عباس میرزا، ۱۴۸، ۱۵۲
 عبدالرحمن بن جمال الدین، ۱۰۲
 عبدالله میرزا، ۷۳
 عثمان عفان، ۱۲۱
 عزّ الدوله، ۱۶۰
 علاء الملک، ۱۵۹
 علی بن جعفر، ۹۰
 علی بن موسی الرضا، ۱۲
 علی خان، ۷۳
 علیقلی خان اعتضاد السلطنه، ۳۵
 علیقلی میرزا، ۳۸
 عمار الساباطی، ۹۶
 عمر، ۱۱۹
 عیض بن قاسم، ۹۳
 فتحعلی آخوندزاده، ۲۰
 فتحعلی شاه، ۱۴
 فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۴
 فرانکینی، ۶۲، ۷۳، ۷۹، ۱۰۵
 فرخ بیگ، ۱۳

- فرهاد میرزا معتمدالدوله، ۱۴۹
 قدامت‌بن جعفر، ۱۲۵
 قراجورلو، ۱۵۳
 قنبرعلی خان، ۵۱
 قوام‌الدوله، ۱۴۹
 کارلا سرنا، ۲۳
 کاسترُسکی، ۸۶
 کزازی، ۱۹
 کسری انوشیروان، ۱۲۶
 کشیش کاپوسین، ۱۳۷
 کلنل بزاک، ۱۴۰
 کُله‌نیسکی، ۶۸
 کلینی، ۹۱
 کمال‌الدین حبیب تفلیسی، ۱۸
 گراندوک باد، ۱۴۴
 گراندوک قسطنطین، ۷۵
 گراندوک میشل، ۱۴۱، ۷۲
 گرگی جانیدزه، ۱۳۸
 گرنی، جان، ۲۱
 گروسکی، فاضل خان، ۱۵
 گشتاسب، ۱۲۳
 لرد برلی، ۴۱
 لُرد کرزن، ۱۵۱
 لِشترَنج، ۱۸
 لهراسب، ۱۲۳
 متوگُل، ۱۲۲
 مجد السلطنه، ۱۵
 محمد، ۸۵، ۲۶
 محمد بن مسلم، ۹۴
 محمد پاشا، ۱۲۹
 محمد تقی خان مهندس، ۵۴، ۲۹
 محمد تقی طبیب کاشانی، ۱، ۳۰، ۳۵
 ۴۰، ۳۷
 محمد حسن خان اعتماد السلطنه، ۴۲
 محمد حسین رکن زاده آدمیت، ۱۷
 محمد خدا بنده، ۱۳
 محمد شاه غازی، ۱۵۴
 محمد - صلی الله علیه وآله وسلم -
 ۱۲۱
 مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین، ۹
 مرعشی نجفی، سید محمود، ۴۲، ۹
 مستوفی، ۱۹
 مسعر پسر مُهلِل، ۱۲۱
 مسعودی، ۱۲۳
 مسلمة بن عبد الملك بن مروان، ۱۲۳

- مسیح، ۱۹
 مصطفی پاشا، ۱۲۸، ۱۲۹
 مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه
 قراگزلوی همدانی، ۱۵۱
 معلّی، محمد مهدی، ۴۲
 مقدّسی، ۱۹
 ملا صدراي شیرازی، ۱۳
 ملا محمد باقر سبزواری، ۸۸
 ملک قاسم میرزا، ۱۴۸
 منچیکوف، ۱۴۰
 منزوی، احمد، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱
 موسی، ۹۰
 موسی بن زُرارَه، ۱۲۳
 موسی کاظم، ۱۲
 موسیو الیسون، ۲۶، ۸۴
 میرزا ابراهیم، ۲۷، ۱۰۷
 میرزا ابوالقاسم، ۱۵۵
 میرزا پطرس خان، ۷۳
 میرزاتقی خان امیرکبیر، ۱۴۹
 میرزاتقی سرهنگ، ۷۳
 میرزا حسین خان سپهسالار، ۲۰
 میرزا رضا خان معین الوزاره، ۱۵۹
 میرزا زکی رشتی، ۱۵۴
 میرزا علی اصغر، ۱۵۵
 میرزا علی اکبر فیض قی، ۲۱
 میرزا فتحعلی خان شیرازی، ۱۵۰
 میرزا محمد مستوفی، ۱۴۹
 میرزا محمود خان جنرال، ۱۵۹
 میرزا مصطفی، ۶۲
 میرزا مهدی خان، ۷۳
 میرزا مهدی مهندس، ۷۳
 میریان، ۱۹
 ناخوتسریشویلی، نیکولوز، ۱۸، ۴۲،
 ۱۳۸
 نادر میرزای قاجار، ۳۵
 ناصر الدّین شاه قاجار، ۲۰، ۳۷، ۳۸،
 ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۱۴۹
 نصرت الدّوله، ۱۵۰
 نظام الدّوله، ۷۳
 نیکلا، باژن، ۶۲
 واختانگ گور ارسلان، ۱۹
 یار محمد خان الکوزایی، ۱۴۸
 یاقوت حموی، ۱۲۰
 یحیی دولت آبادی، ۱۵
 یستاسف، ۱۲۳
 یوانسیانی، ۷۹، ۸۰
 یوستینه آبولادزه، ۱۳۸

مسافرت تفلیس

۱۸۱

یوسف خان گرجی، ۱۴

یوسف بن محمد، ۱۲۲، ۱۲۳

یوسف خان، ۱۴

جايها

آبایا، ۵۲	اردبیل، ۵۷، ۸۳، ۱۵۳
آتشکده، ۶۳	ارس، ۱۲۰، ۱۶۱
آجی دره، ۶۹	ارمنستان، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
آخستافا، ۷۱	ارمنیه، ۱۲۰، ۱۲۱
آذربایجان، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۲	أرمیه، ۱۲۵
۱۵۷	اروپ، ۱۶۱
آق سو، ۶۹	ارومیه، ۸۳، ۱۲۵، ۱۵۱
آل کیت، ۷۱	اسلامبول، ۱۰۹، ۱۵۹، ۱۶۰
آلمان، ۱۴۴	اصفهان، ۱۳، ۱۲۸
	البرز، ۱۹
ابجاز، ۱۸، ۲۵، ۱۲۴	امامزاده هاشم، ۶۱
ابجازیه، ۱۸	آناتور، ۹۸
ابن کندمان، ۱۲۵	انزلی، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۰۸
اخلاط، ۱۲۱	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۰
ازان، ۱۲۱	۱۴۶
ارباط، ۶۸	ایتالیا، ۱۶۱

ایران، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۶،	بندر فرح آباد، ۱۴۳
۲۸، ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۴۹، ۶۶،	بیلقان، ۱۲۰
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸،	
۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،	پاریس، ۱۴۹
۸۶، ۸۷، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۶،	پاساناوور، ۹۸
۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۳۸،	پروس، ۱۴۹
۱۶۰، ۱۶۱	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
ایروان، ۱۴۷	فرهنگی، ۴۳
باب آلان، ۱۲۳	پترزبورگ، ۱۴۱، ۱۵۹
باب الابواب، ۱۲۱	پتروپالوفسک، ۹۹
باجلان، ۱۵۳	پتروفسکه، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴،
بادکوبه، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸،	۱۰۵، ۱۱۳
۸۵، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۴۶	پوتی، ۱۳۹، ۱۴۰
باستیان قازیان، ۱۱۰	پیربازار، ۵۸، ۵۹
بالت، ۹۸	پی نارد، ۱۲۷
بانہ، ۱۵۱	تبریز، ۱۹، ۳۷، ۵۷، ۶۰، ۱۲۵، ۱۴۹،
بردعه، ۱۲۰	۱۵۹
برزه، ۱۲۵	تربت حیدریه، ۱۵۳
بروجرد، ۱۵۰، ۱۵۷	تُریان چای، ۷۰
بُزچلو، ۱۵۶	تفلیس، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۵، ۳۲،
بندر ابوشهر، ۸۳	۴۰، ۴۲، ۴۹، ۶۸، ۷۲، ۷۳،
بندر انزلی، ۵۷، ۶۲، ۱۰۴، ۱۰۵،	۷۴، ۷۹، ۸۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۹،
۱۱۱	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
بندر پتروفسکه، ۱۴۶	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸،

خاساویورت، ۹۹	۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰
خراسان، ۱۴	۱۶۱
خِزران، ۲۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۲۰	تَمیر قوی، ۱۰۰
۱۲۴	تهران، ۱۴۸
خِزران چاپارخانه، ۵۲	
خلخال، ۵۷	جایروان، ۱۲۵
خُنان، ۱۲۵	جار، ۱۲۵
خوزستان، ۱۴۹، ۱۵۲	جبال قبق، ۱۹
	جبال قفقاز، ۱۹
دارالخلافه تهران، ۵۰، ۱۵۴	جبل قبیخ، ۱۲۳
دارالفنون، ۳۹	جلفا، ۱۵۹
دارالکتب قاهره، ۹	جَمِجَرِدِ قاقازان، ۲۸، ۵۱
دارالمرز رشْت، ۵۵	جنگی، ۶۸
دَارُ الْمَلْک، ۱۳۱	جورجیا، ۱۸
دَاشِکِچین، ۹۹	جیحون، ۱۷، ۲۵
داغستان، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۳	
دانشگاه لنینگراد، ۳۰	چاپارخانه سرای، ۶۸
دبیل، ۱۲۰	چِرولن، ۹۹
دره جِزین، ۱۵۶	چُماقلو، ۷۰
دَرّه منجیل، ۵۴	چهریق، ۱۴۹
دریای خِزر، ۵۸، ۱۲۰، ۱۲۷	چیریورت، ۱۰۰
دشت قیچاق، ۱۵۶	
دوشت، ۹۸	حاجی ترخان، ۶۴، ۶۸، ۱۰۰، ۱۴۳
دَوِین، ۱۲۱	حسن سویی، ۷۱
	حسین آباد، ۵۲

سفیدرود، ۵۶	رستم آباد، ۵۲
سیلکان، ۹۸	رشت، ۳۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷
سلماس، ۱۲۵	۵۹، ۶۰، ۱۱۳
سیلیبت سوف، ۹۹	رضائیه، ۱۵۱
سمرقند، ۱۷، ۲۵	رودخانه سپروس، ۱۲۷
سنقرآباد، ۵۰	رودخانه کُر، ۱۳۲
سوریه، ۱۱۹	رود شاهرود، ۲۹، ۵۲، ۵۴
سوقانلوق، ۷۱	رود قزل اُزن، ۵۲، ۵۴
سیدآباد، ۱۵	رود کُر، ۱۲۷
سی و سه پل، ۱۳	رود کورا، ۱۹
شچسدرنيسک، ۹۹	روزآرخي، ۷۱
شَرَحِدِل، ۶۹	روس، ۱۴۳، ۱۴۹
شرق رود کُر، ۱۱	روسیه، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۴۹، ۶۱
شروان، ۱۲۰	۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۴، ۸۲
شِلْکُوزاوتسک، ۹۹	۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۲
شماخی، ۶۹، ۱۲۷	۱۰۳، ۱۱۳، ۱۵۶
شَمکور، ۷۰	روم، ۱۲۲، ۱۴۹
شَمکور، ۱۲۵	ری، ۲۵
شیراز، ۳۷	زکم، ۷۰
شیروان، ۶۹	
	ساماشکین، ۹۹
صائین قلعه افشار، ۱۵۱	سباستیان، ۷۹
صفرخواجه، ۵۰	سُرماری، ۱۲۱
صلاحلو، ۷۱	سُغدبیل، ۱۱

قرص، ۱۹	طارمات، ۵۱
قره‌باغ، ۱۴	طالش، ۵۷، ۵۹
قره‌مریم، ۶۹، ۷۰	طاووس، ۷۱
قره‌پر، ۷۰	طبریّه، ۱۲۵
قریه یونس، ۱۹	تفلیس، ۱۱۹
قزوین، ۱۴، ۲۸، ۲۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲	طول، ۱۴۲
۱۱۴، ۱۱۶	
قشلاق، ۵۱	
قفقاز، ۱۰، ۱۴۱، ۱۴۳	عبدالله‌آباد، ۵۰
قفقازیه، ۶۴، ۶۵، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶	عراق عجم، ۱۴
۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۸۷	عَرَب، ۷۰
۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳	عربستان، ۱۵۲
۱۰۴	علی‌خان یورت، ۹۹
قلعه‌موش، ۱۲۳	
قُتْر قَالع، ۱۰۰	فارس، ۱۳
	فرات، ۱۲۰
کاخت، ۱۳۱	فروه، ۵۴
کارلسروهه، ۱۴۴	فومن، ۶۰
کازیک، ۹۸، ۱۴۳، ۱۴۶	
کتابخانه شاه‌چراغ، ۳۷	قارص، ۱۹
کتابخانه استانبول، ۹	قاری‌قلعه، ۱۵۵
کتابخانه سلیمانیه، ۹	قازق‌ولوچای، ۷۰
کتابخانه مرعشی نجفی قم، ۳۰، ۳۸	قاقازان، ۵۱
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۳۷	قالی‌قلا، ۱۲۰
۳۸	قرباغ، ۱۴۶

گیلان، ۱۳۱	کدوک، ۵۴
	کرج، ۵۰
لارس، ۹۸	کردستان، ۵۷
لرستان، ۱۵۰، ۱۵۶	کُرک چای، ۷۰
لعنت‌نامه، ۶۸	کرمانشاهان، ۱۵۷
لندن، ۲۶، ۸۵	کرد، ۱۴۷
مازندران، ۱۳۱، ۱۴۳	کَریه، ۷۹
مِشِخِتا، ۱۹	کُلولُلو، ۶۹
متوگلیه، ۱۲۶	کلیسای سِنُن، ۱۲۹
مدارس علمیّه تفلیس، ۹۷	کَمَره، ۱۵۶
مدرسه دختران فقرای قفقازیه، ۹۷	کوبی، ۹۸
مدرسه نظامیه تهران، ۳۸	کوتایس، ۱۴۱، ۱۴۲
مراغه، ۱۵۱	گوداوور، ۹۸
مرداب انزلی، ۵۸	کوک چای، ۷۰
مرضه، ۶۹	کوه قاف، ۱۴۳، ۱۴۶
مَرَنَد، ۱۲۵	کُهْدُم، ۵۲
مَرُو، ۱۵۰	
مریضخانه عسکریه، ۶۵، ۱۱۳	گرجستان، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶
مسکو، ۱۴۳	۱۸، ۴۲، ۹۷، ۱۲۷، ۱۲۸
مشکین، ۱۵۳	۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷
مشهد، ۲۶، ۸۵	۱۳۸
مِلیت، ۹۸	گِزُزنی، ۹۹
منجیل، ۵۲	گرگان رود، ۵۸
منصوره، ۱۲۶	گنجه، ۷۰
میمسخت، ۹۷	گنجه رود، ۱۲۵

مسافرت تفلیس

مینگه چاؤر، ۷۰

نزیران، ۹۹

نق کورپسی، ۶۹

نیگلایفسک، ۹۹

ورثان، ۱۲۰

ورشو، ۱۶۱

۱۸۸

ولاد قفقاز، ۹۸، ۱۴۳

هرات، ۱۴۸

هندوستان، ۱۲

هور بستین، ۱۵۶

یاغلوجہ، ۷۱

یزد، ۱۴۹

کتابها

- آثار البلاد و اخبار العباد، ۱۲۷
- الاستبصار، ۹۶
- اصل انسان، ۳۲
- اصل انواع بنا بر انتخاب طبیعی، ۳۱
- اندیشه ترقی، ۲۶، ۳۰، ۳۵، ۴۱
- ایران و موضوع ایران، ۱۵۱
- برگزیده مشترک یاقوت حموی، ۱۲۰
- البلدان، ۱۲۰
- بیان الطب، ۱۷
- پادزهرنامه مهین، ۳۸
- تهذیب الاحکام، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
- جانورنامه، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۰
- حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۱۲۶
- حرارت غریزی، ۴۰
- حماسه سرایی در ایران، ۱۳۸
- الخراج، ۱۲۵
- دائرة المعارف سوریه، ۱۱۹
- دانشنامه جهان اسلام، ۱۸
- ذخیره المعاد، ۸۸
- سیر الحکمه، ۳۹

مسافرت تفلیس

۱۹۰

- سفرنامه قفقاز، ۹۸
 سفرنامه مادام کارلا سرنا، ۲۴
 کاملُ التّعیر، ۱۷
 شاهنامه، ۱۴، ۱۳۷، ۱۳۸
 شرافت، ۴۲، ۱۵۳
 شرف، ۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱
 مختصر تاریخ الدول، ۱۲۳
 مروج الذهب و معادن الجواهر، ۱۲۴
 مسافرت تفلیس، ۲۱، ۳۶، ۴۰، ۴۲
 مسالک و ممالک، ۱۲۵، ۱۲۶
 معجم، ۱۱۹
 معجم البلدان، ۱۲۱، ۱۲۲
 منتخب دانش، ۱۶۱
 من لایحضره الفقیه، ۹۳
 الموسوعة العربية، ۱۱۹
 صور اقالیم، ۱۲۶
 طهارت، ۸۸
 فلک السّعادة، ۲۶
 فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی
 ایران، ۳۸، ۴۰
 فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۷، ۳۷
 ۳۸، ۳۹، ۴۰
 نزهة القلوب، ۶۹
 نکت، ۳۶
 وسائل الشیعه، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
 ۹۴، ۹۵
 ویس ورامین، ۱۴
 هدایه، ۸۸
 قم در قحطی بزرگ، ۲۱
 کافی، ۹۴

طوایف

ترکمانیه، ۸۵	آلان، ۱۹
ترکمنان، ۱۴۹	ارمنی، ۱۴۱
تکه، ۸۵	ارمنیه، ۱۲۹
جودکی، ۱۵۸	اشکانی، ۱۹
چرکس، ۱۴۱	اصحاب رَس، ۱۲۰
	امرای، ۱۵۶
خاندان ایوب، ۱۲۱	باجلان، ۱۵۵
	باش اچق، ۱۴۱
داغستانی، ۱۴۱	بختیاری، ۱۵۳، ۱۵۵
دلفان، ۱۵۶	بنی امیه، ۱۲۶
دیرکوند، ۱۵۸	بنی طُوف، ۱۵۶
	بیرانوند، ۱۵۷
ساسانی، ۱۹	
سگوند، ۱۵۷	یابی، ۱۵۸

مسافرت تفلیس

۱۹۲

لرگی، ۱۴۱	عثمانیها، ۱۳۳
لهستانیها، ۱۳۳	عربان، ۱۵۵
مازندرانی، ۱۴۰	غوریان، ۱۴۸
مسلمان، ۱۴۱	فرنگی، ۱۴۱
مسلمانها، ۱۲۹	فرنگیان، ۱۴۳
نصاری، ۱۲۷	گرجی، ۱۴۱، ۱۴۲
نصرانیّه، ۱۲۷	گرجیها، ۱۲۹
هخامنشی، ۱۹	گیلانی، ۱۴۰

„ზოოლოგიის წიგნს“ და მას ე’თეზად ოს–სალთანეს „ფალაქ ოს–საადა“-სა და დეკარტის ცნობილი ტრაქტატის გვერდით მე-19 საუკუნის ბოლო ათწლეულების ირანელების ინტელექტუალური ნაწერების საუკეთესო ნიმუშებად მიიჩნევს.

ტექსტის დასაწყისში მიმოვიხილავთ ძველ და თანამედროვე ისტორიულ და გეოგრაფიულ წიგნებს, სადაც თბილისია მოხსენიებული და აგრეთვე ლიტერატურულ ტექსტებს. წიგნში სრულადაა მოტანილი მირზა მოჰამად თაყი თაბიბ ქაშანის ნაშრომი და ბოლოს, ფერეიდუნ ადამიათის ნაშრომის ნაწილი „ზოოლოგიის წიგნის“ ავტორზე წიგნის შინაარსთან ერთად, რომელიც იმედია, საინტერესო და სასარგებლო იქნება.

და ბოლოს, მადლობას ვუხდით ირანში საქართველოს საელჩოს მრჩეველს კულტურის საკითხებში ნიკოლოზ ნახუცრიშვილს, მისი დაინტერესებისათვის თბილისის ისტორიისა და კულტურის მასალების მიმართ, რომელიც დამეხმარა წყაროების შეგროვებაში. ასევე მადლობას მოვახსენებ დოქტორ სეიედ მაჰმუდ მარაში ნაჯაფის, რომელმაც მომაწოდა ამჟამინდელი ეგზემპლარი და მისი გამოცემისათვის მზადყოფნა გამოთქვა.

სეიედ ჰოსეინ რაზავი ბორყეი
2010 წლის იანვარი

სპარსულიდან თარგმნა დოქტორმა თეა პიტყურიშვილმა.

რუსეთის იმპერატორ ალექსანდრე მეორეს.

ტექსტი საინტერესოა, თუმცა მძიმე წასაკითხია. ის ასახავს იმ პერიოდის ირანის ძნელბედობას და მართლაც შეიძლება გაჭირვებათა წიგნი („რანჯნამე“) ვუწოდოთ. ეს არის წელი, როდესაც შიმშილობამ ისე მოიცვა მთელი ირანი, რომ ჩვენი ეპოქის მკვლევართა კვლევის ობიექტი გახდა. შიმშილობა იმდენად მძიმე იყო, რომ ყუმში ცოცხალ ადამიანებს და ისეთ შინაურ ცხოველებსაც კი ჭამდნენ, როგორც კატა და ძაღლია, საფლავებიდან მკვდრებს იღებდნენ. ეს ჰუმანიტარული კატასტროფა აღწერილი აქვს მირზა ალი აქბარ ფეიზე ყომის.

მირზა მოჰამად თაყი თაბიზ ქაშანი, რომელიც „დარ ოლ-ფონუნის“ კურსდამთავრებული იყო და სულ ცოტა 12 ნაშრომის ავტორი და მთარგმნელია მედიცინაში, ბიოლოგიაში, გეოლოგიაში, ზოოლოგიაში, ხშირად გამოთქვამს თავის წუხილს თავისი სამშობლოს გამო. თითქოს ეს⁷ ტრაქტატი ნასერ ოდ-დინ შაჰის მისამართითაა დაწერილი და ავტორი შეძლებისდაგვარად ცდილობს, მაშინდელ შაჰს თავისი ეპოქის სოციალური პრობლემები შეახსენოს.

შესაძლოა ეს თბილისზე მეტად ირანელთა მძიმე მდგომარეობას შეეხებოდეს. ავტორი, რომელიც ექიმია, ავადმყოფის მკურნალობის პროცესის მსგავსად, მიზეზების, სიმპტომების გაგებას, განყენებული დიაგნოსტიკის ჩაწვდომას და მომაკვდავი ირანის განკურნვას ცდილობს.

ჩვენთვის ხელმისაწვდომ წყაროებში ძალზე ცოტაა ინფორმაცია ავტორის ცხოვრებისა და მდგომარეობის შესახებ. ფერეიდუნ ადამიათი თავის წიგნში „ანდიშეი თარაყი“ (პროგრესული იდეები) ერთ თავს უძღვნის მის

რაც უფრო ღრმად ვიკვლევდი, აღმოვაჩინე, რომ ეს სტილი არამარტო საქართველოს მიწა-წყალზე გავრცელებული სპარსული კულტურისა და ლიტერატურის ისტორიაში იყო იშვიათობა, არამედ თვით ირანელ მწერლებშიც. მისი ნაშრომები თანამედროვე და მისი შემდგომი ირანელების ნაწერებს რომ შევადარე, იმდენად მკაფიოდ და ოსტატურად წერს, თითქოს მისი სიკვდილიდან 870 წელი არ გადიოდეს. თითქოს როგორც მაშინ, კალამი ქაღალდზე დაუდია და დღევანდელი მკითხველისთვის დაუწერია.

სწორედ ამ კვლევის წყალობით მომეცა ისეთ დიდ ადამიანებთან ერთობლივი მუშაობის შესაძლებლობა, როგორიცაა სულგანათლებული დოქტორ მოჰამადამინ რიაჰი (1302–1388), ცხონებული დოქტორი ჰუმანგ ალამი (1307–1386), დოქტორ მოჰამადრეზა შაფიი ქადქანი და ჩემი მასწავლებელი ქაზემ ბარგნისი. ბედნიერი შემთხვევის წყალობით გავიცანი დოქტორი ნიკოლოზ ნახუცრიშვილი და სხვა კარგი ქართველი მეგობრები. ჰობეიშე თეფლისის ნაშრომები ისლამური სამყაროს ენციკლოპედიურ ცნობარში შევიტანე. იმედია, მალე დაიბეჭდება მისი თხზულებების ის ნაწილიც, რომელთა კორექტურაც დავასრულე ზოგიერთ ჩემს მასწავლებელთან ერთად.

წინამდებარე ნაშრომიც შედეგია ჩემი ინტელექტუალური ცნობისმოყვარეობისა, რომელიც ცდილობს მოიძიოს ყოველივე ის, რაც ამ სფეროს მიეკუთვნება.

ეს უნიკალური ეგზემპლარი ავტორის მიერ ხელითაა დაწერილი და ასახავს ნასერ ოდ-დინ შაჰის პერიოდის ირანის ელჩის ჰემმათ ოდ-დოულეს სამსახურეობრივ მივლინებას თბილისში, სადაც უნდა ხლებოდა

რედაქტორის შესავალი

ჰობეიშე თეფლისის სახელს ჯერ კიდევ ადრეული ახალგაზრდობიდან ვიცნობდი; განსაკუთრებით მისი „ქამელ ოთ-თა'ბირ“-ს, რომელიც 1348 წ. (1969) მოჰამად ჰოსეინ როქნზადე ადამიათის შესწორებებით იყო გამოცემული, სულ ხელში მეჭირა. 1374წ. (1995) წელი იყო, როდესაც მისი „ბაიან ოთ-თეზ“-ის რედაქტირებით ძველი ტექსტების რედაქტირებას შევუდექი, და ცხადია, თბილისის და ჰობეიშე თეფლისის კვლევაც დავიწყე, რაც დღემდე გრძელდება. დროთა განმავლობაში, გარდა მისი იმ ნაშრომებისა, რომლებიც „სპარსული წიგნების კატალოგშია“ მოხსენიებული, მანამდე უცნობ ნაწერებსაც მივაკვლიე, რის გამოც აღნიშნული ნაშრომის შესწავლა და რედაქტირების პროცესი დღემდე გაიწელა. გასული 14 წლის განმავლობაში, სადაც კი თბილისის შესახებ ინფორმაციას ან იმ ქვეყნიდან ვინმე მეცნიერს შევხვდებოდი, ჩანაწერს ვაკეთებდი, რამაც შემიქმნა გარკვეული მარაგი და თბილისელი მეცნიერების სხვა ნაშრომებზე, მათ შორის ჰობეიშე თეფლისიზე დავიწყე მუშაობა.

ის, რამაც დროთა განმავლობაში ყველაზე მეტად დამაინტერესა ამ სფეროში, ორი ცნობილი თავისებურება – ქამალ ოდ-დინ ჰობეიშე თეფლისის სადა წერის სტილი და გეომეტრიული აზროვნება იყო.

Travel to Tbilisi

Authored by
Mohammad Taqi Tabib Kashani
(1288 A.H / 1871 A.D)

Edited by
George Sanikidze – S.Hosseini Razawi Borqei

Printed in Islamic Republic of Iran, 2010
Published by Nadjafi great library and Tsereteli Institute of Oriental studies

მოგზაურობა თბილისში

(მთვარის ჰიჯრის 1288 წელი)

ავტორი:

მირზა მოჰამად თაყი თაზიზ ქაშანი

რუსეთის იმპერატორის კარზე ირანის დიპლომატიური მისიის მოგზაურობის
ანგარიში

გიორგი სანიკიძისა და სეიედ ჰოსეინ რაზავი ბორყეის რედაქციით

2010 წლის მაისი

